

ترجمہ و شرح دعائی افتتاح

تالیف: آیت اللہ محمد رضا ممدوی کنفی



دعای افتتاح. ترجمه و شرح

ترجمه و شرح دعای افتتاح / تألیف محمدرضا مهدوی کنی. - تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۱.
۲۴۴ ص.

ISBN 964-476-016-6

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. دعای افتتاح. ۲. دعاها. الف. مهدوی کنی، محمدرضا، ۱۳۱۰. - شارح. ب. دفتر نشر فرهنگ اسلامی. ج. عنوان.

۲۹۷/۷۷۴

BP۲۷۰/الف ۷۰۴۲۲/م۹

۲۹۰۴۲ - ۸۱م

کتابخانه ملی ایران

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه و شرح دعای افتتاح

تألیف

آیت الله محمد رضا مهدوی کنی



دفتر فرهنگ اسلامی

نام کتاب: ترجمه و شرح دعای افتتاح
نویسنده: آیت الله محمدرضا مهدوی کنی
چاپ اول: ۱۳۸۱
تعداد: ۱۵۰۰ نسخه
چاپ و نشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی

فروشگاه مرکزی: خیابان فردوسی، روبه روی فروشگاه شهر و روستا. تلفن: ۳۱۱۲۱۰۰
فروشگاه شماره یک: میدان انقلاب، بازارچه کتاب. تلفن: ۶۴۶۹۶۸۵
فروشگاه شماره دو: میدان انقلاب، خیابان ۱۶ آذر. تلفن: ۶۴۱۸۹۳۵
فروشگاه شماره سه: قم، خیابان ارم، سه راه موزه. تلفن: ۷۳۸۱۵۰
فروشگاه شماره چهار: شمیران، میدان قدس، کوچه شهید علی حدادی، جنب مسجد اعظم. تلفن: ۲۷۱۳۳۶۷ - ۲۷۱۳۳۵۱
دایره بخش: ۳۹۲۰۳۰۷
نمایشگاه قرآن: خیابان شریعتی، پشت حسینیه ارشاد، خیابان شهید ناطق نوری. تلفن: ۲۸۵۵۱۶۴

ISBN 964 - 476 - 016 - 6

شابک: ۹۶۴ - ۴۷۶ - ۰۱۶ - ۶

<http://www.islamcpo.com>

از پایگاه ما در شبکه جهانی دیدن کنید:

info@islamcpo.com

نشانی الکترونیک دفتر نشر فرهنگ اسلامی:

فهرست مطالب

۱ سند دعای افتتاح
۲ دعای افتتاح و مضامین آن
۳ ماه رمضان ماه عبادت و روزه‌داری
۶ نام دعا
۷ دعا یعنی چه؟
۷ هدف از دعا
۹ نشانه ایمان و نشانه نفاق
۱۱ ذکر خدا اندازه ندارد
۱۵ سؤال
۱۶ پاسخ
۱۶ ذکر لا اله الا الله
۱۷ ذکر جامع کدام است؟
۱۷ ذکر خدا و ترک گناه
۱۸ ذکر «یا الله» و «یارب»
۲۱ دعا نشانه نیاز به خدا
۲۳ دعا قضاء الهی را برمی گرداند
۲۵ ابعاد تربیتی و معرفتی دعا
۲۸ شرایط و آداب دعا
۲۹ بهترین وقت برای دعا
۳۰ اوقات استجاب دعا

۳۱	آداب دعا
۳۱	الف: تضرع و بلند کردن دو دست (ابتهاال)
۳۲	ب: رعایت اعتدال از نظر صدا و آوا
۳۳	ج: دعا بدون تکلف
۳۴	د: نخواستن امر محال یا حرام
۳۴	ه: خضوع و خشوع هنگام دعا
۳۵	و: حسن ظن و یقین به اجابت
۳۶	ز: مأیوس نشدن و اصرار در دعا
۳۸	ح: دعا را با حمد و ثنای الهی آغاز کردن
۳۸	ط: صلوات و درود بر پیامبر (ﷺ) پیش از دعا
۴۰	ی: توبه و استغفار پیش از دعا
۴۰	ردّ مظالم عباد پیش از دعا
۴۳	ابعاد عرفانی دعا
۴۵	دعا و ایجاد آرامش
۴۵	بها دادن به عواطف و احساسات درونی
۴۷	ترجمه و شرح دعای افتتاح
۴۷	معانی واژه‌ها
۵۲	معنای شکر
۵۵	نکته ادبی
۵۶	انواع سختی‌ها
۶۹	نکته ضروری در شناخت خداوند متعال
۷۰	اشتباه بشر
۷۱	کمال مطلق
۷۲	اقسام مالکیت
۷۲	۱- مالکیت حقیقی
۷۲	۲- مالکیت اعتباری
۷۶	تذکر چند نکته مفید درباره حمد و شکر، شکر حقیقی و سپاس از بندگان خدا
۷۷	انواع حمد و ستایش در دعای افتتاح
۸۵	فاش بودن امر الهی
۸۶	معانی توحید

۸۶	توحید ذاتی
۸۸	توحید صفاتی
۹۲	توحید افعالی
۹۸	شرک پنهان و شرک آشکار
۱۰۴	خلق و امر و تدبیر خداوند در عالم
۱۰۶	یادآوری
۱۰۸	امر تکوینی و تشریحی
۱۱۴	نکاتی چند در گستره جود و بخشش خداوند (دست خدا بسته نیست)
۱۱۶	خزائن خدا در نهج البلاغه
۱۱۷	اینک تفسیری از خزائن
۱۱۹	سؤال دیگر - زیادی عطا چگونه باعث ازدیاد جود و کرم خدا می شود؟
۱۱۹	پاسخ
۱۲۲	رسیدگی و سرپرستی یتیمان
۱۲۴	نکته جالب: بهترین شیوه در سرپرستی یتیمان
۱۳۰	دو نکته زیستی و عاطفی: تمام موجودات زنده (حتی موجودات ذره بینی) در خدمت انسانند
۱۳۶	سؤال: فرق میان مُلک و مِلک چیست؟
۱۳۶	پاسخ
۱۳۷	ابداع کننده قوانین و سنتها
۱۳۸	علم و دین
۱۴۱	شبهای قدر و نزول قرآن
۱۴۲	سؤال اول: درباره شب قدر
۱۴۲	پاسخ
۱۴۲	سؤال دوم: درباره شب قدر
۱۴۲	پاسخ
۱۴۵	تصویب مقدرات به ترتیب در سه شب ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ ماه مبارک رمضان
۱۴۸	توبه و محاسبه
۱۵۰	اعمال مخصوص شب قدر
۱۵۸	ذات بی همتا
۱۶۰	استضعاف و استکبار - جبار و ظالم
۱۶۱	استکبار در برابر استضعاف

- ۱۶۲ استخفاف حربۀ استکبار
- ۱۶۵ رواج فساد زمینۀ استخفاف است
- ۱۶۷ مستضعف و مستکبر در قرآن، استضعاف فرهنگی و اقتصادی
- ۱۶۸ آیات قرآن
- ۱۷۰ عوامل استضعاف
- ۱۷۰ جهل و نادانی از عوامل استضعاف
- ۱۷۰ علم و جهل چیست؟
- ۱۷۱ ترلزول و تذبذب از عوامل استضعاف
- ۱۷۳ نکته قابل توجه در مفهوم استضعاف (استضعاف، مفهومی دوسویه)
- ۱۷۸ مقام بندگی خدا
- ۱۷۸ صلوات یعنی چه و برای چه؟
- ۱۷۹ سؤال: آیا صلوات موجب ترفیع مقام برای پیامبر اکرم ﷺ می شود؟
- ۱۷۹ پاسخ
- ۱۸۴ صلوات ابر و صلوات کامل
- ۱۸۷ حضرت علی علیه السلام امیر مؤمنان
- ۱۸۷ وصی رسول خدا ﷺ (حدیث یوم الدار)
- ۱۸۹ ولایت و زعامت امت
- ۱۸۹ سؤال: ولایت یعنی چه؟
- ۱۸۹ پاسخ
- ۱۹۳ علی علیه السلام آیت کبرای حق
- ۱۹۳ سؤال: آیا ممکن است بنده خدا بزرگترین آیه الهی باشد؟
- ۱۹۳ پاسخ
- ۱۹۴ علی علیه السلام انسان نامتناهی
- ۱۹۵ وصف علی علیه السلام از زبان ضرار بگونه‌ای دیگر
- ۱۹۶ یار مظلوم و دشمن ظالم
- ۱۹۸ آخرین بخش دعا
- ۱۹۹ اشاره به آیه ۵۵ از سوره نور
- ۱۹۹ اشاره به زمان ظهور امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف و اقامه عدل و داد در جهان
- ۱۹۹ انتظار دولت کریمه و خلافت مستضعفان و صالحان
- ۲۰۰ چند نکته جالب درباره دولت کریمه

۲۰۰	نکته اول: اعمال ما باعث تأخیر ظهور امام زمان <small>(عجلایه)</small> است
۲۰۰	نکته دوم: آن حضرت از چه چیز می ترسند؟
۲۰۰	نکته سوم: دولت کریمه پاسدار کرامت انسانها است
۲۰۱	نکته چهارم: در دولت کریمه ترس و تقیه وجود ندارد
۲۰۱	نکته پنجم: در دولت کریمه مؤمنان هدایت و رهبری جامعه را بعهده دارند
۲۰۱	نکته ششم: عزت و سربلندی در دولت کریمه
۲۰۲	در پایان سه دعای مهم: عرفان حقیقت، تحمل حقیقت و طلب افزایش علم و معرفت
۲۰۵	فهرست آیات
۲۱۹	فهرست روایات
۲۲۵	فهرست اعلام
۲۲۹	فهرست منابع

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين سيّما بقيّة الله في العالمين
ماه مبارك رمضان ماه عبادت و خودسازی است. در این ماه به اعمال و عبادات بسیاری از
جمله دعا توصیه شده است. دعاهای ماه رمضان بسیار است که در میان آنها دعای افتتاح،
دعای ابو حمزه ثمالی و دعای سحر از همه معروفتر و مشهورتر است. در این رساله به ترجمه
و شرح دعای افتتاح می پردازیم و از خداوند متعال می خواهیم که توفیق شرح دعای ابو حمزه
و سحر را نیز عنایت فرماید.

و اما سند دعای افتتاح

سید بن طاووس (سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس) در کتاب «الأقبال
بالأعمال الحسنه» به سند خویش این دعا را از کتاب دعای ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید
عمری رضی الله عنه نقل کرده و می نویسد در این کتاب دعاهای بسیاری وجود دارد که ابو
جعفر محمد بن عثمان به خواندن آن اهتمام داشته است.

سید بن طاووس می گوید: «من از آن کتاب دعاهای فراوانی را نسخه برداری کردم و از
جمله آنها همین دعای افتتاح است که در شبهای ماه رمضان خوانده می شود.^۱ نگارنده

۱. سید بن طاووس، الاقبال بالأعمال الحسنه از انتشارات دفتر تبلیغات قم، جزء اول، طبع دوم، ص ۱۳۸.
سید در اقبال از کتاب مزبور نقل می کند که محمد بن عثمان گفته است: فرشتگان در ماه رمضان دعاها را
می شنوند و برای دعا کننده طلب آمرزش می کنند. شیخ طوسی در کتاب تهذیب، ج ۳، این دعا را از جمله

می‌گوید گرچه این دعا بحسب ظاهر از امام معصوم علیه السلام نقل نشده است لکن با توجه به این که ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری از ثواب خاص^۱ حضرت بقیة الله روحی له الفداء بوده و به خواندن این دعا مداومت داشته و نیز با توجه به مضامین عالیله دعا و اعتماد مرحوم سید بن طاووس، می‌توان اطمینان پیدا کرد که این دعا از ناحیه مبارکه امام عصر عجل الله له الفرج و یا از سایر معصومین علیهم السلام بدست ایشان رسیده باشد. والله العالم.

دعای افتتاح و مضامین آن:

دعای افتتاح در شبهای ماه مبارک رمضان قرائت می‌شود و این دعا دارای مضامین عالیله از حمد و ثناء الهی و راز و نیاز عارفانه و صلوات و درود بر معصومین علیهم السلام و در پایان، دعا برای ظهور باهرالنور حضرت مهدی ارواحنا له الفداء و تشکیل حکومت کریمه آن امام همام است و ترجمه و شرح آن با زبان ساده برای عموم مؤمنان مفید است تا در هنگام قرائت به مفاهیم آن توجه داشته باشند و باحضور قلب با خدا راز و نیاز کنند و با عرفان و شناخت بیشتر

دعاهای شبهای ماه مبارک آورده است و مرحوم مجلسی نیز در بحار، ج ۲۴، ص ۱۶۶ و در کتاب زادالمعاد، این دعا را به حضرت ولی عصر ارواحنا له الفداء نسبت می‌دهد.

۱. نواب خاص حضرت مهدی در دوران غیبت صغری چهار تن از اصحاب با سابقه امامان و از علمای پارسا و بزرگ شیعه بودند که «نواب اربعه» نامیده شده‌اند. ایشان به ترتیب زمانی عبارت بودند از: ۱- ابو عمرو عثمان بن سعید عمری؛ ۲- ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری؛ ۳- ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی؛ ۴- ابوالحسن علی بن محمد سمری که درباره شرح حال این نواب که یکی از آنان ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری است به این منابع رجوع شود: الحائری، الیزدی، الحاج شیخ علی، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب منشورات مؤسسة الاعلمی، بیروت، لبنان؛ ط ۴، ۱۳۹۷ هـ. ۱۹۷۷ م، ج ۱، ص ۴۲۴. الصافی الکیایگانی لطف الله، منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر، تهران، منشورات صدر، ط ۳، ص ۳۹۲ به بعد. قزوینی السید محمد کاظم، الامام المهدی من المهد الی الظهور، منشورات مؤسسة النور للمطبوعات بیروت، ط ۱، ۱۴۱۵ هـ. ۱۹۹۵ م، ص ۱۶۳. العلامة الطبرسی، تاج الموالید فی موالید الائمة و وفیاتهم (ضمن مجموعه نفیسه حاویة لرسائل شریفه) امر بطبعها آیه... المرعشی النجفی، منشورات مکتبه بصیرتی قم، رمضان ۱۳۹۶، ص ۱۴۲ به بعد.

و با صفا و اخلاص در پیشگاه ربوبی عرض حاجت نمایند. ضمناً باید دانست هر چند خداوند سبحان اذن داده است که ما همه چیز را از کوچک و بزرگ از او بخواهیم ولی شایسته است که مطالب و هدفهای عالی را در اولویت قرار داده و حاجتهای کوچک و ناچیز را در مرتبه دوم از او درخواست کنیم که در پیشگاه شخص بزرگ از کوچک و خرد آغاز کردن زیبنده نیست. از این رو، اقتضاء دارد که پیش از ورود در شرح و تفسیر دعا به نکاتی چند درباره ماه رمضان و اهمیت دعا و آثار و آداب آن اشاراتی داشته باشیم:

ماه رمضان ماه عبادت و روزه‌داری

ماه مبارک رمضان ماه خدا، ماه نزول قرآن، ماه آغاز وحی، ماه نبوت و ولایت، ماه رحمت، ماه مغفرت، ماه برکت و ماه عنایتهای ویژه خداوند متعال است. ماهی که مؤمنان و علاقمندان به تعالیم عالیة قرآن با شور و شوق فراوان به درگاه خدا روی می آورند و با اداء فرائض و سنن اسلامی مراتب اطاعت و فرمانبرداری خویش را به پیشگاه پروردگار بزرگ ابراز می‌دارند تا از این راه به او تقرّب جویند و از رحمت‌های گسترده الهی بیشتر و بهتر توشه گیرند و به مقام تقوی نائل شوند.

کُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ.^۱

روزه بر شما همانند پیشینیان نوشته شده است باشد که به مقام تقوی (صیانت نفس) نائل آید.

یعنی همان‌گونه که رحمت را بر خود نوشته است روزه را بر شما نوشته است.

و این هر دو مقتضای لطف عمیم او است چنان که می‌فرماید:

... كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ...^۲

... پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده است و هر کس به سوی او بازگردد و خود را

اصلاح کند مشمول رحمت و مغفرت او می‌شود.

پروردگار شما سرچشمه همه رحمتها و خوبیها است و او است که ماه مبارک رمضان را

۱. بقره، ۱۸۳.

۲. انعام، ۵۴. در آیه ۱۲ همین سوره می‌فرماید: «کتب علی نفسه الرحمة»

ماه رحمت قرار داده و بندگانش را به میهمانی فراخوانده است از این رو سزاوار است که مؤمنان از دقایق و ساعات این ماه به خوبی بهره گیرند چرا که هیچ ماهی به فضیلت و شرافت این ماه نمی‌رسد. رسول خدا ﷺ درباره فضیلت این ماه خطبه‌ای ایراد کرد و در قسمتی از آن فرمود:

ایهاالناس إنه قد أقبل اليكم شهرُ اللهِ بالبركةِ والرَّحمةِ والمَغفرةِ. شهرٌ هو عنداللهِ أفضلُ الشهورِ وأيامه أفضلُ الأيامِ ولياليه أفضلُ اللياليِ و ساعاته أفضلُ الساعاتِ هو شهرٌ دُعيتُم فيه الى ضيافةِ اللهِ و جُعِلتُم فيه من أهلِ كرامةِ اللهِ. أنفاسُكم فيه تسبيحٌ، ونومُكم فيه عبادةٌ و عمَلُكم فيه مقبولٌ، و دُعاؤُكم فيه مُستجابٌ. فاسئلواللهَ رَبَّكُمْ بِنِيَّاتٍ صادِقَةٍ و قُلُوبٍ طاهرةٍ أن يُوفِّقَكم لَصيامِهِ و تِلاوةِ كتابِهِ، فإنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرانِ اللهِ في هذاالشَّهرِ العظيمِ...^۱

۱. الشيخ البهائي، الاربعون تصحيح عقيبي بخشایشی (قم، دفتر نشر نوید اسلام، ص ۷۲)، الشيخ الصدوق ابی جعفر، محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، عیون اخبار الرضا ﷺ با مقدمه السید محمد مهدی السید حسن الخراسان منشورات، (النجف المطبعة الحیدریه، ۱۳۹۰ هـ . ۱۹۷۰ م، ج ۱، ص ۲۳۰)، مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، (بیروت، لبنان، مؤسسة الوفاء، ط ۳، ۱۴۰۳ هـ . ۱۹۸۳ م، ج ۹۳، ص ۳۵۶)، کتاب الصوم، حدیث ۲۵، مجلسی، محمدتقی، روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه تعلیق سید حسن موسوی کرمانی، حاج شیخ علی پناه اشتهاردی، مطبعة علمیه (قم، ۱۳۹۵ هـ . ق، ناشر بنیاد فرهنگ اسلام)، حاج محمدحسین کوشانیور، ج ۳، ص ۲۷۷، الاقبال، ابن طاووس السید رضی الدین، ابی القاسم، علی بن موسی بن جعفر، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ هـ . ق، ۱۳۴۹ هـ . ش، ط ۲، ص ۱)، الشيخ الصدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، امالی الصدوق، (بیروت، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ . ق، ط ۵، مجلس ۲۰، ص ۸۴)، الحر العاملی، وسایل الشیعه، محمد بن الحسن، (بیروت، منشورات دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ هـ . ق، ط ۴، ج ۷، ص ۲۲۷)، کتاب الصوم ابواب احکام شهر رمضان، جامع احادیث الشیعه، (قم، منشورات المطبعة العلمیه، ۱۳۹۷ هـ . ق، ج ۹، ص ۱۹، حدیث ۲۰)، الوافی، الفیض الکاشانی، منشورات فی مکتبة آية الله مرعشی، ۱۴۰۴ هـ . ق، ج ۲، ص ۵۳، باب فضل شهر رمضان. احادیث دیگری نیز درباره فضیلت روزه ماه مبارک آمده است که رجوع شود به الشيخ الصدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لایحضره الفقیه، (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ هـ . ق، ط ۵، ج ۲، ص ۴۴ به بعد، فضل الصیام، امالی الصدوق، همان ص ۴۴،

شیخ بهایی می‌نویسد: حدیث نهم درباره فضیلت روزه است با سندی که می‌رسد به شیخ جلیل‌القدر و بزرگوار ثقة‌الاسلام محمدبن بابویه به نقل از احمدبن حسن قطان، از احمدبن محمدبن سعید همدانی، از علی بن حسین فضال، از پدرش، از امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام، از پدرش امام موسی بن جعفر، از پدرش امام صادق، از پدرش محمدبن علی‌الباقر، از پدرش زین‌العابدین علی بن الحسین، از پدرش سیدالشهداء حسین بن علی، از پدرش سیدالوصیین امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی ما را مورد خطاب قرار داد و فرمود:

مردم! ماه رمضان، با برکت، و رحمت و مغفرت به شما روی آورده است. ماهی که در نزد خدا از بهترین ماهها، و روزهای آن از بهترین روزها، و شبهای آن از بهترین شبها، و ساعات آن از بهترین ساعتها است. ماهی که در آن به مهمانی خدا فراخوانده شده‌اید و شایسته کرامت خدا قرار گرفته‌اید. نفسهای شما در آن ذکر و تسبیح، و خوابتان در آن عبادت، و عملتان در آن مقبول، و دعایتان در آن مستجاب است. پس آفریدگار خود را با نیت‌های راست و صادق و قلب‌های پاک و طاهر بخوانید تا شما را به روزه‌داری و تلاوت قرآن در این ماه موفق بدارد. بدبخت کسی است که از مغفرت و آمرزش الهی در این ماه بزرگ بی‌بهره بماند...

بنابراین باید از دقایق و ساعات این ماه هر چه بیشتر استفاده کرد و خود را در معرض نسیم رحمت الهی قرار داد که همیشه نمی‌وزد. استفاده از فرصت‌های مناسب و بهره‌برداری از شرایط مساعد، رمز موفقیت و پیروزی در جمیع شئون مادی و معنوی است. عاقل‌تر از همه کسانی هستند که همواره از شرایط موجود استفاده می‌کنند و هیچ فرصتی را به رایگان از کف نمی‌دهند. زیرا فرصتهایی که در زندگی پیش می‌آید ناپایدار و زودگذر است و چه بسا بزرگترین فرصتها بر اثر کمترین مسامحه و سهل‌انگاری، از کف می‌رود و برای انسان تنها حسرت و ندامت باقی می‌ماند. از این رو اولیاء گرامی اسلام در برنامه‌های تربیتی خود همواره به این نکته هشدار داده‌اند که فرصتها را غنیمت شمارید که مانند ابرها زودگذر و ناپایداراند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا.^۱

در ایام زندگی شما، لحظاتی فرا می‌رسد که نسیم‌های حیات بخش ربوبی می‌وزد. بکوشید تا از آن فرصتها استفاده کنید و خویشان را در معرض آن قرار دهید.

و در حدیث دیگر فرمود:

مَنْ فَتَحَ لَهُ بَابَ خَيْرٍ فَلْيَنْتَهِزْهُ فَإِنَّهُ لَا يَذُرِي مَتَى يُغْلَقُ عَنْهُ.^۲

آنکس که برای او در خیری گشوده شد آن را غنیمت بشمارد و از فرصت استفاده کند زیرا نمی‌داند چه هنگام آن در به رویش بسته می‌شود.

بی‌تردید ماه مبارک رمضان از ایامی است که نسیم‌های رحمت الهی در آن می‌وزد و هر لحظه از این ماه به ویژه شبها و سحرهای آن فرصتی است مناسب و استثنایی که اگر به خوبی از آن بهره‌گیریم جز حسرت و ندامت بهره‌ای نخواهیم داشت. پس سزاوار است مؤمنان حداقل قسمتی از آن را به قرائت قرآن و ذکر و دعا و مناجات و راز و نیاز و نماز بگذرانند. در کتابهای دعا برای روزها و شبهای این ماه دعاهایی با مضامین عالی از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) رسیده است که از جمله آنها دعای افتتاح است. این دعا مخصوص شبهای ماه مبارک رمضان است و اولیاء و بزرگان دین به خواندن آن اهتمام داشتند.

نام دعا

نام این دعا، «افتتاح» است. زیرا، این دعا با حمد و ثنای الهی اینگونه آغاز می‌شود: «اللهم انی افتتح الشاء بحمدک...»

۱. الکاشانی، مولی‌محسن، المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، (قم، انتشارات اسلامی، بی‌تا، ج ۵، ص ۱۵).

۲. النوری الطبرسی، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، (تهران، منشورات المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۳ هـ. ق، ج ۲، ص ۳۵۰، باب استحباب انتهاز فرص الخیر...)

درباره اغتنام فرصت احادیث دیگری از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) رسیده است که برخی از آن را در نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، نشر دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ج ۴، سال ۱۳۷۴، ص ۴۶۹ با عنوان «غنیمت شمردن فرصتها» یادآور شده‌ایم.

بار خدایا من ثنای تو را با حمدت آغاز می‌کنم.

دعا یعنی چه؟

به معنای خاص، دعا یعنی خواستن و فراخواندن، صدا کردن و در اصطلاح دینی یعنی خدای را خواندن و یا چیزی از وی خواستن. اما معنای عام آن شامل ذکر، تهلیل، تسبیح، حمد، استغفار^۱ و هرگونه ارتباط با خدای متعال است از این رو چنانچه به طور مطلق در کلام بیاید شامل تمام انواع دعا می‌شود. چنانکه دعای افتتاح نیز مشتمل بر ذکر و تسبیح و تحمید و تهلیل و صلوات و خواسته‌ها و تقاضاهایی از خداوند متعال است. ولی اگر واژه دعا در برابر سایر اذکار گفته شود معنای خاص از آن اراده می‌شود چنان که در حدیث شریف از پیامبر اکرم ﷺ آمده است:

ما من الذکر شیءٍ أفضلُ من قولِ «لااله الاالله» و ما من الدعاء شیءٍ افضلُ من الاستغفار ثم تلا «فاعلم انه لااله الاالله واستغفر لذنبك».^۲

هیچ ذکر برتر از «لااله الاالله» و هیچ دعایی افضل از استغفار نیست سپس این آیه شریفه را تلاوت فرمود که آگاه باش! خدایی جز او نیست و برای گناهانت بخشش بخواه.

در این حدیث ذکر توحید در برابر دعا قرار گرفته است. و مقصود از دعا در این جا عرض حاجت است.

هدف از دعا

دعاهای وارده از ائمه معصومین ﷺ با مضامین عالی‌ای که دارند تنها یک مقصد را تعقیب نمی‌کنند بلکه چندین هدف را در پی دارند. البته هر کس به اندازه معرفت و استعدادش از دعا و راز و نیاز با خدا بهره می‌گیرد و حس خداجویی و خداخواهی و عرفان دینی خویش

۱. تهلیل یعنی گفتن «لااله الاالله» تسبیح یعنی ذکر «سبحان الله» حمد یعنی «الحمد لله» و استغفار یعنی گفتن «استغفر الله ربی و اتوب الیه».

۲. بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۲۰۴.

را اشباع می‌کند و در حقیقت بنده در مقام دعا خود را در پیشگاه خدا می‌بیند و او را با اسماء حسنی و صفات علیا می‌خواند و با محبوب خود با اسماء و صفاتی که نشانگر زیبایی، خوبی و توانایی و رحمت و علم و قدرت و جلال و عظمت و کمال و منزلت او است سخن می‌گوید و راز و نیاز می‌کند و با این ذکر، خود را در مقام قرب می‌بیند و به تدریج از مرحله ذکر زبانی و ظاهری به ذکر قلبی و باطنی می‌رسد و از اعماق قلبش یا الله و یا رحمان می‌گوید و به او عشق می‌ورزد و پاسخ خویش را از سوی پروردگار دریافت می‌کند که خود فرموده است:

فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُون.^۱

پس به یاد من باشید، تا من شما را یاد کنم و شکر مرا گوید و کفران (نعمت) نکنید.

و نیز می‌فرماید:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...^۲

و آن گاه که بندگان من، مرا از تو می‌جویند (بگو) من نزدیکم، و به دعای آن که مرا می‌خواند پاسخ می‌گویم... پس آنها نیز دعوت مرا اجابت کنند و ایمان آورند...

و نیز می‌فرماید:

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ.^۳

آنان که (با عقل و خرد به جهان هستی می‌نگرند) و در همه حال، ایستاده، نشسته، و بر پهلو خفته، خدای را یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند (و با زبان حال و قال می‌گویند): بار الها! این جهان هستی را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! ما را از عذاب دوزخ باز دار!

از ابن عباس در تفسیر این آیه آمده است:

أَيُّ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَالسَّفَرِ وَالْحَضَرِ، وَالْغِنَى وَالْفَقْرَ، وَالْمَرَضِ وَالصِّحَّةَ، وَالسَّرَّ وَالْعَلَانِيَةَ.^۴

۱. بقره، ۱۵۲.

۲. بقره، ۱۸۶.

۳. آل عمران، ۱۹۱.

۴. المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۶۶، کتاب الاذکار والدعوات فی فضيلة الذكر...، السيوطي، عبدالرحمن،

یعنی در همه حال، در شب و روز، در دریا و خشکی، در سفر و حضر، در غنی و فقر، در بیماری و سلامت و در پیدا و نهان به یاد خدا هستند.

نشانه ایمان و نشانه نفاق

از قرآن مجید استفاده می‌شود که یاد خدا از روی بندگی و اخلاص نشانه ایمان، و غفلت و کسالت و ریا علامت نفاق است.

چنان که می‌فرماید:

انَّ الْمُنَافِقِينَ يَخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى، يُرَاوُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا.^۱

منافقان از در مکر و فریب با خدا وارد می‌شوند در حالی که خداوند (با معامله به مثل) فریشان داده و نقشه‌هاشان را نقش بر آب می‌کند و هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند با کسالت می‌ایستند و در نزد مردم ریا می‌کنند و خدا را جز اندک یاد نمی‌کنند.

و ذکر اندک آنان هنگامی است که با مؤمنان روبرو می‌شوند ولی در نهان به یاد خدا نیستند چنانکه امیر مؤمنان (علیه السلام) در این باره می‌فرماید:

مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي السِّرِّ فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا إِنَّ الْمُنَافِقِينَ كَانُوا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَاطِلِيَّةً وَلَا يَذْكُرُونَهُ فِي السِّرِّ فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «يُرَاوُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا»^۲

هر کس خدای عزوجل را در نهان یاد کند خدا را بسیار یاد کرده، همانا منافقان آشکارا (پیش سلیمانان) ذکر خدا می‌کردند ولی در نهان به یاد خدا نبودند. سپس حضرت این آیه را (که گذشت) تلاوت کرد.

الدرالمثور فی التفسیر بالمأثور، منشورات (قم، مکتبه آیه... مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۵، ص ۲۰۴).

۱. نساء، ۱۴۲.

۲. الکلبینی، الرازی، ابی جعفر، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الاصول من الکافی، (تهران، انتشارات

دارالکتب الاسلامیه، ج حیدری، ج ۴، ۱۳۶۵ هـ. ش، ج ۲، ص ۵۰۲)، کتاب الدعاء باب ذکرالله عزوجل

فی السِّرِّ، حدیث ۲، الطباطبائی، العلامة السید محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقرآن، (تهران، انتشارات

دارالکتب الاسلامیه، ط ۳، ۱۳۹۶ هـ. ق، ج ۱۶، ص ۳۵۳).

مناققان گاهی برای تظاهر به یاد خدا هستند یعنی در برابر مردم خدا را می خوانند ولی در نهان به یاد خدا نیستند و از «ذکر کثیر» یعنی ذکر قلبی و خفی محرومند. آنها تنها هنگامی که مؤمنان را می بینند خدا را یاد می کنند و وقتی با کافران می نشینند می گویند ما با شما هستیم. اما مؤمنان در همه حال حتی در میان غافلان نیز به یاد خدا هستند و هیچگاه او را فراموش نمی کنند چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

ذَاكِرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ عَنِ الْفَارِّينَ وَالْمُقَاتِلُ عَنِ الْفَارِّينَ لَهُ الْجَنَّةُ.^۱

یادکننده خداى عزوجل در میان غافلان مانند رزمنده‌ای است که به جای فراریان می جنگد و هر که به جای سربازان فراری پیکار کند بهشت از آن او است.

امام صادق ﷺ فرمود:

الذَّاكِرُ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي الْغَافِلِينَ كَالْمُقَاتِلِ فِي الْمُحَارِبِينَ.^۲

کسی که در میان غافلان، خدای عزوجل را یاد کند مانند جنگجویی است که در برابر کافران محارب پیکار می کند.

در حدیث دیگری آمده است:

... عن ابي عبد الله ﷺ قال: قال الله عزوجل: مَنْ ذَكَرَنِي سِرًّا ذَكَرْتُهُ عَلَانِيَةً.^۳

از امام صادق ﷺ نقل شده است که خداوند عزوجل فرموده است: هر کس مرا در نهان یاد کند من او را آشکارا یاد می کنم.

خدای متعال به عیسی بن مریم فرمود:

يَا عِيسَى اذْكُرْنِي فِي نَفْسِكَ اذْكُرْكَ فِي نَفْسِي وَاذْكُرْنِي فِي مَلَأَ [ك] اذْكُرْكَ فِي مَلَأٍ خَيْرٍ مِنْ

۱. اصول کافی، همان، ص ۵۰۲، باب ذکرالله عزوجل فی الغافلین، حدیث ۱، مرحوم فیض کاشانی از پیغمبر اکرم ﷺ اینگونه نقل می کند: ذاکرالله فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین و نیز فرمود: ذاکرالله فی الغافلین کالحی بین الاموات. محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۷، کتاب الاذکار والدعوات.

۲. اصول کافی، همان، ص ۵۰۲، باب ذکرالله عزوجل فی الغافلین، حدیث ۱.

۳. اصول کافی، همان، ص ۵۰۱، باب ذکرالله عزوجل فی السر، محجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۶۸.

مَلَأَ الْآدَمِيَّينَ...^۱

ای عیسی! مرا در خاطر خود یاد کن من نیز در پیش خود، تو را یاد آورم و مرا در میان مردمان یاد کن من نیز تو را در میان جمعی بهتر از جمع آدمیان (یعنی فرشتگان) یاد می‌کنم.

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام آمده است:

أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ: مَنْ شَغَلَ بِذِكْرِي عَنْ مَسْأَلَتِي أُعْطِيَتْهُ أَفْضَلَ مَا أُعْطِيَ مَنْ سَأَلَنِي.^۲

خدای عزوجل می‌فرماید: هر کس به سبب ذکر من از درخواست و پرسش باز ماند (یاد من او را از سوال و عرض حاجت از من باز دارد)، چیزی بهتر از خواسته سائلان به او خواهم داد.

ذکر خدا بی اندازه است

ذکر و یاد خدا حدود و ثغور و اندازه مشخص و معینی ندارد چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

مَا مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ إِلَّا الذِّكْرَ فَلَيْسَ لَهُ حَدٌّ يَنْتَهِي إِلَيْهِ. فَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ الْفَرَائِضَ فَمَنْ أَدَّاهُنَّ فَهُوَ حَدُّهُنَّ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ فَمَنْ صَامَهُ فَهُوَ حَدُّهُ وَالْحَجَّ فَمَنْ حَجَّ فَهُوَ حَدُّهُ إِلَّا الذِّكْرَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَرْضَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ حَدًّا يَنْتَهِي إِلَيْهِ ثُمَّ تَلَاهُذِهِ الْآيَةَ: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَ سَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَ أُصِيلاً».^۳

هیچ چیز نیست مگر اینکه برای آن حد و اندازه‌ای است که به آن پایان می‌پذیرد مگر ذکر خدا که مرز و پایانی ندارد. خدای عزوجل فرائض را واجب کرده و هر که آن را بجای آورد به حد و پایانش رسیده است (یعنی وظیفه‌اش را انجام داده است). خدا ماه رمضان را واجب کرد هر کس آن را روزه بدارد همان حد او است و حج را واجب کرده و هر کس مناسک آن را انجام دهد حج را به پایان رسانده است مگر ذکر که به راستی خدای عزوجل به اندک آن راضی نشده و حدی برای آن قرار نداده تا به آن پایان یابد سپس این آیه را تلاوت فرمود: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را بسیار یاد کنید و هر صبح و شام او را تسبیح گوید.»

۱. اصول کافی، همان، ص ۵۰۲، حدیث ۳، المحجة البيضاء، همان، با اندک تفاوت.

۲. اصول کافی، همان، ص ۵۰۱، باب الاشتغال بذكر الله عزوجل، حدیث ۱، المحجة البيضاء، همان.

۳. احزاب، ۴۱-۴۲.

فقال لم يجعل الله عزوجل له خدّاً ينتهي اليه ، قال: و كان ابي ﴿ﷺ﴾ كثير الذكّر لقد كنت امشي معه و انا ليذكر الله و اكل معه الطعام و انا ليذكر الله و لقد كان يحدث القوم [و] ما يشغلّه ذلك عن ذكر الله و كنت اري لسانه لازقاً بحنكته يقول: لا اله الا الله و كان يجمعنا فيأمرنا بالذکر حتى تطلع الشمس و يأمر بالقراءة من كان يقرأ منا و من كان لا يقرأ منا امره بالذکر.

سپس فرمود: خدای عزوجل برای ذکر حدی که به آن پایان پذیرد قرار نداده است . پدرم فراوان ذکر خدا می کرد. گاهی که به همراه او می رفتم ذکر خدا می کرد. و چون با او غذا می خوردم او یاد خدا می کرد و هنگامی که با مردم سخن می گفت، سخن گفتن او را از یاد خدا باز نمی داشت و من می دیدم زبانش را که بکامش چسبیده بود و لاله الا الله می گفت و پیوسته ما را جمع می کرد و به ذکر خدا می خواند تا آفتاب طلوع کند و به هر کدام از ما که خواندن قرآن را می دانستیم به قرآن خواندن دستور می داد و به هر که نمی دانست (کوچک بود و هنوز قرآن را یاد نگرفته بود) به ذکر خدا امر می کرد و ذکر خدا را به آنها تعلیم می داد.

وَالْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَخْضَرُّهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ وَ يُضِيءُ لَاهِلِ السَّمَاءِ كَمَا يُضِيءُ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيَّ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَالْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَقِلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَخْضَرُّهُ الشَّيَاطِينُ.

سپس امام صادق ﴿ﷺ﴾ فرمود:

هر خانه ای که قرآن در آن خوانده شود و ذکر خدای عزوجل در آن شود برکت آن خانه زیاد می گردد و فرشتگان در آن جا حضور می یابند و شیاطین از آن بیرون می روند. این خانه مانند ستاره برای اهل آسمانها می درخشد چنانکه ستاره فروزان بر اهل زمین نورافشانی می نماید و (اما) خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و خدا را در آن یاد نکنند به تدریج برکتش کم می شود و فرشتگان از آن دوری می کنند و شیاطین در آن حاضر می شوند.

و قد قال رسول الله ﴿ﷺ﴾ أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِخَيْرِ أَعْمَالِكُمْ لَكُمْ أَرْفَعُهَا فِي دَرَجَاتِكُمْ وَ أَزْكَاهَا عِنْدَ مَلِيكِكُمْ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنَ الدِّينَارِ وَ الدِّرْهَمِ وَ خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ أَنْ تَلْقَوْا عَدُوَّكُمْ فَتَقْتُلُوهُمْ وَ يَقْتُلُوكُمْ؟ فَقَالُوا: بَلَى فَقَالَ: ذَكَرُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ كَثِيراً، ثُمَّ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﴿ﷺ﴾ فَقَالَ مَنْ خَيْرٌ أَهْلِ الْمَسْجِدِ؟ فَقَالَ: أَكْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِكْرًا. وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﴿ﷺ﴾ مَنْ أُعْطِيَ لِسَانًا ذَاكِرًا فَقَدَ

أُعْطِيَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. وَقَالَ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَلَا تَمُنُّنْ تَسْتَكْثِرُ قَالَ: لَا تَسْتَكْثِرُ مَا عَمِلْتَ مِنْ خَيْرٍ لِلَّهِ.^۱

در ادامه حدیث آن حضرت آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:
آیا شما را آگاه نکنم به بهترین کارهایتان که در درجات شما از همه کارها بالاتر و نزد خداوند بارورتر و شکوفاتر است و برای شما از دینار (طلا) و درهم (نقره) بهتر و از اینکه با دشمنانتان برخورد کنید (وجهاد کنید) و شما آنها را بکشید و آنها شما را بکشند نیکوتر است؟ عرض کردند آری یا رسول الله. فرمود: خدا را فراوان یاد کنید. سپس (امام) فرمود: مردی خدمت پیغمبر ﷺ آمد و عرض کرد بهترین کسانی که در این مسجدند، کیانند؟ فرمود: هر کس که به او زبانی ذاکر داده شده خیر دنیا و آخرت به او عطا شده است و (در پایان کلام) با اشاره به آیه شریفه «وَلَا تَمُنُّنْ تَسْتَكْثِرُ» (مدثر، ۶) فرمود: هیچگاه کاری را که برای خدا انجام داده‌ای بزرگ شمارا (و بر دیگران منت مگذار).

امام صادق ﷺ فرمود:

شِبَعْتُنَا الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا.^۲

شیعیان ما آنهاست که هرگاه تنها باشند خدا را زیاد یاد می‌کنند.

در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم:

قال رسول الله ﷺ: مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَ لَهُ

بِرَائَتَانِ: بَرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النِّفَاقِ.^۳

رسول خدا ﷺ فرمود: هر کس خدای عزوجل را بسیار یاد کند خداوند او را دوست دارد و

هر که ذکر خدا بسیار گوید برای او دو برائت (یعنی منشور آزادی) نوشته شود: برائت از دوزخ و

برائت از نفاق (و دورویی).

۱. اصول کافی، همان، ص ۴۹۸-۴۹۹، باب ذکرالله عزوجل کثیراً حدیث (۱)، الطباطبائی العلامة السید

محمدحسین المیزان فی تفسیرالقرآن، انتشارات تهران، دارالکتب الاسلامیه، ط ۳، ۱۳۹۶ هـ. ق، ج ۱۶،

ص ۳۵۲، المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۶۹.

۲. اصول کافی، همان، ص ۴۹۹، حدیث (۲)، المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۶۸.

۳. اصول کافی، همان، ص ۴۹۹-۵۰۰، حدیث ۳، المحجة البيضاء، همان، ص ۲۶۸.

یاد آوری:

نکته‌ای که تذکر آن ضروری به نظر می‌رسد این است که ذکر خدا اگر چه امری فردی است و ذاکر و سالک الی الله خود به تنهایی با نام خدا و یاد خدا بسر می‌برد و در گوشه خلوت شاید حضور قلب بیشتری داشته باشد ولی از پاره‌ای از احادیث استفاده می‌شود که مجالس ذکر و دعا و در میان جمع بودن و نیایش و تضرع کردن و با مؤمنان هم‌نوا شدن به رحمت و استجابات نزدیک‌تر است چنانکه در مجالس غفلت و لهو و لعب نشستن و با غافلان هم صدا شدن انسان را از رحمت دور و به خشم و قهر الهی دچار می‌کند.

در این باره چند حدیث از نظر تان می‌گذرد:

قال النبی ﷺ ﴿ مَا جَلَسَ قَوْمٌ مَجْلِسًا يَذْكُرُونَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِلَّا حُفَّتْ بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ وَ غَشِيَتْهُمُ الرَّحْمَةُ وَ ذَكَرَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فَيَمُنُّ عِنْدَهُ. ^۱

هیچ گروهی در مجلسی که به یاد خدا باشند نمی‌نشینند مگر آنکه فرشتگان آنان را احاطه کنند و رحمت الهی آنها را فراگیرد و خدای آنها را نزد مقربانش یاد کند.

حضرت داود به خدا عرض می‌کند:

الهی إِذَا رَأَيْتَنِي أُجَاوِزُ مَجَالِسَ الذَّاكِرِينَ إِلَى مَجَالِسِ الْغَافِلِينَ فَاصْبِرْ رِجْلِي دُونَهُمْ فَإِنَّهَا نِعْمَةٌ تَنْعِمُ بِهَا عَلَيَّ. ^۲

خدایا هرگاه دیدی از مجلس اهل ذکر به مجلس اهل غفلت می‌روم پام را بشکن که این پای شکستن نعمتی است که بر من ارزانی میداری.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا اجْتَمَعَ فِي مَجْلِسٍ قَوْمٌ لَمْ يَذْكُرُوا اللَّهَ تَعَالَى وَلَمْ يَذْكُرُوا إِلَّا كَانَ ذَلِكَ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمُ الْمَجْلِسُ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... ^۳

مجلسی نیست که گروهی در آن اجتماع کنند و نام خدا و نام ما برده نشود مگر اینکه این مجلس

۱. المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۶۹، فضیلة مجالس الذکر.

۲. همان، ص ۲۷۰.

۳. همان، ص ۲۷۱.

روز قیامت موجب حسرت و ندامت آنان خواهد شد.

و در حدیث دیگری امام صادق علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ مَجْلِسٍ تَجْتَمِعُ فِيهِ أِبْرَارٌ وَ فُجَّارٌ فَيَقُومُونَ عَلَى غَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ إِلَّا كَانَ حَسْرَةً عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.^۱
مجلسی نیست که در آن نیکان و بدان گرد آیند و از آن مجلس برخیزند بدون ذکر خدا مگر آنکه این نشست سبب حسرت آنان در روز جزا خواهد شد.

امام سجاد علیه السلام در دعای ابو حمزه ثمالی عرض می کند:

...أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي أَوْلَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي آلفَ مَجَالِسِ الْبَطَّالِينَ فَبَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي.

خدا... شاید مرا در میان اهل غفلت یافتی بدین جهت از رحمت ناامیدم کردی یا شاید دیدی با مجالس بطلان (هرزه گویان) الفت گرفته ام پس مرا میان آنها وا گذاشتی.

آنچه مسلم است این است که مجلسی که یاد خدا و یاد رسول خدا و یاد ائمه علیهم السلام در آن مجلس باشد مشمول رحمت الهی و برکات او است و مجلسی که مجلس غفلت و هرزه گویی و لهو و لعب باشد باعث حسرت و ندامت و پشیمانی است.^۲

سؤال:

تا اینجا به طور فشرده درباره اهمیت ذکر و ذکر کثیر، احادیثی از نظر خوانندگان گرامی گذشت ولی در اینجا سؤالی پیش می آید: مقصود از ذکر خدا و ذکر کثیر که این همه به آن توصیه و تأکید شده چیست و این کدام ذکر است؟

۱. المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۷۱.

۲. ظاهراً این احادیث ناظر به این جهت است که اجتماع مسلمانان و مؤمنان در صورتی مطلوب و مرضی خداوند است که از ذکر خدا خالی نباشد و در غیر اینصورت آن مجلس، مجلس بطلان و غافلان بوده و ورود در این گونه مجالس موجب غفلت و دوری از رحمت خدا خواهد شد اما این که آیا دعا و ذکر گروهی بهتر است یا ذکر فردی، این روایات ظاهراً در مقام بیان آن نمی باشد. البته از احادیث دیگر استفاده می شود که دعا در جمع به اجابت نزدیک تر است.

پاسخ:

بدون شك ذکر خدا شامل هر ذکرى است كه خدا را به یاد آورد ولى در بعضى از روایات به مصاديقى برای ذکر و ذکر كثير اشاره شده است كه به عنوان مصداق اكمل و اتم آمده و دليل بر انحصار نیست، از جمله در برخى از احادیث به تسبیح حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) (۳۴ مرتبه الله اكبر، ۳۳ مرتبه الحمد لله و ۳۳ مرتبه سبحان الله) تفسیر شده است. و پس از هر نماز و در هنگام خوابیدن بر این ذکر بسیار تا كیده شده است. بعضى از مفسران ذکر كثير را به ذکر صفات علیا و اسماء حسنی و تسبیح و تنزیه پروردگار تفسیر کرده اند.

از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است:

مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ (علیها السلام) فَقَدْ ذَكَرَ اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.^۱

هر كس تسبیح حضرت زهرا (علیها السلام) را بگوید ذكر كثير خدا را گفته است.

بى تردید تفاسیری كه در این باره آمده است از بیان مصداق كامل است نه تخصیص مفهوم آیه به خصوص این مصادیق. بنابراین ذكر كثير خداوند و تسبیح او هر صبح و شام اختصاص به ذكر خاصی ندارد گر چه بعضى از اذكار كاملتر و اولی تر است.

ذکر لا اله الا الله

از برخى روایات استفاده می شود كه بالاترین ذكر، تهلیل (لا اله الا الله) است. در این باره احادیث فراوانی از طرق شیعه و اهل سنت وارد شده است.

در حدیث «سلسله الذهب» از امام رضا (علیه السلام) چنین نقل شده است:

قال الله تعالى: كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي.^۲

كلمة لا اله الا الله حصار من است و هر كس در این قلعه و حصار وارد شود از عذاب من در امان خواهد بود. با توجه به این تعبیر می توان گفت كه «لا اله الا الله» بالاترین ذكر خدا است.

۱. الطبرسی، ابوعلی، الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، منشورات دار احیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ هـ. ق، ج ۸-۷، ص ۳۶۲. وجوه دیگری نیز برای ذکر كثير در همین مدرک آمده است.

۲. المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۷۴.

ذکر جامع

مفضل گوید:

قلت لابی عبدالله عليه السلام جُعِلْتُ فِداكَ عَلَّمَنِي دُعَاءَ جَامِعاً، فَقَالَ لِي: إِحْمَدِ اللَّهَ فَانْه لَا يَبْقَى أَحَدٌ يُصَلِّي إِلَّا دَعَاكَ يَقُولُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ.^۱

به امام صادق عليه السلام عرض کردم قربانت شوم دعای جامعی (تمام و کامل) به من بیاموز. فرمود: «خدا را ستایش کن زیرا هیچ نمازگزاری نیست جز اینکه برای تو دعا کند (زیرا هر نمازگزاری در نماز) می گوید: سمع الله لمن حمده (یعنی خدایا! اجابت کن و پذیر سخن کسی را که تو را ستایش کند).

امام صادق عليه السلام می فرماید:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يَحْمَدُ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثِمِائَةَ مَرَّةً وَ سِتِّينَ مَرَّةً عَدَدَ عُرُوقِ الْجَسَدِ يَقُولُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ كَثِيراً عَلَى كُلِّ حَالٍ.^۲

روش رسول خدا صلى الله عليه وآله چنان بود که روزی سیصد و شصت بار خدا را حمد (و ستایش) می کرد به شماره رگهای بدن و خدا را اینگونه حمد می کرد: الحمد لله رب العالمين كثيراً على كل حال «ستایش فراوان مخصوص پروردگار جهانیان است بر هر حال».

ذکر خدا و ترک گناه

یکی از مصادیق بارز و روشن ذکر خدا، یاد خدا در برخورد با گناه است. در حدیث آمده است: عن عبدالأغلی بن أعین قال: کتب [بعض] اصحابنا یسألون ابا عبدالله عليه السلام عن اشیاء وامرونی أن أسأله عن حق المسلم علی أخیه. فسألته فلم یجبني، فلما جئت لأودعه فقلت: سألتک فلم تجبني؟ فقال: انی أخاف أن تکفروا. إن من أشد ما افترض الله علی خلقه ثلاثاً: إنصاف المرء من نفسه حتی لا یرضی لأخیه من نفسه إلا بما یرضی لنفسه منه و مواساة الآخر فی المال، و ذکر الله علی کل حالٍ لیس سبحان الله والحمد لله و إن کان منه ولكن عندما حرّم الله

۱. اصول کافی، همان، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۵۰۳، باب التحمید و التمجید، حدیث ۱.

۲. اصول کافی، همان، حدیث ۲، احادیث دیگری درباره فضیلت لاله الا الله آمده است. رجوع شود به

ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، مرحوم صدوق، ص ۱۵-۲۳.

علیه فَيَدَعُهُ.^۱

شخصی به نام عبدالاعلی می‌گوید: «بعضی از دوستان و یاران ما نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشتند و از امام مطالبی پرسیدند و مرا امر کردند که نظر آن حضرت را درباره حق مسلمان بر برادر دینی‌اش را جویا شوم. من پرسیدم و حضرت پاسخی نداد تا آن گاه که برای خدا حافظی به خدمت ایشان رسیدم و عرض کردم از شما سؤالی کردم که شما جوابی به آن ندادید، فرمود: می‌ترسم حقیقت را بگویم و شما عمل نکنید و کافر شوید! همانا از سخت‌ترین واجبات خدا بر خلقش سه چیز است: ۱- رعایت عدل و انصاف میان خود و دیگران به گونه‌ای که نپسندد برای برادر مسلمانش جز چیزی را که برای خود می‌پسندد.

۲- آنکه مال خود را از برادران مسلمان مضایقه نکند و با آنها به مواسات رفتار کند.

۳- سوم همواره خدا را یاد کند و مقصود از یاد خدا کردن این نیست که پیوسته سبحان الله و الحمد لله بگوید (گرچه این هم از مصادیق ذکر است) لکن مقصود آن است که هر گاه با کار حرامی روبرو شد، خدا را بیاد آورد (و مرتکب گناه نشود).

ذکر «یا الله» و «یا رب»

از اذکار وارده ذکر یا رَبِّ و یا اللهُ است.

مرحوم فیض کاشانی حدیثی نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ قَالَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ عَشْرَ مَرَّاتٍ قَبْلَ لَهْ لَبَّيْكَ مَا حَاجَتُكَ^۲

هر کس ده بار گوید: یا الله یا الله به او پاسخ داده می‌شود لبیک، حاجت چیست؟

در حدیث دیگری فرمود:

۱. اصول کافی، همان، ص ۱۷۰، کتاب الایمان والکفر باب حق المؤمن علی اخیه و اداء حقه، حدیث ۳، مرحوم شیخ طوسی به طور مختصر نیز این حدیث را آورده است. الطوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن، الامالی، تحقیق مؤسسة البعثة نشر قم، دارالثقافه، ط ۱، ۱۴۱۴ هـ، ص ۶۸۰، حدیث ۱۴۴۶ و ص ۶۶۵، حدیث ۱۳۹۳ و ص ۸۸، حدیث ۱۳۵ و ص ۵۷۷، حدیث ۱۱۹۲.

۲. المحجة البیضاء، ج ۲، ص ۲۷۶.

من قال عَشْرَ مَرَّاتٍ «یا رَبُّ یا رَبُّ» قیلَ لَهُ: لَبَّيْكَ ما حَاجَتُكَ^۱

کسی که ده بار بگوید یا رب یا رب به او گفته می‌شود: چه حاجت داری؟

در مصباح الشریعه حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که فرمود:

من كان ذا كراً لله على الحقيقة فهو مطيع و من كان غافلاً عنه فهو عاص والطاعة علامة الهداية والمعصية علامة الضلالة وأصلهما من الذكر والغفلة.

هر کسی که از روی حقیقت به یاد خدا باشد (نه تنها به زبان بلکه با دل و زبان) او مطیع خدا خواهد بود و هر کس از او غافل باشد گناه کار است زیرا طاعت نشانه هدایت، و گناه و معصیت نشانه گمراهی و ضلالت است. ریشه این دو، ذکر و غفلت است. یعنی ریشه طاعت ذکر، و ریشه ضلالت غفلت است.

فاجعل قلبك قبلةً لسانك لا تحركه إلا بإشارة القلب و موافقة العقل و رضى الايمان.

بنابراین دل خود را قبله‌ی زبانت قرار ده و آن را بدون اشاره قلب و موافقت عقل و رضای ایمان حرکت مده.^۲ یعنی نخست اندیشه کن آنگاه سخن بگو.

۱. همان، و اصول کافی، ج ۲، ص ۵۲۰، کتاب الدعاء «باب من قال: یا رب یا رب»، حدیث ۱.

۲. امیرمؤمنان (علیه السلام) در این باره فرمود: «لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه (نهج البلاغه صبحی الصالح، ص ۴۷۶، حکمت ۴۰)، زبان عاقل در پشت قلب او جای دارد و قلب احمق پشت زبان او است. مرحوم سید رضی هنگامی که این جمله را در نهج البلاغه نقل می‌کند می‌گوید این از کلمات شگفت‌انگیز و پر ارزش مولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) است و مقصود این است که انسان عاقل زبان خود را پیش از مشورت کردن و اندیشیدن به سخن نمی‌گشاید، ولی احمق قبل از اینکه فکر و اندیشه کند سخن می‌گوید. و همین معنی به عبارت دیگر از آن حضرت آمده است که فرمود: قلب الاحمق فی فیه و لسان العاقل فی قلبه (همان، حکمت ۴۱). قلب احمق در دهان او و زبان عاقل در قلب او است. در نهج البلاغه فیض الاسلام، خطبه ۱۷۵، به همین مضمون آمده است. خلاصه آنکه انسان باید هنگام سخن گفتن تأمل کند و بیهوده سخن نگوید که اگر در گفتار، زمام اختیار از کف دهد عواقب سوء و زیانباری گریبان‌گیرش خواهد شد.
سعدی گوید:

پای بست آمده است و پس دیوار

اول اندیشه وانگهی گفتار

کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات کتابفروشی موسی علمی، بازار بین‌الحرین، بی‌تا، ص ۷۹.

فَإِنَّ اللَّهَ عَالِمُ سِرِّكَ وَجَهْرِكَ وَهُوَ عَالِمٌ بِمَا فِي الصُّدُورِ فَضْلاً عَنْ غَيْرِهِ وَكُنْ كَالنَّازِعِ رُوحَهُ
أَوْ كَالوَاقِفِ فِي الْعَرْضِ الْأَكْبَرِ غَيْرَ شَاغِلٍ نَفْسِكَ عَمَّا عَنَّا كَمَا كَلَّفَكَ بِهِ رَبُّكَ فِي أَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَ
وَعْدِهِ وَوَعِيدِهِ وَاغْسِلْ قَلْبَكَ بِمَاءِ الْحَزْنِ وَلَا تَشْغَلْهَا بِدُونِ مَا كَلَّفَكَ.

زیرا خداوند به نهان و آشکارت دانا و آگاه است و هر چه در دل تو خطور می‌کند و ظاهر
نکرده‌ای می‌داند تا چه رسد به آنچه ظاهر کرده‌ای. مانند کسی باش که (در دنیا) در حال احتضار و
جان‌کندن است و یا مانند کسی باش که در روز قیامت برای حساب آماده شده است. خود را به چیزی
جز آنچه خداوند از تو خواسته و تکلیف کرده از امر و نهی و وعده و وعید مشغول مکن و دل خود را با
آب حزن و اندوه شستشوده و خود را به کمتر از تکلیف مشغول مکن! (خود را به غیر از وظیفه الهی مشغول مکن)

وَاجْعَلْ ذِكْرَ اللَّهِ مِنْ أَجْلِ ذِكْرِهِ لَكَ فَإِنَّهُ ذَكَرَكَ وَهُوَ غَنَى عَنْكَ فَذِكْرُهُ لَكَ أَجَلٌ وَأَسْنَى وَأَشْهَى
أَتَمُّ مِنْ ذِكْرِكَ لَهُ وَأَسْبَقُ.

و همیشه به یاد او باش چرا که او همواره به یاد تو است. او تو را یاد می‌کند با اینکه از تو بی‌نیاز
است پس ذکر خدا مر تو را برتر و بالاتر و مطلوبتر و کامل‌تر و زودتر از یاد تو از او است.

وَمَعْرِفَتِكَ بِذِكْرِهِ لَكَ تُورِثُكَ الْخُضُوعَ وَالِاسْتِخْيَاءَ وَالْإِنْكَسَارَ وَيَتَوَلَّدُ مِنْ ذَلِكَ رُؤْيَا كَرِيمَةٍ
وَفَضْلِهِ السَّابِقِ وَتَخْلُصَ لَوَجْهِهِ وَتَضَعُ عِنْدَ ذَلِكَ طَاعَاتِكَ وَإِنْ كَثُرَتْ فِي جَنْبِ مَنَنِهِ.

و شناخت تو از این که خداوند به یاد تو است موجب خضوع و حیا و دل شکستگی تو می‌شود و
از این طریق فضل و کرم دیرین او را خواهی دید و خود را برای رضای او خالص می‌کنی و طاعت و
عبادتت را هر چند بسیار، در برابر منتها و بخشایشهای او ناچیز می‌دانی.

وَرُؤْيَاكَ ذِكْرَكَ لَهُ تُورِثُكَ الرِّبَاةَ وَالْعُجْبَ وَالسَّفَةَ وَالْغِلْظَةَ فِي خَلْقِهِ وَاسْتِكْتَارَ الطَّاعَةِ وَ
نَسْيَانَ فَضْلِهِ وَكَرَمِهِ وَلَا تَزْدَادُ بِذَلِكَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً وَلَا تَسْتَجَلِبُ بِهِ عَلَى مُضِيِّ الْإِسَامِ إِلَّا

هم او نیز گوید:

سخندان پرورده پیر کهن	ببیندیشد آنکه بگوید سخن
مزن بی تأمل بگفتار دم	نکو گوی، گر دیر گوی چه غم
ببیندیش وانگه برآور نفس	وزان پیش بس کن که گویند بس
به نظر آدمی بهتر است از دواب	دواب از تو به گر نگوی صواب (همان، ص ۷۸)

وَحْشَةً...^۱

(مبادا) این عبادت (ذکر) تو را بخود مشغول کرده و به آن دل خوش کنی و مغرور شوی که در این صورت به ریا، خودپسندی، بیخردی و درشتخویی دچار شده و عبادت خود را بزرگ می‌شماری و فضل و کرمش را فراموش می‌کنی و سرانجام بر دوریت از خدا می‌افزایی و باگذشت زمان چیزی جز وحشت و نگرانی در خود پدید نمی‌آوری.

دعا نشانه نیاز به خدا

دعا، نشانه فقر و نیاز است و بندگی چیزی جز اظهار فقر و نیاز به درگاه آفریدگار بی‌نیاز نیست چنانکه قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ. وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ.^۲

ای مردم، شما (همگی) نیازمندان به خدا هستید. تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است. اگر بخواهد شما را می‌برد و خلق جدیدی می‌آورد و این برای خداوند ناممکن (و مشکل) نیست.

و در آیه دیگر فرموده است:

وَرَبِّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَاءُ يُذْهِبْكُمْ وَيَسْتَخْلِفْ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا يَشَاءُ كَمَا أَنْشَأَكُمْ مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخِرِينَ.^۳

پروردگار تو بی‌نیاز و مهربان است اگر بخواهد شما را می‌برد و به جای شما هر کس را بخواهد جانشین می‌سازد، همانگونه که شما را از نسل گروه دیگری به وجود آورد.

و در آیه کریمه دیگر آمده است:

۱. گیلانی، عبدالرزاق، شرح مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة تطبیق و تصحیح دکتر سید جلال‌الدین محدث (ارموی)، ناشر کتابخانه صدوق، تهران، ج ۲، ۱۳۶۰، ص ۴۳ به بعد، باب ۵، باب ذکر.

۲. فاطر، ۱۷-۱۵.

۳. انعام، ۱۳۳.

... وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ.^۱

... خداوند بی نیاز است و شماها نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را به جای شما می آورد که مانند شما نخواهند بود.

بنده و مخلوق خدا نه تنها فقیر و نیازمند به خدا است که سراپا عین فقر و نیاز است. حکماء الهی می گویند مخلوق یعنی موجود وابسته و متعلق به خالق، و ممکن یعنی آن که وجودش عین فقر و امکان است که اگر این وابستگی از او سلب شود دیگر برای او چیزی باقی نمی ماند. تمام هستی او همین وابستگی است. چنان چه کسی گمان کند وجودش چیزی و فقر وجودش چیز دیگر است یعنی تصور کند که فقر عارض بر ذات او است و با این فرض در مقام ذات، خود را بی نیاز و مستقل، و در مرتبه پس از ذات، خود را نیازمند ببیند با این برداشت، صفت فقر و وابستگی امری عارضی خواهد بود و این تصویری غیر معقول است که ممکن و مخلوق در مرتبه ذات بی نیاز از علت باشد زیرا آفریدگار جهان، واجب الوجود است و در ذات و صفات از علت بی نیاز است بنابراین بنده ای که سراسر وجودش فقر و تعلق است، در مقام دعا به این حقیقت اعتراف می کند و حال خود را با مقال بازگو می کند و لازمه بندگی همین است که بنده واقعاً با قلب و زبان و با همه وجود به این حقیقت اعتراف کند. با این اعتراف وظیفه بندگی را ادا کرده است و از این رو دعا بالاترین و راست ترین عبادت است چنان که قرآن می فرماید:

وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ.^۲

پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم. کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با خواری وارد دوزخ می شوند.

پیغمبر اکرم (ﷺ) فرمود:

إِنَّ الدُّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ ثُمَّ قَرَأْ: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ...^۳

۱. محمد، ۳۸.

۲. مؤمن، ۶۰.

۳. الکااشانی، مولی محسن المحجة البيضاء فی تهذیب الاحیاء، تصحیح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، جامعه مدرسین قم، ط ۲، ج ۲، ص ۲۸۲، فضیلة الدعاء.

دعا حقیقت عبادت است سپس آیه (فوق) را تلاوت کرد.

دعا قضای الهی را برمی گرداند

امام صادق (علیه السلام) به شخصی به نام میسر بن عبدالعزیز فرمود:

يَا مُيسِّرُ أَدْعُ وَلَا تَقُلْ: إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فَرَغَ مِنْهُ. إِنَّ عِنْدَ اللَّهِ مَنْزِلَةً لَا تُنَالُ إِلَّا بِمَسْأَلَةٍ وَلَوْ أَنَّ عَبْدًا سَدَفَاءُ وَلَمْ يَسْئَلْ لَمْ يُعْطَ شَيْئًا فَسَلْ تُعْطَ، يَا مُيسِّرُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَابٍ يُقْرَعُ إِلَّا أَنْ يُوشِكَ أَنْ يُفْتَحَ لِصَاحِبِهِ.^۱
ای میسر! دعا کن و مگو کار از کار گذشته است زیرا نزد خداوند مقام و منزلتی است که جز از راه دعا و گدایی به آن نشاید رسید و اگر بنده ای دهانش را ببندد و دعا نکند خدا چیزی به او ندهد. سپس فرمود: ای میسر هیچ دری کوبیده نشود مگر آنکه به روی کوبنده باز می شود.

ملای رومی گوید:

سایه حق بر سر بسنده بود	عاقبت جوینده یابنده بود
گفت پیغمبر که چون کوبی دری	عاقبت زان در برون آید سری
چون نشینی بر سر کوی کسی	عاقبت بینی تو هم روی کسی
چون ز چاهی می کنی هر روز خاک	عاقبت اندر رسی در آب پاک ^۲

رسول مکرم اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.^۳

دعا سلاح مومن و ستون دین و نور آسمانها و زمین است.

در حدیث دیگری آمده است که امام هفتم حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْدُعَاءِ فَإِنَّ الدُّعَاءَ لِلَّهِ وَالطَّلَبَ إِلَى اللَّهِ يَرُدُّ الْبَلَاءَ وَقَدْ قُدِّرَ وَقُضِيَ فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا

۱. همان، ص ۲۸۳.

۲. مولوی، جلال الدین، مثنوی معنوی، تهران، انتشارات نشر طلوع، چاپخانه آینده، ج ۶، ۱۳۷۸، دفتر سوم، ص ۵۳۳.

۳. اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۴۶۸. سید بن طاووس، رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن

محمد فلاح السائل، کتابفروشی تهرانی، رجب ۱۳۸۲، ص ۲۸.

إِمْضَاؤُهُ فَإِذَا دُعِيَ اللَّهُ تَعَالَى وَ سُئِلَ صَرَفَ الْبَلَاءَ صَرْفَةً.^۱

بر شما باد به دعا کردن زیرا دعا به درگاه خدا و خواستن از او بلایی را که از مرحله قضا و قدر گذشته و تنها امضای آن باقی مانده برمی گرداند و زمانیکه خدای عزوجل خواننده شد و از او درخواست شد بلا از دعا کننده برمی گردد. یعنی وقتی بنده‌ای به سوی خدا بازگشت اگر در اثر گناه و معصیتی که انجام داده زمینه نزول بلا فراهم شده و قلم تقدیر برای چنین گناهی بلاهایی را مقدر کرده در اثر توبه و دعا، آن چه از قلم تقدیر گذشته باز می گردد.

از این حدیث شریف معانی حدیث‌های دیگر نیز روشن می شود که قضا و قدر الهی مراحل دارد که دعا می تواند مرحله قبل از تنفیذ و امضاء آن را متوقف کند. خداوند نسبت به بنده‌اش لطف فراوانی دارد. مقدرات او را از مراحل مختلفی از قضا و قدر می گذراند و به او مهلت می دهد تا شاید به سوی خدا بازگردد و خود را تطهیر کند و به مرحله‌ی سقوط حتمی نیفتد و این از الطاف خفیه الهی است که در مراحل مختلف شامل حال بندگانش می شود و همیشه جای آشتی را باز می گذارد. از این رو در همین دعای افتتاح می خوانیم: «اللهم اذن لی فی دعائک» خدایا از الطاف تو این است که به من اجازه‌ی دعا و گدایی داده‌ای و درهای رحمت را به رویم باز کرده‌ای تا راه آشتی باز بماند و بنده مسکین تو ناامید نشود. خداوند هیچگاه در راه روی بنده‌اش نمی بندد مگر اینکه بنده خودش درهای رحمت را به روی خود مسدود کند چنانکه در این دعا می خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يُهْتَكُ حِجَابُهُ وَلَا يُغْلَقُ بَابُهُ» حمد و سپاس برای خدایی است که حجاب عالم غیبش دریده نمی شود تا اسرار نهان فاش شود و درهای رحمتش بسته نمی شود که بنده سائل و آرزومندش ناامید باز گردد. اصولاً دعا خود یکی از درهای رحمت الهی است که آن را به روی بندگانش گشوده است.^۲

۱. الکلبینی، الرازی، ابی جعفر، محمد بن یعقوب، الاصول من الکافی، ناشر: تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپخانه حیدری، ج ۴، ۱۳۶۵، ج ۲، ص ۴۷۰، کتاب الدعاء باب ان الدعاء یرد البلاء والقضاء، حدیث ۸، المحجة البیضاء، همان، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. یکی دیگر از درهای رحمت الهی که به روی بندگان گشوده شده است توبه و استغفار است، جهت اطلاع بیشتر در این باره رجوع شود به نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۳۲۱-۳۱۱.

ابعاد تربیتی و معرفتی دعا

دعا ابعاد گوناگونی دارد. دعا افزون بر جنبه عبادی و راز و نیاز و عرض حاجت به پیشگاه خداوند متعال، آثار دیگری دارد که مهمترین آن بُعد تعلیم و تلقین آن است. بسیاری از دعاهایی که از طریق رسول خدا ﷺ و اهل بیت  به دست ما رسیده تنها یک تقاضای شخصی و مناجات فردی نیست بلکه دنیایی از عرفان و تعلیم و تربیت است. این دعاها مکتب است، مدرسه است، انسان ساز است، جنبه اخلاقی و خودسازی دارد. اما از لحاظ معرفتی نمی توان با یک جمله و دو جمله و یک مقاله و یک کتاب و دو کتاب حق مطلب را اداء کرد. دعاهایی امثال صحیفه سجّادیه، مکارم الاخلاق، مناجات شعبانیه، دعای عرفه دعای صباح و ادعیه شبهای ماه مبارک رمضان بخصوص دعای سحر، هر کدام دریایی از عرفان و معرفت و اخلاق است که به زبان دعا و مناجات ایراد شده است و به قول استاد بزرگوارمان امام خمینی (ره) این دعاها، قرآن صاعد است چنان که قرآن مجید، کلام الله نازل است و هر دو از سرچشمه وحی نشأت گرفته اند.^۱ و اما از لحاظ اخلاقی و تربیتی در این ماه دعاها از هر جهت غنی و پر بار است و ارزشهای اخلاقی را به صورت دعا تعلیم داده اند.

به عنوان مثال این دعایی که هر روز و هر شب ماه مبارک رمضان می خوانیم... اللهم أغن کل فقیر... خدایا همه نیازمندان را بی نیاز کن، اللهم أشبع کُلَّ جائع... بار خدایا تمام گرسنگان را سیر کن، اللهم اكس کُلَّ عُریان... بار خدایا همه برهنه ها را پوشش عطا کن و دعاهای عمومی دیگر، که اینها تنها دعا و خواستن نیست زیرا مسلمانی که وسایل زندگی خود را از هر جهت آماده می بیند و آنگاه هنگام نماز دست به دعا بلند کرده و عرضه می دارد: «خدایا من که وسایل زندگی را برای خود فراهم کرده و آسوده خاطرم تو خود میدانی و بندگان گرسنه و نیازمندت! خدایا خودت مشکلات آنان را برطرف کن!» این گونه دعا به شوخی نزدیک تر است.^۲ دعای جدی آن است که از دل برآید و از اعماق جان نشأت گیرد. این دعاها پیام دارد

۱. در آغاز انقلاب ابن حقیق ترجمه و شرحی برای دعای سحر داشتم که از صدای جمهوری اسلامی

پخش می شد. از خداوند متعال مسألت دارم که نسخه ای از آن را بیابم و آنرا تکمیل کنم بعونه و رحمت و فضله.

۲. این منطق انسان مسلمان نیست بلکه از منطقهای خرافی است که از «کفر و نفاق» سرچشمه می گیرد.

چنانکه قرآن بازگو می کند: و اذا قبل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا انطعم من لو

و به مسلمانان آموزش می‌دهد که خواست جدی هر مسلمان بایستی این‌گونه باشد که در دنیا، گرسنه‌ای و برهنه‌ای باقی نماند. مسلمانان با خواندن این دعا هر روز به خود تلقین می‌کنند که هر کس در حد توان بایستی وسایل بهبود بیماران را فراهم سازد و به مشکلات آنها برسد زیرا اگر کسی بداشتن چنین آرزو و آرمانی و بطور جدّ خدا را بخواند و بگوید: «بار خدایا! من آرزو دارم که تمام بیماران را شفا بدهی» در این حال دعاکننده اگر پزشک باشد حتماً با عجله به بالین بیمار می‌رود هر چند دیر وقت باشد و اگر پزشک نباشد بیمار را نزد پزشک می‌برد و اگر بتواند، بیمارستان می‌سازد و برای رفع محرومیت از مردم تلاش بیشتری مبذول می‌دارد و رفاه مردم را بر منافع شخصی و سود مادی ترجیح می‌دهد و تنها به آسایش خود و خانواده نمی‌اندیشد بلکه امکانات خدا داده را در خدمت بندگان خدا قرار می‌دهد.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمود:

الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَأَدْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورٍ.^۱

مردم عائله و جیره خواران خدایند. محبوب‌ترین آنها نزد خدا کسی است که سودش به عائله خدا برسد و خانواده‌ای را خوشحال کند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه شریفه «... وَجَعَلَنِي مَبَارَكًا» این ما کنت...^۲ که درباره

حضرت عیسی نازل شده است فرمود: مقصود از جعلنی مبارکاً «جعلنی نفاعاً»^۳ می‌باشد یعنی خداوند مرا برای مردم بسیار سودمند قرار داده است.

در حدیث دیگری آمده است:

سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: مَنْ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ؟ قَالَ: أَنْفَعُ النَّاسِ لِلنَّاسِ.^۴

يَسَاءَ اللَّهُ أَطْعَمَهُ انْ تَمَّ الْا فِي ضَلَالٍ مَبِينٍ. (بِس، ۴۷) و هنگامی که به آنها گفته شود از آنچه خدا به شما روزی کرده انفاق کنید کافران به مؤمنان می‌گویند آیا ما به کسی طعام دهیم که اگر خدا می‌خواست او را اطعام می‌کرد (خدا خواسته که اینها گرسنه باشند) شما در گمراهی آشکارید. منفق کافران آنست که هر کس مسؤول کار خود و منافع خویش است. و این همان لیبرالیسم مادی است که اصالت را به فرد می‌دهد و جامعه را ریزه‌خوار می‌داند.

۱. اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۱۶۴، حدیث ۶، بحارالانوار، چاپ بیروت، ج ۷۱، ص ۳۳۹.

۲. سوره مریم، ۳۱.

۳. اصول کافی، همان، ص ۱۶۵، حدیث ۱۱.

۴. اصول کافی، همان، ص ۱۶۴، حدیث ۷، بحارالانوار، همان.

از رسول خدا ﷺ پرسیدند محبوب ترین مردم کیست؟ فرمود: آن که وجودش برای مردم سودمندتر باشد.

و در حدیث دیگری فرمود:

دَخَلَ عَبْدُ الْجَنَّةِ بِغُضْنٍ مِنْ شَوْكِ كَانِ عَلَى طَرِيقِ الْمُسْلِمِينَ فَأَمَاطَهُ عَنْهُ.^۱

بنده‌ای از بندگان خدا در اثر اینکه شاخه‌خاری را از سر راه مسلمین برداشت وارد بهشت شد.

پس این دعاها در صورتی اثر دارد که دعاکننده در دعا جدی باشد و پیام دعا را دریافت کند و چنانچه برای رفع مشکلات مردم دعا می‌کند بایستی دعاکننده در حد توان به یاد دیگران باشد و عملاً خود را در شادی و غم دیگران شریک کند چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ فِي تَرَاحِمِهِمْ وَتَعَاطُفِهِمْ بِمَنْزِلَةِ الْجَسَدِ الْوَاحِدِ إِذَا اشْتَكَى مِنْهُ عُضْوٌ وَاحِدٌ تَدَاعَى لَهُ سَائِرُ الْجَسَدِ بِالْحُمَى وَالسَّهْرِ.^۲

مؤمنان از نظر مهرورزی و عطوفت نسبت به یکدیگر مانند یک پیکرند هرگاه عضوی از آن دچار دردی شود سایر اعضا (از زاه تب و بیداری و ناراحتی) همدردی خود را با آن عضو ابراز می‌دارند و به کمکش می‌شتابند.

سعدی در این باره می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی ^۳

۱. قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار، انتشارات فراهانی، بی تا، ج ۲، ص ۸۲.

۲. سفینه البحار، همان، ج ۱، ص ۱۳. این روایت به همین مضمون در تفسیر قرطبی، چاپ بیروت، جزء ۱۶، ص ۳۲۷، اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۱۶۵، کتاب الایمان والکفر باب اخوة المومنین بعضهم لبعض حدیث ۱ و ص ۱۶۶ حدیث ۴ با اندک تفاوت.

۳. کلیات سعدی با مقدمه و تصحیح محمدعلی فروغی، انتشارات کتابفروشی موسی علمی، بازار بین‌الحرین، ص ۸۸، باب اول. لازم به یادآوری است که رسول خدا ﷺ در این حدیث جامعه مسلمین

خلاصه دعای حقیقی آنست که پیام آن جدی تلقی شود و گرنه شوخی و لغو است و چه بسا موجب غضب خدا شود و خداوند در جواب بگوید بنده من تو به دروغ می‌گویی خدایا همه بندگان را سیر کن. تو که می‌دانی در همسایگی یا در شهر و محلی که زندگی می‌کنی این همه گرفتار و گرسنه و محروم هست آیا هیچ به فکر آنها هستی؟ چرا کالایی را که مورد نیاز مردم است گران می‌فروشی یا آن را احتکار می‌کنی به قصد آن که گران‌تر بفروشی یا تنها به دوستان و آشنایان می‌فروشی و باز هم می‌گویی خدایا همه بندگان را تو سیر کن! پس اگر انسان دعا را با توجه و حضور قلب بخواند منقلب می‌شود و تغییر روش می‌دهد و این یکی از ابعاد مهم دعا است. دعا تنها برای این نیست که انسان برای خودش چیزی بخواهد یا دست به درگاه خدا دراز کند و برای خدا تعیین تکلیف کند. دعا به معنی خواستن است. دعا یعنی آنچه مطلوب و محبوب انسان است و آن را دوست می‌دارد می‌خواهد. اگر من دوست دارم بیچاره و محرومی در میان جامعه نباشد چگونه می‌توانم آرام بنشینم و فقط بگویم خدایا چنین و چنان کن و این خصیصه بسیار مهمی است که در دعاها موجود است. امیدواریم که ما از این خاصیت محروم نباشیم و این دعاها در دل ما اثرگذار باشد و در ماه مبارک که ماه عبادت و خودسازی است، تحول و دگرگونی در ما پدید آید و در مقام عمل ثابت کنیم که براستی اهل دعاییم و شایسته نزول برکات خداییم.

شرایط و آداب دعا

چنان که دانستیم دعا بهترین و ارجمندترین عبادت است و عبادت چه در متن و چه در آداب و شرایط توقیفی است یعنی بایستی آنرا از طریق اولیای دین آموخت چرا که آنها بهتر می‌دانند چگونه با خدا سخن گویند و چگونه از خدا حاجت بخواهند و با او راز و نیاز کنند. ما نیز به پیروی از آنها و به شیوه آنان از این باب رحمت به پیشگاه صاحب رحمت و مالک ملک و ملکوت تقرب می‌جوئیم و دلها را صفا می‌بخشیم و بلاها را از آسمان وجود خود دور

را به منزله پیکر واحد دانسته نه جامعه بشریت را. و حق هم همین است زیرا جامعه کفر و نفاق نمی‌تواند پیکر واحد باشد که در کفر و نفاق جز جنگ و نزاع و خودخواهی و فریب چیزی وجود ندارد و نیز کفر و ایمان در یک کفه ترازو قرار ندارد.

می‌کنیم و از این طریق خود را در قافلهٔ خداجویان و خداپویان قرار می‌دهیم و زمینه‌ی نزول برکات الهی را فراهم می‌آوریم و با دل‌های پاک به پیشگاهش بار می‌یابیم. امید آنکه روز قیامت با قلبی سالم و دلی تهی از گناه او را دیدار کنیم و مشمول رحمت‌های واسعهٔ او شویم که فرمود:

یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم.^۱

روزی که مال و فرزندان سودی نمی‌بخشد مگر آن کس که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید.

اینک آداب و شرایط دعا را از کتاب ارزشمند «المحجّة البیضاء» تألیف محدث عالی قدر مرحوم فیض کاشانی برای شما بازگو می‌کنیم.

بهترین وقت برای دعا

دعا در اوقات خاصی که برای آن تعیین شده است به استجابت نزدیکتر است مانند روز عرفه، ماه مبارک رمضان، شب و روز جمعه و وقت سحر^۲ چنانکه قرآن کریم در اوصاف متقین می‌فرماید:

کانوا قلیلاً من اللیل ما ینهجون و بالاسحارهم یتستغفرون.^۳

پرهیزکاران کمی از شب را می‌خوابند و در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

بیداری و عبادت در آخر شب از فضیلت زیادی برخوردار است. قرآن در این باره به پیامبرش می‌فرماید:

و من اللیل فتَهَجَّدْ به نافلةً لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً.^۴

بخشی از شب را به عنوان نافلة به عبادت پرداز امید است که خدا تو را به مقام پسندیده‌ای نائل کند.

از رسول خدا ﷺ نقل شده است:

۱. شعراء، ۸۸-۸۹.

۲. المحجّة البیضاء، همان، ج ۲، ص ۲۸۵.

۳. ذاریات، ۱۸ - ۱۷.

۴. اسراء، ۷۹.

إِنَّ آخِرَ اللَّيْلِ فِي التَّهَجُّدِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَوَّلِهِ لِأَنَّ اللَّهَ يَقُولُ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ.^۱

آخر شب برای تهجد (نماز شب) نزد من محبوبتر از آغاز آنست زیرا خداوند می‌فرماید:
[پرهیزکاران] در سحرگاهان استغفار می‌کنند.

شیخ بهایی گوید:

وقت همچون خاطر ناشاد تنگ	راه مقصد دور و پای سعی لنگ
تا شود طی هم زمان و هم مکان	جذبه‌ای از عشق باید بی‌گمان
شب چه روز آمد ز آه شعله بار	روز از دود دلم تاریک و تار
هر دو عالم را کند زیر و زبر ^۲	رخصت ار یابد ز ما آه سحر

ناصر خسرو گوید:

مگر در صبحدم بگشایدت کار ^۳	بوقت صبحدم می‌باش بیدار
---------------------------------------	-------------------------

حافظ می‌گوید:

وندر آن نیمه شب آب حیاتم دادند	دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
--------------------------------	--------------------------------

صائب تبریزی گوید:

به روشنایی آه سحر توانی یافت ^۴	هر آنچه گم شده است از تو ای سیاه‌درون
---	---------------------------------------

اوقات استجابت دعا

اوقات و حالات خاصی که آثار رحمت خداوند مشهود است در آن فرصت‌ها نیز دعا به

۱. السیوطی، عبدالرحمن، الدرالمثور فی التفسیر بالمأثور، (قم، منشورات مکتبه آیه... مرعشی، ۱۴۰۴ هـ.ق.)، ج ۶، ص ۱۱۳.

۲. العاملی، محمد، بهاء‌الدین (شیخ بهائی) کلیات شیخ بهائی بکوشش غلامحسین جواهری، انتشارات کتابفروشی محمودی، ص ۵۸.

۳. ناصر خسرو، کلیات دیوان ناصر خسرو، ص ۵۱۲.

۴. دیوان صائب تبریزی به اهتمام منصور جهانگیر، (تهران، سیمای دانش، ۱۳۷۸، چ ۲، مرکز پخش موسسه انتشارات دانشگاه)، ص ۵۱۵.

استجابت نزدیکتر است.

امام صادق علیه السلام از امیر مؤمنان علیه السلام نقل کرده است که فرمود:

اغتنموا الدعاء عند اربع: عند قراءة القرآن، و عند الاذان و عند نزول الغيث و عند التساقط
الصفين للشهادة.^۱

دعا را در چهار جا غنیمت شمارید:

۱- هنگام قرائت قرآن

۲- هنگام اذان

۳- موقع آمدن باران

۴- هنگام برخورد دو صف برای پیکار و شهادت (روبرو شدن مؤمنین برای جنگیدن با کفار)

آداب دعا

الف - تضرع و بلند کردن دو دست

شایسته است که انسان در موقع دعا رو به قبله بنشیند و دستهایش را به حالت تضرع و گدایی به سوی خدا دراز کند و مانند کسی که گرفتار امواج خروشان دریا شده و تنها دستهای خود را از زیر آب بیرون آورده دعا کند به امید آنکه راه نجاتی پیدا کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرفع يديه اذا ابتهل و دعا كما يستطعم المسكين.^۲

روش پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که به هنگام دعا و ابتهل دستها را بلند می کرد و مانند فقیری که درخواست طعام کند از درگاه خدا گدایی می کرد.

۱. المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۸۷، اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۴۷۷، باب الاوقات و الحالات التي ترجى فيها الاجابة، حدیث ۳.

۲. الحلبي، احمد بن فهد عدة الداعي و نجاح الساعي، بيروت، لبنان، دار المرتضى، دار الكتاب الاسلامي، ط ۱ / ۱۴۰۷ هـ. ۱۹۸۷ م، ص ۱۹۶، الطبرسي، رضی الدين، ابی نصر الحسن بن الفضل، مكارم الاخلاق، مقدمه و تحقيق محمد حسين اعلمی، منشورات مؤسسة الاعلمی، بيروت، لبنان، ۱۳۹۲ هـ. ۱۹۷۲ م، ط ۶، ص ۲۶۸، قمی، حاج شيخ عباس، سفينة البحار، انتشارات فراهانی، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۶، المحجة البيضاء، همان، ص ۲۸۹.

ب - رعایت اعتدال از نظر صدا و آوا

ادب دیگر دعا این است که هنگام دعا صدای خود را نه زیاد بلند کند و نه خیلی آهسته بلکه حد اعتدال را رعایت کند.

در تفسیر آیه شریفه:

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَلَا تَجْهَرُوا بِصَلَاتِكُمْ وَلَا تَخَافُوا بِهَا
وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^۱

بگو «الله» را بخوانید یا «رحمن» را. هر کدام را بخوانید (ذات پاکش یکی است) برای او نامهای نیک است در دعا کردن راه میانه برگزین نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه.

مرحوم فیض از مفسران نقل می‌کند^۲ که مقصود از «صلوة» دعا است. (یعنی در هنگام دعا صدایت را زیاد بلند یا آهسته مکن) خداوند زکریای پیامبرش را می‌ستاید که پروردگارش را با آوازی پنهان صدا کرد: «إِذْ نَادَى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا» و در جای دیگر فرموده است: ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً^۳ پروردگارتان را با تضرع و در پنهانی بخوانید.

در حدیثی آمده است:

إِنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ فِي غَزَاةٍ فَأَشْرَفُوا عَلَى وَادٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَهْلَلُونَ وَيُكَبِّرُونَ وَيَرْفَعُونَ
أَصْوَاتَهُمْ فَقَالَ ﷺ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ارْبِعُوا عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ أَمَا إِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ الْأَصَمَّ وَلَا غَائِبًا إِنَّكُمْ
تَدْعُونَ سَمِيعًا قَرِيبًا إِنَّهُ مَعَكُمْ^۴

پیامبر اکرم ﷺ در یکی از غزوات بود. هنگامی که سپاهیان اسلام بالای دره‌ای رسیدند صدای خود را به «لااله الاالله» و «الله اکبر» بلند کردند. پیامبر فرمود: ای مردم! اندکی آرامتر دعا کنید. شما شخص کر و غایبی را نمی‌خوانید، کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک است و براستی با شما است.

۱. اسراء، ۱۱۰.

۲. المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۱.

۳. اعراف، ۵۵.

۴. الطبرسی، الشيخ ابوعلی، الفضل بن الحسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، (بیروت، لبنان، دار احیاء التراث

العربی، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، ۱۳۷۹ ق، ۱۳۳۹ ش)، ج ۴، ص ۴۲۹.

امام هشتم علیه السلام فرمود:

دَعْوَةُ الْعَبْدِ سِرًّا دَعْوَةٌ وَاحِدَةٌ تَعْدِلُ سَبْعِينَ دَعْوَةً عَلَانِيَةً.^۱

دعای پنهان بنده برابر با هفتاد دعای آشکار است.

در حدیث دیگری می‌خوانیم:

دَعْوَةٌ تُخْفِيهَا أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سَبْعِينَ دَعْوَةً تُظْهِرُهَا.^۲

یک دعای پنهانی برتر از هفتاد دعا است که آن را آشکار کنی.

ج - دعا بدون تکلف

لازم نیست انسان در مقام دعا خود را به زحمت و مشقت بیندازد و با سجع^۳ و قافیه و عبارت پردازی دعا کند. دعا کننده باید حالت تضرع و زاری داشته باشد و این امر با تقید به سجع‌گویی و قافیه پردازی سازگار نمی‌باشد.

برخی در تفسیر این آیه:

أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ گفته‌اند. که مقصود پرهیز از خودنمایی در به کار بردن سجع و قافیه است.^۴

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالسَّجْعَ فِي الدُّعَاءِ حَسَبَ أَحَدِكُمْ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْجَنَّةَ وَ مَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ وَ اعْوِذُكَ مِنَ النَّارِ وَ مَا قَرَّبَ إِلَيْهَا مِنْ قَوْلٍ وَ عَمَلٍ^۵

در دعا از سجع (عبارت پردازی) پرهیز کنید کافی است که بگویید خدایا ما از تو بهشت و هر گفتار و

۱. المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۱.

۲. همان.

۳. منظور آنستکه در هنگام دعا فکرت را مشغول الفاظ و عبارت پردازی مکن که از مقصد اصلی باز

می‌مانی و گرنه در دعاهای مأثور از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کلمات موزون و زیبا فراوان است ولی متکلفانه

نیست... از این رو باید به دعاهای رسیده از اهل بیت بسنده کرد و یا با زبان تضرع بدون سجع و تکلف از خدا

درخواست کرد زیرا آنچه محبوب می‌باشد تضرع و زاری است نه عبارت پردازی (المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۲).

۴ و ۵. همان.

کرداری که به بهشت نزدیک می‌کند را می‌خواهیم و از هر قول و عملی که انسان را به آتش دوزخ نزدیک کند به تو پناه می‌برم.

مقصود آنست که بدون تکلف با خدا سخن بگویند و به شیوه ادیبان و شاعران خود را مقید نکنند.

در خبر آمده است: «در آینده گروهی خواهند آمد که در دعا و وضو از حد تجاوز می‌کنند»^۱ پس بایستی به سیره و روش رسول خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام تاسی کرد و به دعاهای مأثوره توسل جست و از روشهای ساختگی پرهیز کرد.

د - نخواستن امر محال یا حرام

از دیگر شرایط و آداب دعا این است که در دعا چیزهای ناشدنی یا گناه را نخواهید، چیزی که در او قطع رحم یا متضمن بی حیایی و سوء ادب باشد درخواست نکنید.

امیر مومنان علیه‌السلام فرمود:

يا صاحب الدعاء لا تسأل ما لا یكون ولا یجلی^۲.

ای دعا کننده! چیزی را که انجام نشدنی یا حلال نیست درخواست مکن.

و فرمود:

مَنْ سَأَلَ فَوْقَ قَدْرِهِ اسْتَحَقَّ الْجِرْمَانَ^۳.

هر کس بیش از اندازه خود درخواست کند مستحق محرومیت است.

ه - خضوع و خشوع هنگام دعا

قرآن می‌فرماید:

۱. المحجة البيضاء، همان. در صحیح بخاری احادیثی درباره کراهت سجع آمده است. صحیح البخاری بشرح الکرمانی، (بیروت، لبنان، داراحیاء التراث العربی، ط ۲، ۱۴۰۱ هـ . ۱۹۸۱ م)، ج ۲۲، ص ۱۴۴، باب مایکره من السجع فی الدعاء.

۲. المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۲.

۳. همان. الحلی، احمد بن فهد عدة الداعی و نجاح الساعی، دارالمرتضی، دارالکتاب الاسلامی (بیروت: لبنان، ط ۱، ۱۴۰۷ هـ . ۱۹۸۷ م)، ص ۱۵۲.

فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ وَأَصْلَحْنَا لَهُ زَوْجَهُ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ يُدْعُونَنَا
رَغْبًا وَرَهْبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ.^۱

ما دعای او (زکریا) را مستجاب کردیم «و یحیی» را به او بخشیدیم و همسرش را برای او اصلاح
(قادر به فرزند آوردن) کردیم چرا که آنها در کارهای نیک از دیگران پیشی می گرفتند و از روی
رغبت و خشیت ما را می خواندند و برای ما خاشع بودند.

امام سجاد علیه السلام به درگاه خدا عرض می کند:

... وَلَا يُنَجِّبُنِي مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ...^۲

خداوندا مرا از خشمت رها نکند جز زاری و تضرع به پیشگاه تو.

و - حسن ظن و یقین به اجابت

از دیگر آداب دعا این است که با حسن ظن به خدا و یقین به اجابت دعا کند. رسول گرامی
اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

لَا يَقُلُ أَحَدُكُمْ إِذَا دَعَا اللَّهَ غَفِرَ لِي إِنْ شِئْتَ اللَّهُمَّ أَوْ حَمَنِي إِنْ شِئْتَ لِتَغْرِمَ الْمَسْأَلَةَ فَإِنَّهُ
لَا مُكْرَمَةَ لَهُ.^۳

مبادا کسی از شما در هنگام دعا بگوید: خدایا اگر خواستی مرا بیمارز، خدایا اگر خواستی به من
رحم کن. بلکه بایستی بدون شرط درخواست کند. چه خدا را وادار کننده ای نیست (خواست او در بند
اراده کسی نیست).

۱. انبیاء، ۹۰.

۲. صحیفه سجادیه، دعای چهل و هشتم.

۳. المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۴. صحیح البخاری شرح الکرمانی، همان، ج ۲۲، ص ۱۴۵-۱۴۶، کتاب
الدعوات القشیری، النیسابوری ابی الحسن مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، تصحیح محمد فؤاد عبدالباقی
المکتبة الاسلامیه (استانبول، ترکیا)، ج ۴، ص ۲۰۶۳. عبدالباقی، محمد فؤاد اللؤلؤ والمرجان فیما اتفق علیه
الشیخان، نشر وزارة الاوقاف والشؤون الاسلامیه، التراث الاسلامی، (الکویت، ط ۲ / ۱۴۱۳ هـ. ۱۹۹۲ م)، ص
۷۲۹، حدیث ۱۷۱۶. ابن ماجه سنن ابن ماجه، محمد بن یزید، (بیروت، منشورات دار احیاء التراث العربی،
۱۳۹۵ هـ. ق)، ج ۲، کتاب الدعاء، ص ۱۲۶۷.

و فرمود:

أَدْعُوا اللَّهَ وَأَنْتُمْ مُوقِنُونَ بِالْإِجَابَةِ، وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَسْتَجِيبُ دَعَاءَ مَنْ قَلْبٍ غَافِلٍ.^۱
 خداوند را بخوانید در حالی که یقین به اجابت دارید و بدانید خداوند دعای دل غافل را اجابت نمی‌کند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إِذَا دَعَوْتَ فَظَنَّ أَنَّ حَاجَتَكَ بِالْبَابِ.^۲

هنگامی که دعا می‌کنی گمان کن که حاجتت بر درِ خانه است.

و نیز فرمود:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَجِيبُ دُعَاءَ بِيْظَهْرِ قَلْبٍ سَاهٍ فَإِذَا دَعَوْتَ فَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ ثُمَّ اسْتَيْقِنْ بِالْإِجَابَةِ.^۳

خداوند دعای غافل را اجابت نمی‌کند پس هرگاه دعا می‌کنی دلت را متوجه او کن و یقین به اجابت داشته باش.

ز - ما یوس نشدن و اصرار در دعا

از دیگر آداب دعا این است که در دعا اصرار و پافشاری کند و سه بار نیازش را بخواهد.
 ابن مسعود می‌گوید:

كَانَ (صلى الله عليه وآله) إِذَا دَعَا، دَعَا ثَلَاثًا وَإِذَا سَأَلَ سَأَلَ ثَلَاثًا...^۴

هرگاه پیامبر (صلى الله عليه وآله) دعا می‌کرد سه بار آن را تکرار می‌کرد و چون درخواست می‌کرد سه بار آن را تکرار می‌کرد.

و نیز فرمود:

يُسْتَجَابُ لِاحِدِكُمْ مَا لَمْ يَفْعَلْ فَيَقُولُ: دَعَوْتُ فَلَمْ يُسْتَجَبْ لِي فَإِذَا دَعَوْتَ اللَّهَ فَسَلِ اللَّهَ كَثِيرًا
 فَإِنَّكَ تَدْعُوهُ كَرِيمًا.^۵

۱. المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۴.

۲. اصول کافی، همان، ج ۲ ص ۴۷۳، کتاب الدعاء، باب اليقين في الدعاء، المحجة البيضاء، همان.

۳. اصول کافی، همان، باب الاقبال على الدعاء، حديث ۱، المحجة البيضاء، همان.

۴. المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۴.

۵. همان، ص ۲۹۴-۲۹۵.

دعای کسی از شما به اجابت می رسد که شتاب نکند و نگوید دعا کردم و به اجابت نرسید و هر گاه دعا می کنی بسیار خدا را بخوان زیرا تو شخص کریم و بزرگواری را می خوانی.

امام باقر علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ لَا يُلْعِقُ عَبْدًا مُؤْمِنًا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ إِلَّا قَضَاهَا لَهُ.^۱

به خدا سوگند، هیچ بنده‌ای در دعا به درگاه خدای عزوجل پافشاری و اصرار نکند جز اینکه حاجتش را برآورد.

بهر حال نباید انسان از دعا خسته شود. چه بسا خدای متعال دعای کسی را که به او علاقه مند است دیرتر اجابت می کند چون دوست دارد تضرع و ناله اش را بشنود که در این باره به چند حدیث اشاره می کنیم:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا ابْتَلَاهُ حَتَّى يَسْمَعَ تَضَرُّعَهُ.^۲

هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست بدارد او را مبتلا می کند تا تضرع و زاری او را بشنود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِلْمَلَائِكَةِ قَدْ اسْتَجَبْتُ لَهُ وَلَكِنْ أَخْبِسُوهُ بِحَاجَتِهِ فَاِنِّي أُحِبُّ أَنْ أَسْمَعَ صَوْتَهُ وَإِنَّ الْعَبْدَ لَيَدْعُو فَيَقُولُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَجَّلُوا لَهُ حَاجَتَهُ فَاِنِّي أُبْغِضُ صَوْتَهُ.^۳

بنده‌ای دعا می کند و خداوند به دو فرشته می فرماید: «من دعایش را اجابت کردم لیکن حاجتش را نگهدارید، زیرا دوست دارم آوازش را بشنوم» و نیز بنده‌ای دعا می کند و خداوند می فرماید: «در برآوردن حاجتش شتاب کنید که آوازش را خوش ندارم».

در حدیث دیگری منصور صیقل می گوید:

۱. اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۴۷۵، باب الاحاح فی الدعاء، حدیث ۳، عدة الداعی و نجاح الساعی،

همان، ص ۱۵۵، المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۵.

۲. المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۳.

۳. اصول کافی، همان، ص ۴۸۹، باب من ابطأت علیه الاجابة، حدیث ۳، المحجة البيضاء، همان، ص ۲۹۶.

قلت لأبي عبدالله عليه السلام ﴿ رُبَّمَا دَعَا الرَّجُلُ بِالْدَعَاءِ فَاسْتُجِيبَ لَهُ ثُمَّ أُخِّرَ ذَلِكَ إِلَى حِينٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: نَعَمْ، قُلْتَ: وَ لَمْ ذَاكَ لِيَزِدَادَ مِنَ الدَّعَاءِ؟ قَالَ: نَعَمْ. ^۱

به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم: آیا امکان دارد کسی دعا کند و دعایش مستجاب شود ولی تا مدتی به تأخیر بیفتد؟ فرمود: آری (اینگونه است) عرض کردم: چرا؟ آیا برای این است که بیشتر دعا کند؟ فرمود: آری.

در روایت دیگری از آن بزرگوار می خوانیم که فرمود:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ فِي حَاجَةٍ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: أَخَّرُوا اجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَ دُعَائِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: عَبْدِي دَعَاؤُنِي فَأَخَّرْتُ اجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا.

همانا مؤمن برای حاجتی که دارد دعا می کند، خداوند می فرماید: اجابتش را به تأخیر بیندازید به خاطر شوقی که به آواز و دعای او دارم. و چون روز قیامت شود خداوند می فرماید: ای بنده من! تو مرا خواندی و من اجابت دعایت را به تأخیر انداختم و اکنون ثواب تو چنین و چنان است.

وَ دَعَاؤُنِي فِي كَذَا وَ كَذَا فَأَخَّرْتُ اجَابَتَكَ وَ ثَوَابَكَ كَذَا وَ كَذَا، قَالَ فَيَتَمَنَّيَ الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ. ^۲

و باز درباره فلان چیز مرا خواندی (دعا کردی) و من اجابت تو را به تأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است. امام فرمود: آنگاه مؤمن آرزو می کند کاش هیچ دعایی از او در دنیا اجابت نمی شد برای آنچه از ثواب و پاداش نیک می بیند.

ح - دعا را با حمد و ثنای الهی آغاز کردن

ادب دیگر دعا این است که با ذکر خدا و حمد و ثنای الهی آغاز شود چنانکه در همین دعای افتتاح می خوانیم اللهم انی افتتح الشاء بحمدك...

ط - صلوات و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله

از دیگر آداب دعا، صلوات بر پیامبر و آل آن حضرت است که حارث بن مغیره می گوید:

۱. اصول کافی، همان، حدیث ۳.

۲. اصول کافی، همان، ص ۴۹۰، حدیث ۹.

سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: اياكم اذا اراد احدكم ان يسأل من ربه شيئاً من حوائج الدنيا والآخرة حتى يبداً بالثناء على الله عزوجل والمدح له والصلاة على النبي صلى الله عليه وآله ثم يسأل الله حوائجه.^۱

از ابی عبدالله عليه السلام شنیدم که فرمود: مبادا چیزی از خدا بخواهید جز آنکه آن را با مدح و ثنای پروردگار و صلوات بر پیامبر صلى الله عليه وآله آغاز کنید و سپس حاجت‌های خود را بخواهید.

راوی گوید از امام صادق عليه السلام شنیدم که فرمود:

مردی وارد مسجد شد و پیش از ستایش خدا و صلوات بر پیغمبر صلى الله عليه وآله شروع به دعا کرد. رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: این بنده در دعا شتاب کرد پس مرد دیگری وارد شد و نماز خواند و خدای عزوجل را ستایش نمود و بر رسول خدا صلى الله عليه وآله درود فرستاد. پیامبر صلى الله عليه وآله به او فرمود: بخواه که به عطای الهی نائل خواهی شد. سپس حضرت صادق عليه السلام فرمود: همانا در کتاب علی عليه السلام آمده است که ستایش خدا و درود بر رسول خدا صلى الله عليه وآله پیش از حاجت خواستن است. پس چنانکه در امور عادی و نیازهای مردمی، ادب را مراعات می‌کنید در پیشگاه خدا نیز ادب دعا را رعایت کنید.^۲

عثمان بن عیسی از کسی که برای او حدیث کرده، نقل می‌کند که به حضرت صادق عليه السلام عرض کردم ... آیتان فی کتاب الله عزوجل اطلبیهما فلا أجدهما قال: و ما هما؟ قلت: قول الله عزوجل: «أدعونی أستجب لکم» فندعوه ولا نری إجابةً، قال أفتری الله عزوجل أخلف وعده؟ قلت: لا. قال: فیمم ذلك؟ قلت لا ادری. قال لکنی أخبرک من أطاع الله عزوجل فیما أمره ثم دعاه من جهة الدعاء اجابه.....

دو آیه در کتاب خدا (قرآن) است که جویای مضمون آن هستم و نمی‌یابم. فرمود: آن دو آیه کدام است؟ عرض کردم یکی آیه ادعونی استجب لکم - «مرا بخوانید تا (دعای) شما را اجابت کنم.» و ما او را می‌خوانیم و اجابتی نمی‌بینیم؟ فرمود: آیا گمان داری که خداوند خلف وعده کرده است؟ عرض کردم: نه. فرمود: پس علت عدم اجابت دعا از چیست؟ عرض کردم نمی‌دانم. فرمود: ولی من تو

۱. اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۴۸۴، کتاب الدعاء باب الثناء قبل الدعاء، حدیث ۱، المحجة البيضاء، ج ۲، ص ۲۹۶، با اندک تفاوت.

۲. اصول کافی، همان، ج ۲، ص ۴۸۵-۴۸۶، باب الثناء قبل الدعاء، حدیث ۷.

را آگاه می‌کنم. هر که خدای عزوجل را در آنچه به او فرمان داده اطاعت کند سپس او را از جهت دعا بخواند او را اجابت می‌کند. عرض کردم جهت دعا چیست؟ فرمود: در آغاز خدای را حمد و ستایش کن و نعمتهایی را که به تو داده بر زبان آر. آنگاه او را شکر کن. سپس بر محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود فرست. آنگاه گناهان خود را بیاد آر و به آنها اعتراف کن و از آنها به خداوند پناه بر. این است جهت (و راه) دعا. سپس فرمود: آیه دیگر کدام است؟ عرض کردم قول خدای عزوجل. و مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ...^۱ خداوند در این آیه در مورد انفاق وعده جایگزین و پاداش می‌دهد و حال آنکه من انفاق می‌کنم. ولی عوضی نمی‌بینم. فرمود: آیا خیال می‌کنی خدای عزوجل برخلاف وعده خود عمل می‌کند؟ عرض کردم: نه. فرمود: پس علت چیست؟ عرض کردم نمی‌دانم. فرمود: بی‌تردید اگر شما مالی را از راه حلال بدست آورید و آن را در راه حلال انفاق کنید هر درهمی را که انفاق کنید خداوند عوضش را می‌دهد.^۲

ی - توبه و استغفار پیش از دعا

از دیگر شرایط و آداب دعا توبه و استغفار پیش از دعا است و از شرایط لازم توبه این است که مظلوم بندگان خدا و حقوق الهی قبل از توبه رد شده باشد یا حداقل انسان وسایل و راههایی را برای رضایت صاحب حق فراهم کرده باشد.

ردّ مظلوم

معمولاً مظلوم را در بدهیهای مالی به کار می‌برند هر چند در سایر حقوق نیز کاربرد دارد. اگر حقی از کسی بر عهده انسان باشد واجب است آن را ادا کرده و یا صاحب حق را راضی کند. این در صورتی است که صاحب حق معلوم و دسترسی به او ممکن باشد و اما اگر صاحب حق ناشناخته و یا دسترسی به او ممکن نباشد در حقوق مالی بایستی ورثه او را راضی کرد و چنانچه وارث نداشته باشد و یا وارثانش نیز ناشناخته باشند در این صورت باید طلب او را (حق مالی او را) به عنوان مظلوم و به قصد او به حاکم شرع و یا فقرا بدهد که این صدقه

۱. سوره سبأ، ۳۹.

۲. اصول کافی، همان، ص ۴۸۶، حدیث ۸.

جایگزین بدهی او می‌شود و در سایر حقوق (حقوق معنوی و عرضی) مانند غیبت و توهین و آبروریزی چون راهی برای جبران مادی وجود ندارد بایستی برای صاحب حق استغفار^۱ کند و یا برای او خیرات و صدقات بدهد و یا برای او نماز بخواند و از خداوند تعالی بخواهد که خداوند با تحصیل رضایت صاحب حق گناه او را بیامرزد. بنابراین مظالم معمولاً به مواردی اطلاق می‌شود که حقوق مالی از دیگران بر عهده انسان باشد و در اثر فوت یا عدم شناخت صاحب حق، راهی برای پرداخت و یا تحصیل رضایت وی وجود نداشته باشد. در این جا به مقداری که بدهی دارد باید صدقه بدهد و ثوابش را برای صاحب حق اهدا کند و در واقع آن بدهی «مظالم» و آن صدقه «رد مظالم» است. در این مورد به خاطر مجهول بودن مالک بعضی از فقها اجازه حاکم شرع را نیز لازم می‌دانند که با اجازه حاکم صدقه بدهد که احتیاط خوبست (والله العالم) در اینجا تنها استغفار کافی نیست بلکه بایستی مقدار بدهی را صدقه بدهد تا دعایش مستجاب شود. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

اِذَا ارَادَ اَحَدُكُمْ اَنْ يُسْتَجَابَ لَهٗ فَلْيُطِبْ كَسْبَهٗ وَلْيَخْرُجْ مِنْ مَظَالِمِ النَّاسِ وَاِنَّ اللّٰهَ لَا يُرْفَعُ اِلَيْهِ دَعَاءُ عَبْدٍ وَّ فِي بَطْنِهٖ حَرَامٌ اَوْ عِنْدَهٗ مَظْلَمَةٌ لِاَحَدٍ مِنْ خَلْقِهٖ.^۲

هرگاه یکی از شما بخواهد دعایش مستجاب شود باید کسب و کار و راه درآمد و روزی خود را پاکیزه کند و خویشان را از زیر بار مظلومه‌هایی که از مردم بر عهده دارد خلاص کند زیرا دعای بنده‌ای که در شکمش مال حرام باشد یا مظلومه‌ای در نزدش باشد، به سوی خدا بالا برده نمی‌شود.

در حدیث دیگری فرمود:

مَنْ سَرَّهُ اَنْ يُسْتَجَابَ لَهٗ دَعْوَتُهٗ فَلْيُطِبْ مَكْسَبَهٗ.^۳

کسی که دوست دارد دعایش مستجاب شود باید از طریق پاک و حلال کاسبی کند.

و اما در حقوق الهی مانند واجبات و محرمات کسی که می‌خواهد توبه کند باید گذشته را جبران کند یعنی واجبی را که ترک کرده تدارک کند (قضا کند) و اگر حقوقی مثل خمس و

۱. و چنانچه تهمتی زده و آبروی او را برده به اندازه‌ای که میسر است از او رفع تهمت کرده و اعاده حیثیت کند.

۲. قمی، حاج شیخ عباس، سفینه البحار، انتشارات فراهانی، ج ۱، ص ۴۴۷.

۳. اصول کافی، ج ۲، ص ۴۸۶، کتاب الدعاء باب الشاء قبل الدعاء، حدیث ۹.

زکوة... بر عهده اش باشد لازم است زیر نظر امام و یا فقیه عادل به صاحبان حق برساند و اگر هیچگونه امکانی برای اداء نباشد استغفار کند و اگر مالی دارد ولی امکان ادا کردن آن را ندارد باید وصیت کند زیرا حقوق مردم بایستی به آنها برسد و تنها با استغفار جبران نمی شود. خداوند دوست ندارد حقوق بندگانش تزییع شود و به شخصیت و کرامت آنها بی حرمتی شود. رعایت حقوق مردم از نظر اسلام تا آنجا مورد تأکید است که اگر یک گناهکار در میان گروهی باشد ممکن است دعای آنها به هدف اجابت نرسد چنانکه در حدیث آمده است:

أَصَابَ النَّاسَ قَحْطٌ شَدِيدٌ عَلَى عَهْدِ مُوسَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَخَرَجَ مُوسَى بِنِي إِسْرَائِيلَ لِيَسْتَقِي لَهُمْ فَلَمْ يُسْقُوا ثُمَّ خَرَجَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ لَمْ يُسْقُوا فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى: اِنْسِي لَا أَسْتَجِيبُ لَكَ وَ لِمَنْ مَعَكَ وَ فِيكُمْ نَمَامٌ فَقَالَ مُوسَى ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ يَا رَبِّ وَ مَنْ هُوَ حَتَّى نُخْرِجَهُ مِنْ بَيْنِنَا فَأَوْحَى اللَّهُ سُبْحَانَهُ إِلَيْهِ يَا مُوسَى أَنَهَاكُمْ عَنِ النَّمِيمَةِ وَأَكُونُ نَمَامًا؟ فَقَالَ مُوسَى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ: تَوَبُّوا بِأَجْمَعِكُمْ مِنَ النَّمِيمَةِ فَتَابُوا فَأَرْسَلَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْغَيْثَ.^۱

در زمان حضرت موسی قحطی سختی مردم را فرا گرفت. موسی به همراه بنی اسرائیل بیرون آمد و برای آنها طلب باران کرد لیکن باران نبارید و سه بار این کار را تکرار کرد و باز همچنان باران نیامد. خداوند به موسی ﴿عَلَيْهِ السَّلَامُ﴾ وحی فرمود که من دعای تو و آنهایی را که با تو هستند اجابت نمی کنم زیرا در میان شما سخن چینی هست. موسی عرض کرد: پروردگارا! او کیست؟ تا وی را از میان جمع بیرون کنیم. خداوند وحی فرمود: ای موسی! من شما را از سخن چینی منع می کنم و خودم سخن چین باشم؟ موسی به بنی اسرائیل گفت: شما همگی از سخن چینی توبه کنید. آنها نیز توبه کردند و پس از آن خداوند برای آنها باران فرو فرستاد.

خداوند سبحان در قرآن مجید در این باره هشدار می دهد و می فرماید: وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا

۱. المحجة البيضاء، همان، ج ۲، ص ۲۹۸ و ج ۵، ص ۲۷۶، بحار الانوار، چاپ بیروت، لبنان، مؤسسه الوفاء ط ۱۴۰۳ هـ. ۱۹۸۳ م، ج ۲، ص ۷۲، کتاب العشرة، الحر العاملي، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه، بیروت، منشورات دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ هـ. ق، ط ۴، ج ۸، ص ۶۱۹-۶۲۰. الحر العاملي محمد بن الحسن، الجواهر السنیه فی الاحادیث القدسیه، قم، نشر یس، ط ۱/ ۱۴۰۲ هـ. ۱۹۸۲ م، ص ۶۵-۶۶. العاملي الشيخ زين الدين (الشهيد الثاني) كشف الریة عن احكام الغیبة، تهران، منشورات المكتبة المرتضویه، بی تا، ج ۳، ص ۴۲-۴۳، با تفاوت.

تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^۱ پرهیزید از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران از شما نمی‌رسد بلکه همه را فرا خواهد گرفت (چرا که دیگران سکوت اختیار کرده و به وظیفه اجتماعی خود عمل نکردند) و بدانید خدا سخت کیفر است. پس بایستی مؤمنان در ماه مبارک رمضان بیشتر مراقبت کنند که مظلومه و حتی برگردن آنها وارد نشود و چنانچه حتی یا مظلومه‌ای بر عهده آنها است فوراً آن را ادا کنند و اگر با بستگان و خویشاوندان قطع رابطه کرده‌اند از فرصت استفاده کرده و از ظرفیت معنوی این ماه پربرکت بهره‌گیرند و دلها را شستشو دهند و از کینه‌ها بیالایند و راه آشتی را باز نگهدارند و با خدا آشتی کنند و عباداتی را که ترک کرده‌اند به جای آورند و به جای کارهای غیر لازم و حتی مستحب، واجب‌ها را قضا کنند و با بندگان خدا نیز آشتی کنند که خداوند بندگان باگذشت را دوست دارد و در یک جمله فرصت را غنیمت شمارند تا در این ماه مشمول رحمت الهی واقع شوند، و بیچاره آن کسی که در این ماه از رحمت خدا محروم ماند.

رسول مکرم اسلام ﷺ در خطبه شعبانیه فرمود:

... فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ غُفْرَانَ اللَّهِ فِي هَذَا الشَّهْرِ الْعَظِيمِ...^۲

بدبخت آن کسی است که از مغفرت و آمرزش الهی در این ماه بزرگ بی‌بهره بماند.

ابعاد عرفانی دعا

بخش دیگری از ابعاد دعا تعلیم معارف عالیة عرفانی است ادعیه معصومین سیر و سلوک و طریق سخن گفتن با خدا و آداب دعا را به ما می‌آموزد. در آن گاه که ائمه معصومین ﷺ در اثر تقیه و یا به خاطر آماده نبودن عامه مردم برای درک حقایق عالیة نمی‌توانستند معارف دینی را با صراحت و آشکار بیان کنند، خاندان عصمت و طهارت ﷺ بخشی از معارف و مضامین عالیة را به صورت دعا بیان می‌کردند تا برای آیندگان بماند و اگر در آن زمان همه نمی‌توانستند مطالب را کاملاً بفهمند، می‌فرمودند در آینده کسانی خواهند آمد که از این

۱. انفال، ۲۵.

۲. الشیخ البهائی، الاربعون، تصحیح عقیقی بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ص ۷۲. بحارالانوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶، منابع دیگر این حدیث در ص ۴ از نظرتان گذشت.

مضامین عالیّه بهره‌های فراوان می‌برند و سخنان آنها را تفسیر می‌کنند.

امام سجاده علیه السلام در حدیثی به این مطلب اشاره دارد:

سئل علی بن الحسین علیه السلام عن التوحید فقال: ان الله تعالی عَلِمَ أَنَّهُ یكون فی آخر الزمان اقوامٌ متعمقون فأنزلَ اللهُ تعالی قل هو الله احد، اللهُ الصَّمَد، والایات من سورة الحديد الی قوله و هو علیم بذات الصدور فَمَنْ رَامَ ماوراءَ ذلك فَقَدْ هَلَکَ^۱

از امام علی بن الحسین علیه السلام درباره توحید سؤال کردند فرمود: خداوند متعال می‌دانست که در آخر الزمان اقوامی می‌آیند که در مسائل تعمق و دقت می‌کنند از این رو سوره قل هو الله احد و الله الصمد و آیات آغاز سوره حدید تا علیم بذات الصدور را (پیرامون مباحث توحید و خداشناسی) نازل فرمود هر کس چیزی جز آن بجوید هلاک می‌شود.

بهر حال در زمان امام سجاده علیه السلام هنگامی که حکومت بنی‌امیه اختناق و شدت عمل را به نهایت درجه رسانده بود تا آن جا که اصحاب ائمه علیهم السلام نمی‌توانستند با آنها به طور علنی ملاقات کنند آن حضرات مطالب خود را به صورت دعا یا موعظه برای شیعیان می‌فرستادند.^۲ دعاهایی که در ماه مبارک رمضان وارد شده مثل دعای سحر، دعای ابو حمزه ثمالی و دعاهایی که در روزها خوانده می‌شود و همین دعای افتتاح دارای مضامین عالی هستند که بسیاری از معارف الهی در آنها گنجانده شده است. مسایلی که مربوط به حقایق دین و مبانی شریعت اسلام و آنچه که یک مسلمان باید بداند و به کار بندد در این دعاها ذکر شده است و این همه دلیل بر این است که دعاها مکتب است، مدرسه است و مجلس دعای ما مجلس درس و بحث است و خوشا به حال نمازگزاران و دعاکنندگانی که در مساجد و مجالس دینی با این دعاها انس دارند و علاوه بر راز و نیاز با پروردگار از این معارف و از این خوان گسترده و

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، همان، ج ۳، ص ۲۶۳-۲۶۴، کتاب التوحید، حدیث ۲۱ و ج ۶۴ کتاب

الایمان و الکفر باب علامات المومن و صفاته، ص ۳۷۲، الکلینی الرازی ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الاصول من الکافی، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸، خ ۱، ص ۹۱، باب النسبه، حدیث ۳.

۲. برای نمونه بیان حقایقی که به صورت نامه و دعا و موعظه و نصیحت و... توسط امام سجاده علیه السلام آمده است رجوع شود به: الحرائی، ابو محمد، الحسن بن علی بن الحسین بن شعبه، تحف العقول، عن آل الرسول، قم، نشرات مکتبه بصیرتی با مقدمه سید محمد صادق بحر العلوم، ط ۵، شوال ۱۳۹۴، ص ۱۷۸ به بعد.

مائده آسمانی بهره‌های معنوی و عرفانی برمی‌گیرند.

دعا و ایجاد آرامش

از دیگر ابعاد دعا، بُعد اطمینان و آرامش است که انسان در فضای دعا و توسل به حالت امید و اطمینان دست می‌یابد و دعا به او آرامش می‌بخشد. برای مثال در آغاز (دعای افتتاح) واژه حمد و ثناء و جمله «وانت مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنِّكَ» روح امید را در انسان زنده می‌کند و از همان ابتدا با اطمینان به خیر و نیکی و ثواب و صواب در ب‌خانه محبوب را می‌نوازد و به طور کلی این دعاها و ذکر اسماء و صفات الهی و مضامین عرفانی و ملکوتی آن، سالک را به وادی محبت و عشق می‌برد. او زیباییها و جمال و کمال را یکی پس از دیگری در وصف معشوق به زبان می‌آورد و از منظر دل می‌گذراند و با محبوبی که این همه زیبایی دارد راز و نیاز می‌کند و عشق می‌ورزد و در اینجا دعا از مرحله عرض حاجت فراتر می‌رود و به مرحله محبت و عشق می‌رسد. یعنی از مرحله سؤال و عرض نیاز به مرتبه سرّ و راز می‌رسد. و از ماسوی بریده و جز او چیزی را نمی‌بیند و جز او چیزی نمی‌جوید و در جلال و جمال او محو می‌شود و اگر لطف حق یاری کند به مرتبه صحو تشرّف می‌یابد و به عزّ قدس می‌آویزد چنان که در مناجات شعبانیه آمده است:

الهی هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْرَأْبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرِقَ أَبْصَارَ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ وَ تَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظَمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحَنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ

خدایا! سرپای وجودم را به ذات اقدس و ابسته کن تا هیچ کس و هیچ چیز جز تو نبینم و نخواهم. خدایا! دیدگان ظاهری با نور برونی می‌بینند به ما دیده بصیرت عنایت کن تا با نظاره تو کسب نور کنیم و در پرتو آن، حجابهای نور را یکی پس از دیگری در نور دیده و به کانون عظمت واصل شویم و ارواحمان به عزّ قدس آویخته و از وحشت تنهایی و دهشت نیستی رهایی یابد و به مرتبه بقاء پس از فناء نائل آید و (جاودانه گردد).

بها دادن به عواطف و احساسات درونی

از دیگر نکاتی که در ادعیه موجود است، آن است که چون این دعاها از طریق وحی وارد شده

در آنها به عواطف و احساسات و غرایز درونی انسان بها و ارزش و اهمیت به سزا لحاظ شده است. انسان فطرتاً چیزهایی را دوست می‌دارد که سرنوشت او با آنها گره خورده و فطرتش از آنها مایه گرفته است. برای مثال می‌توان از صفت زیبایی طلبی و جمال جویی و کمال خواهی انسان نام برد چرا که انسان به طور طبیعی و فطری زیبایی‌ها، خوبی‌ها، کمال‌ها، جمالها را دوست می‌دارد و از لطف و محبت، عفو و اغماض و گذشت، جود و کرم، علم، قدرت و ... شادمان می‌شود. عزت و عظمت و قاطعیت، او را خرسند می‌کند. از بزرگواری که در عین بزرگواری و عظمت به کوچک‌ها احترام می‌گذارند خوشش می‌آید. براستی انسان، طالب کمال مطلق است و بی‌نیازی و غنا را دوست دارد و علاقه دارد که نیازمندان را بی‌نیاز کند. انسان با این غریزه و فطرت کمال جو و زیباطلب بی‌تردید آن‌که همه زیباییها از آن او است و تمام زیباییها را او آفریده بیشتر از هر چیز دوست می‌دارد. زیبایی محبوب اصلی انسان است از این رو دعای افتتاح با حمد و ثنای الهی شروع می‌شود و خوبیها و زیباییهای او را یکی پس از دیگری بازگو می‌نماید و بالطبع حس زیبایی خواهی انسان بیشتر هشیار می‌شود و هر چه به پیش می‌رود آتش عشق و التهاب او مشتعل‌تر می‌گردد و با این سیر عاشقانه خود را برابر کمال و جمال مطلق می‌بیند و ناگهان او را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «فَاسْمَعُ يَا سَمِيعُ مِدْحَتِي وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي» او مانند کسی که از خود بی‌خود شده و نمی‌داند که با چه مقامی سخن می‌گوید آنقدر خود را به او نزدیک و خودمانی احساس می‌کند که می‌گوید خدایا مدح و ثنای مرا بشنو و دعای مرا پاسخ ده. این کلام، کلام انسانی است که با دریای رحمت الهی روبرو شده و خود را به امواج دریا افکنده تا خود را شستشو دهد و از آلودگیها بزداید از این رو بی‌درنگ می‌گوید: «وَأَقِلْ يَا غَفُورَ عَثْرَتِي» ای خدای غفور و بسیار آمرزنده! لغزشها و گناهان مرا نادیده بگیر و بیا مرز. او وقتی به خدا نزدیک شده و این همه کمال، جمال، و لطف و رحمت را (که در صحنه هستی گسترده شده و شامل تمام احوال و ازمان است) می‌بیند در این حال شهود و حضور ناگهان پرده‌های غفلت یکی پس از دیگری کنار رفته و گذشته‌ها پیش رویش نمایان می‌شود و می‌بیند که چه لطف‌ها، و چه رحمت‌ها، و چه دستگیری‌ها از سوی خدا شامل حالش شده که او همه را فراموش کرده است و چه قدر گرفتاریها، بیماریها، غمها و غصه‌ها که خدا آنها را از سر راهش برداشته است و سرانجام با این دید، به زندگی امیدوار می‌شود و این همان عنایت و احترام به احساسات و عواطف انسان است که از دعا نشأت می‌گیرد و بنده گنه‌کار را امیدوار می‌سازد و به ادامه راه دعوت می‌کند.

اینک ترجمه و شرح دعای افتتاح:

اللَّهُمَّ إِنِّي أفتَحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ

دعای افتتاح از سه بخش کلی تشکیل می‌شود که نخستین آن با حمد و ثنای الهی آغاز می‌شود و بسیاری از معارف دینی به زبان حمد و ثنا و تسبیح و راز و نیاز و سوز و گداز بازگو می‌گردد. در این بخش واژه‌های حمد و مدح و ثنا و تسبیح بیش از نوزده بار تکرار می‌شود و به ما می‌آموزد که در مقام دعا و راز و نیاز با پروردگار متعال سخن را چگونه آغاز کنیم و چگونه به پایان بریم. در بخش دوم صلوات بر محمد و آل او با اوصاف ویژه مطرح می‌شود. بخش سوم به مسأله انتظار فرج و شکایت از غیبت حضرت ولی عصر عجل‌الله تعالی فرجه و کثرت دشمنان و قلت مؤمنان و آرزوی ظهور دولت کریمه و آمادگی برای جان فشانی و خدمت در آن دولت می‌پردازد و بالاخره با دعا برای نصرت و عزت مسلمانان پایان می‌پذیرد.

و اما معانی واژه‌ها

در ابتدا درباره برخی از واژه‌ها توضیحاتی به اختصار تقدیم می‌شود. در لغت عرب در مقام ستایش و سپاس واژه‌هایی مانند ثناء، حمد، مدح و شکر به کار می‌رود. این واژه‌ها گرچه مترادف نیستند لکن در معنا به هم نزدیک و موارد استعمال آن متقارب است.

واژه «ثنا» از ثانی، وصفی را گویند که به سابقه‌ای معطوف است. به عبارت دیگر وصفی یا حالتی که از خصوصیات موصوف انتزاع می‌شود و متعاطف و منعطف بر آن است. چنان که هر «ثانی» پس از اول قرار دارد و در واقع هر ثنایی وصفی متعاطف بر ذات ممدوح و موصوف است. و یا کنایه از شمردن و شمارش اوصاف موصوف یکی پس از دیگری است. و به دیگر سخن: ثناء رابه یکی از این دو اعتبار ثناء می‌گویند:

۱- به اعتبار آن که ذکر خوبیها و اوصاف ممدوح متفرع بر اتصاف آن بر این صفات است و از تبعات و آثار خوبیها و زیباییهای موصوف و عطف به آن است و در واقع خوبیها اصل است و ثنا فرع بر آنست.

۲- به این جهت است که انسان در مقام مدح و ثنا هر یک از خوبیهای شخص را یکی پس

از دیگری به ترتیب ذکر می‌کند که فلانی عالم، شجاع، کریم و... است و بدین ترتیب هر یک از صفات خوب او را بر دیگری عطف می‌کند و به دنبال هم می‌آورد و بعضی گفته‌اند واژه «ثناء» اختصاص به ذکر خوبی‌ها ندارد و گاهی در مقام مذمت نیز به کار می‌رود و در واقع «ثناء» شمردن اوصاف موصوف یکی پس از دیگری اعم از خوبیها و بدیها است. از این رو در دعای افتتاح ثناء را به حمد مقید کرده و می‌گوییم «اللهم اِنِّیْ اَفْتَحُ الثَّنَاءَ بِحَمْدِكَ» خدایا من ثنایت را با حمدت آغاز می‌کنم یعنی ترا با ذکر خوبیهایت ثنا می‌گویم و ستایش می‌کنم و اضافه کردن «بحمدک» قرینه است بر این که ثناء در اینجا از مقوله حمد است نه مفهوم عام آن که شامل مذمت نیز می‌شود. در هر حال واژه ثنا در مورد مذمت بسیار کم به کار می‌رود به گونه‌ای که در مقام اطلاق معنای حمد و مدح از آن فهمیده می‌شود چنان که در حدیث نبوی آمده است که پیامبر ﷺ در مقام ثناء خداوند متعال می‌گفت: «... اللّٰهُمَّ اِنِّیْ لَا اَسْتَطِيعُ اَنْ اَبْلُغَ فِی الثَّنَاءِ عَلَیْكَ وَ لَوْ حَرَضْتُ، اَنْتَ کَمَا اَثْنَيْتَ عَلَیْ نَفْسِکَ...»^۱ ... بار پروردگارا! من نمی‌توانم آنگونه که باید تو را ثنا گویم هر چند آزمندانه در این باره کوشش کنم. خدایا تو همانگونه‌ای که بر خود ثنا گفته‌ای... که در اینجا ثنا به معنی مدح به کار رفته است.

و در یک جمله ثنا وصفی است عام که شامل مدح و شکر و حمد می‌شود و از این رو می‌توان گفت: خداوندا! من با مدحت، یا با حمدت، و یا با شکرت تو را ثنا می‌گویم.

و اما واژه حمد: حمد در لغت به معنای ستایش، ستودن، و بازگو کردن خوبی‌ها و فضیلت‌های اختیاری موجود است. ولی مدح، اعم از فضیلتها، زیباییها و خوبیهای اختیاری و غیر اختیاری است. برای مثال اگر قامت زیبای یک انسان یا صورت زیبای او را بستاییم و یا فلزی ارزشمند مانند طلا را تعریف و تمجید کنیم آنرا مدح کرده‌ایم زیرا زیبایی قامت و زیبایی چهره و گرانبها بودن طلا اختیاری نبوده که این امور همه معلول عواملی است که به تقدیر الهی در طبیعت پدید آمده است. ولی اگر از علم، قدرت، شجاعت، سخاوت انسان تعریف و تمجید کنیم فضائل اختیاری او را ستایش کرده‌ایم چون علم و دانش با زحمت و فعالیت و کوشش و درس خواندن و شجاعت و قدرت با تمرین و ریاضت و ورود به عرصه پیکار و خطر بدست می‌آید. در این جا مدح و حمد هر دو صادق است. پس مدح در مورد

(صفات اختیاری و غیر اختیاری) هر دو صادق است ولی حمد تنها در فضیلت‌های اختیاری صحیح است از این رو تعریف از طلا مدح آنست نه حمد آن.

اما چگونه ما خداوند سبحان را مدح و ثنا گوئیم؟ و صفات کمال و جمال و جلال الهی را به عنوان حمد و ثنا بازگو کنیم؟ بهتر است که آن را از شیوه و سیره امامان معصوم (علیهم‌السلام) در دعاها بیاموزیم و پیرو آنان باشیم که در دعای افتتاح حمد و ثنای خداوند سبحان با تعابیر گوناگون تکرار شده که برای ما بسیار آموزنده است.

در این جا یک سؤال مطرح می‌شود: بنابر تعریفی که برای حمد گفته شد، آیا این صفاتی که برای خدا ذکر شده اختیاری است؟ و به عبارت دیگر آیا خداوند سبحان این صفات را نداشته و سپس با اختیار آنرا برای خود انتخاب و اکتساب کرده است؟ پاسخ منفی است زیرا صفات خداوند اکتسابی نیست پس اختیاری بودن صفات در خداوند به این معنا است که صفات الهی در مقام فعل و تجلی، با علم و با اراده و اختیار همراه است گرچه این صفات عین ذات او است که جامع جمیع کمالات و زیباییها است یعنی ذات اقدس الهی عین حیات، عین قدرت و عین اراده است و همه این صفات در مقام ذات به صورت وحدت و بساطت وجود دارد یعنی علم خداوند متعال عین اراده و اراده او در مقام ذات، عین علم او، و قدرت او عین اراده و اراده وی عین حیات او است پس صفات الهی از اراده و اختیار جدا نیست و به این اعتبار، تمام صفات خداوند سبحان اختیاری است بلکه عین اختیار است و جبر و اضطرار در آن جا راه ندارد.

بنابراین، فضایل و کمالات او، همه فضایل اختیاری است. از این رو در مقام ظهور و تجلی و افاضه، تمام مجالی و مظاهر، مظهر اراده و نشانه حیات و قدرت اویند پس ما آنگاه که به ذکر صفات ثبوتیه الهی پرداخته و کمالات و زیباییهای او را یکی پس از دیگری می‌شماریم خدا را به صفات اختیاری حمد می‌کنیم. ما در دعای افتتاح، دعا را با حمد و ثناء الهی آغاز می‌کنیم و سپس می‌گوییم: خدایا مدح ما را بپذیر و دعوت ما را پاسخ گوی...: «فاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مِدْحَتِي وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي». خدایا مدح مرا بشنو و دعای مرا اجابت فرما.

تا اینجا ستایش مربوط به کمال و جمال و صفات ذات است و در بخش واپسین: «الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا» ستایش بر نعمتهای بی‌شمار خداوند معطوف می‌شود. به عبارت دیگر حمد خدا نه تنها بر صفات ذات که بر همه خوبیها و زیباییهایی است.

که به مخلوقات و بندگان افاضه می‌شود زیرا همه زیباییها، کمالها، جمالها، رحمتها، کرمها، جودها، دانش‌ها، قدرت‌ها و همه عزتها و بزرگواریها و در یک کلمه همه فضائل از آن او است چنانکه خود فرموده است: «الحمد لله رب العالمین» تمام ستایشها از پروردگار جهانیانست و همه خوبیها به او برمی‌گردد و «هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری».

و در جای دیگر می‌فرماید: «قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»^۱

بگو: بارالها! مالک ملک تویی که به هر کس خواهی می‌دهی و از هر کس خواهی می‌ستانی و آن را که خواهی عزیز می‌کنی و آن را که خواهی خوار می‌سازی، تمام خوبیها به دست تو است برآستی تو بر هر چیزی توانایی.

بنابراین تمام ملک و ملکوت و همه عزتها و ذلتها به دست او است و چیزی جز خیر، از خدای سبحان افاضه نمی‌شود و سرچشمه همه خیرات و برکات او است و همه زیباییها و کمالات از سوی او و از آن او است چنانچه ما به حسب ظاهر و به نظر بدوی نسبت به چیزی یا انسانی حمد و ستایش کنیم در حقیقت این حمد و ثنا به خدا باز می‌گردد و اگر چیزی یا انسانی را از جهت حسن و زیبایی سزاوار حمد و ستایش بدانیم این حمد و ستایش در واقع به آفریننده این خوبیها و کمالات تعلق دارد. پس اگر ما با تدبّر و حضور قلب به قرائت دعا ادامه دهیم با اعتراف به تمام خوبیها و زیباییهای عالم هستی و با احترام به تمام خوبان و صالحان و صدّیقان و پیامبران تنها او را سزاوار ستایش می‌یابیم و تنها او را شایسته پرستش می‌دانیم و در واقع با خواندن این دعا سفری از خلق به حق یعنی از آفریده به آفریدگار آغاز می‌کنیم و اگر توفیق الهی همراه شود سفری از حق در حق خواهیم داشت از این رو در دعای ابو حمزه ثمالی در سحر لحن دعا عارفانه‌تر می‌شود و مرحله‌ای از شهود را نشان می‌دهد. در آن دعا عذاب الهی وسیله تادیب و آدب بنده و گرفتاریها و بلاها چاره‌ساز معرفی می‌شود. در این مرحله، انسان جز خیر و نیکی نمی‌بیند و به علم‌الیقین می‌فهمد که تمام خوبیها از او است و نعمت عرفان که اساس تمام کمالات است تنها با دلالت و راهنمایی او افاضه می‌شود. از این رو با تکرار ذکر یاربّ یاربّ و با شهود و حضور می‌گوید: بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ

و لولا أنت لم أدر ما أنت^۱ خدایا تو را به تو شناختم اگر تو نبودی نمی دانستم که هستی و چه هستی. یعنی اگر تجلیات تو نبود من راهی به سوی شناخت نداشتم تو هستی که مرا راهنمایی کرده‌ای و در این مرحله از آثار دیگر خبری باقی نمی ماند از این رو می‌گوییم: الْغَيْرِكِ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ عَمِيَّتٌ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيباً^۲ آیا غیر تو، ظهوری برتر از ظهور تو دارد؟ (تو آن اندازه روشن و آشکاری که از شدت ظهور پنهان شده‌ای) کور باد دیده‌ای که تو را حاضر و ناظر بر خود نبیند و نشانی جز تو بجوید.

خلاصه آن که ما از دو طریق به خداوند امیدوار و دل بسته‌ایم:

- ۱- آن که خداوند عین کمال و عین جمال و جلال است و هر چه هست زیبایی است و از او جز زیبایی و خوبی انتظاری نیست.
- ۲- با اعتراف به تمام خوبیها و زیبایی‌های موجود در عالم آفرینش و با اعتراف به وجود بندگان صالح و صادق و خدمتگزار در دنیا، ما می‌دانیم که تمام این خوبیها از او و به لطف او است و او از همه کریمتر و خزائن رحمتش گسترده تر و کرشم بیشتر و لطف و انعامش فراگیرتر است. پس سزاوار است که همواره او را ستایش گوئیم و هر کار و هر عبادت و هر خدمت را با یاد او و حمد و ثنای او شروع کنیم و به پایان بریم و این سنت حسنه را از قرآن مجید بیاموزیم که با سوره فاتحه که (مشمول بر نام خدا و حمد و سپاس او است) افتتاح می‌شود و نماز بدون قرائت فاتحه نماز نیست.^۳ و نیز هر کاری که با نام خدا و حمد او آغاز نشود ناقص و ابر است. چنانکه در حدیثی آمده است امیر مؤمنان (علیه السلام) از قول پیغمبر فرمود که خدا فرموده است: کاری که با نام خدا آغاز نشود ناقص و ابر است.^۴

۱. دعای ابو حمزه ثمالی.

۲. دعای عرفه.

۳. جهت اطلاع بیشتر از روایاتی که در این باره رسیده است رجوع شود به وسائل الشیعه، ج ۴، کتاب الصلاة ابواب القرائة فی الصلوة، باب ۱، باب وجوب قرائة فاتحة الكتاب، ص ۷۳۲.

۴. ... کل امر ذی بال لم یذکر فیہ بسم الله فهو ابر... بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۳۰۵، باب الافتتاح بالنسب عند کل فعل و ج ۸۹، ص ۲۴۲، کتاب القرآن باب فضائل سورة الفاتحه و تفسیرها.

معنای شکر

شکر در برابر فضیلت ساری «نه فضیلت ذاتی» به کار می‌رود. یعنی آن گاه که نعمتی یا خدمتی یا لطفی یا محبتی بروز و ظهور داشته باشد و در پرتو آن دیگران متنعم شوند، در مقام سپاس، واژه شکر را به کار می‌برند ولی در برابر فضائل ذاتی کلمه حمد اطلاق می‌شود. برای مثال از درس فلان استاد و کوشش او در کلاس، شاگردانش شکرگزاری می‌کنند ولی در برابر مقام علمی و تعمق وی در فلان رشته از علوم مدح و ثنا می‌گویند. اینجا دیگر جای تشکر نیست. زیرا شکر تنها در مواردی به کار می‌رود که خوبی از شخصی به شخص دیگر سرایت کند و فایده‌ای به دیگران برسد اما در مدح و حمد این قید لازم نیست. از این رو درباره خداوند متعال هم ثنا، هم مدح، هم حمد و شکر به کار می‌رود. یعنی در مواردی که خداوند را به فضائل ذاتی می‌ستاییم، حمد و مدح را به کار می‌بریم و در برابر نعمت‌ها و فضیلت‌های جاری و ساری الهی و زیبایی‌هایی که در عالم آفریده و کرامتهایی که نسبت به مخلوقات ارزانی داشته و در یک کلمه در برابر تمام فیوضات و فتوحات و برکات الهی واژه شکر را به کار می‌بریم.

جمله دوم: و انت مُسَدِّدٌ لِلصَّوَابِ بِمَنِّكَ.

تسدید، تفعیل از ماده «سد» به معنای «استوار داشتن و راه نفوذ بیگانه را بستن» است و «تسدید صواب» یعنی راه راست را نشان دادن و آن را از کژی و انحراف نگاهداشتن. تسدید الهی آنگونه هدایت و ارشادی است که راه نفوذ شیاطین را بر قلب انسان ببندد و انسان را در برابر اغواء نفس اماره و شیطان بیمه کند و برای سالیک راه حق، مصوتیت فراهم آورد. وقتی می‌گوییم «و انت مسدد للصواب بمَنِّكَ» یعنی خدایا تو راه صواب و صلاح را نشان می‌دهی و با من و کرمت راه نفوذ شیطان را بر ما می‌بندی. بار خدایا! آغاز و انجام از آن تو است و همای صواب و صلاح در دست تو است. ما را به راستی و درستی رهنمون باش!

در تفسیر معنای این جمله دو احتمال وجود دارد: خاص و عام:

۱- مقصود از صواب همان ثناء و حمد الهی باشد. یعنی خداوند از من ثنایت را با سپاس تو آغاز می‌کنم و در این کار مرشد و راهنمای من تویی. امید آن دارم که با لطف و عنایت حمد و سپاسم را از شرک و ریا و کژی مصون بداری.

۲- احتمال دیگر آن است که خدایا من ثناء تو را با حمدت آغاز می‌کنم و می‌دانم تو در

همه کار و در همه جا به صواب و صلاح رهگشایی، دستم بگیر و همواره ثابت قدم بدار و به راه صواب و ثواب ارشادم کن که تا پایان زندگی به کژی نگرایم و دشمن (یعنی شیاطین و نفس اماره) بر من چیره نگردد.

جمله سوم: وَأَيَقْنَتُ أَنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدُّ الْمُعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النَّكَالِ وَالنَّقِمَةِ وَأَعْظَمُ الْمُتَجَبَّرِينَ فِي مَوْضِعِ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعِظْمَةِ.

خدایا به یقین آنجا که جای عفو و رحمت است تو مهربانتر از همه مهربانانی و آنجا که جای کیفر و تادیب است از همه سخت گیرتری و آن جا که جای اظهار عظمت و کبریا است تو از همه زورمندان برتری و به دیگر سخن، خدایا تو در عین حال که رحمت گسترده و بی پایان است ولی در همه جا با عفو و رحمت و تسامح رفتار نمی کنی، زیرا بعضی از بندگان سزاوار عفو نیستند و عفو و گذشت نسبت به آنها ظلم به دیگر بندگان است. آری، من می دانم با این که تو کانِ رحمتی ولی قهر تو شدید و سخت است، تو ارحم الراحمینی، یعنی آن جا که شایسته رحمت باشد از همه مهربانها، پدرها، مادرها و... مهربانتری و اما اگر حکمت اقتضاء کند که به قهر و خشم رفتار کنی قاطعانه و سخت برخورد می کنی، و از همه مجازات کنندگان سخت تر و قاطع تری.

تذکر

نکته ای که تذکر آن مفید است این است که ذکر صفات جمال و جلال خداوند در دعاها مانند ارحم الراحمین و أشدُّ المعاقبین و... هر چند در مقام تنزیه و تعظیم و تمجید از ذات اقدس ربوبی گفته می شود لکن تکرار و تذکار این صفات پیام می دهد که به مقتضای «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» مؤمنان نیز بایستی مظهر رحمت و غضب الهی هر دو باشند؛ نه رحمت مطلق و نه قهر مطلق. بلکه رحیم در جایگاه عفو و رحمت، و سخت در مقام قهر و نقیمت زیرا رفتار یکنواخت و یکسان نسبت به همه مردم از صالح و طالح، مجرم و مُحْرَم، ظالم و مظلوم و... ظلم به بندگان مظلوم و محروم خدا است.^۱ چنان رفتاری ظلم به ستمدیدگان و مستضعفانی

۱. بی تردید از دیدگاه اسلام نیکوکار و زشت کار برابر نیستند. قرآن می فرماید: و ما یستوی الاعمی والبصیر والذین آمنوا و عملوا الصالحات ولا المسیئین قلیلاً ما تذکرون. (مؤمن، ۵۸) هرگز نابینا و بینا مساوی نیستند. همچنین کسانی که

است که زیر چکمه استضعفان و استخفاف و استکبار له می‌شوند. خداوند در قرآن پیامبر ﷺ و پیروان راستین وی را اینگونه وصف می‌کند:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ...^۱

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با اویند در برابر کفار و معاندان سخت‌گیر و قهرآمیزند و با خودیها مهربانند... یعنی مظهر جمال و جلال حقند. (جمال؛ رحمت و جلال؛ قهر و غضب)

و آنچه بعضی می‌گویند که انسان باید نسبت به همه انسانها به رحمت و رأفت رفتار کند گرچه به یک لحاظ درست است که انسان بایستی نسبت به همه دلسوز و مهربان بوده و برای نجات همه اقدام کند ولی اعمال رحمت و شفقت و مهربانی نسبت به ستمگر و مستکبر و طاغی و یاغی به این نیست که دست نوازش بر سرش بکشند بلکه بایستی او را از کرسی طغیان و سرکشی فرود آورند و دست ظلم و ستم او را از سر بندگان خدا کوتاه کنند و بندگان مظلوم و مستضعف را رهایی بخشند و استعدادهای خفته را بیدار و شکوفا سازند و کرامت انسانی را به آنان بازگردانند تا آنها روی پای خود بایستند و از نعمت‌های الهی و از سفره گسترده آفرینش آنگونه که شایسته است بهره‌برداری کنند.

جمله چهارم: اللَّهُمَّ أذْنُتَ لِي فِي دُعَائِكَ وَمَسْئَلَتِكَ فَاسْمَعْ يَا سَمِيعُ مِذْحَتِي وَأَجِبْ يَا رَحِيمُ دَعْوَتِي وَاقْبَلْ يَا غَفُورٌ عَثْرَتِي. فَكَمْ يَا إِلَهِي مِنْ كُزْبَةٍ قَدَفَرَجْتَهَا وَهُمُومٍ قَدْ كَشَفْتَهَا وَعَثْرَةٍ قَدْ أَقْلَتَهَا وَرَحْمَةٍ قَدْ نَشَرْتَهَا وَخَلْقَةٍ بِلَايٍ قَدْ فَكَّكْتَهَا.

خدایا! تو به من اجازه دعا و گدایی داده‌ای (و این افتخار مرا بس که تو خدای من و آفریننده منی و به من بار دادی و اجازه فرمودی که با تو سخن بگویم و نیازهایم را به پیشگاهت بازگو کنم.) اینک

ایمان آورده و عمل صالح انجام می‌دهند با بدکاران یکسان نخواهند بود اما شما کمتر متذکر می‌شوید. امیر مومنان علیه السلام در نامه‌اش به مالک اشتر می‌فرماید: وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيئُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ. و تدریباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ وَالزِّمُّ كَلَامٌ مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ. (نهج البلاغه صبحی الصالح، نامه ۵۳، ص ۴۳۰) هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت برابر باشند زیرا این روش، نیکوکاران را به نیکی کردن بی‌رغبت و بدکاران را در ناهنجاریهایشان تشویق می‌کند و هر یک از ایشان را برابر التزاماتشان ملزم کن. یعنی خوبی را با خوبی و بدی را با بدی پاداش ده.

مدح و ثنایم را بشنو و دعایم را مستجاب کن و ای خدای غفور و بخشاینده گناهم را بیامرزد و لغزشهایم را نادیده انگار.

پروردگارا! چه بسیار از کربت‌ها و سختیها و مشقت‌ها که از سر راهم برداشتی و به آسایش و گشایش بدل کردی و چه اندوههای فراوان که از دلم زدودی و برکناری نهادی، و چه بسیار لغزشها که نادیده انگاشتی و چه رحمت‌ها و مهربانیها و بخشش‌ها که گستردی و فرا حالم کردی و چه بسیار از بندها و گره‌های ناگشودنی (از بلا و مصیبت) که آنرا گشودی و مرا از چنگال آن رهایی بخشیدی.

نکته ادبی

راغب می‌گوید: «کم: عبارة عن العدد و يُستعمل في باب الأستفهام و يُنصب بعده الاسم الذي يُمیز به نحو كم رجلاً ضربت؟ و يُستعمل في باب الخبر و يُجر بعده الاسم الذي يُمیز به نحو كم رجل رأيت و يقتضي معنى الكثرة...»^۱

واژه «کم» برای عدد و شماره وضع شده که گاهی در استفهام و گاهی در مورد خبر به کار می‌رود در صورتی که برای استفهام استعمال شود اسم پس از آن به عنوان تمیز به نصب خوانده می‌شود مانند «کم رجلاً ضربت» یعنی چند مرد را زدی؟ و چنانچه برای خبر به کار رود اسم بعد از آن مجرور خوانده می‌شود مانند «کم رجل رأيت» یعنی چندین مرد را دیدم در این مورد «کم» معنای زیادی و کثرت را ایفاد می‌کند. پایان کلام راغب.

در این بخش از نیایش واژه «کم» برای خبر و تکثیر آمده است اما خبر به دلیل آن که دعا کننده در مقام سپاس از نعمتهای الهی است و به مصداق کریمه «و أمّا بنعمة ربك فحدث»^۲ نعمتهای خدا را یکی پس از دیگری بازگو می‌کند که اظهار نعمت خود نوعی سپاس است و اما کثرت به دلیل آن که سپاس با کثرت متناسب است بدیهی است که انسان در مقام شکرگزاری از کمبودها سخن نمی‌گوید بلکه از فراوانی نعمت و لطف ممدوح اظهار امتنان می‌کند البته بازگویی نعمتها نه برای آن است که خداوند نمی‌داند و ما برای آگاهی او بیان می‌کنیم بلکه به

۱. الراغب الاصفهانی، ابی القاسم الحسین بن محمد المفردات فی غریب القرآن، تحقیق و ضبط محمد سید گیلانی ناشرالمکتبةالمرتضویه، تهران، بین‌الحرمین، ط ۱۳۷۳، ص ۴۴۱، حرف‌الکاف.

۲. ضحی، ۱۱.

قصد شکرگزاری از نعمتهای او شرح حال می‌دهیم و می‌گوییم خدایا چه بسیار ناراحتی‌ها و تنگناها که آنها را به راحتی و آرامش بدل کردی و این بنده ناچیز و گنه‌کار را مشمول الطاف فراوانت قرار دادی هر چند من شایسته این همه مهر و محبت نبودم.

انواع سختی‌ها

سختی‌ها بر دو گونه است:

- ۱- سختی‌هایی که انسان می‌تواند با وجود آنها به کار خود ادامه دهد.
 - ۲- سختی‌ها و مشقت‌هایی که انسان را از حرکت و فعالیت باز می‌دارد و نمی‌گذارد به کوشش و تلاش ادامه دهد. بدیهی است تحمل نوع دوم مشکل‌تر و نگران‌کننده‌تر است.
- از این رو ما در این دعا عرضه می‌داریم بار خدایا چه بسیار از کربت‌ها و سختی‌ها همانند سدای فرا راهمان بود گشودی و به کناری نهادی و چه بسا تنگناها و گرفتاری‌ها که از سر راهمان برداشتی و در کارمان گشایش پدید آوردی و سرانجام ما را نسبت به زندگی امیدوار ساختی و روح انتظار را در ما زنده کردی با این امید و انتظار این نیایش را به دعا برای فرج ولایت، امام عصر ارواحنا له‌الفدا به پایان می‌بریم و به آرزوی دیدن آن روز زنده‌ایم و دل خوش داریم. ما نسبت به آینده خوش بینیم و انتظار آینده بهتری را داریم تا در مسیر حقیقت خواهی زودتر به مقصد برسیم و از استعدادها و امکانات خدا داده، بهتر بهره بگیریم و به تعالی و رشد بیشتر توفیق یابیم انشاءالله تعالی.

«وَهُمْ قَدْ كَشَفْتَهَا» چه بسیار غم و اندوه که از دل ما باز کردی

هُمُوم جمع «هَمَّ» است چنان‌که «هِمَم» جمع هِمَّت می‌باشد و هر دو دلالت بر دل مشغولی دارد در جنبه مثبت هِمَّت و در جنبه منفی هَمَّ نامیده می‌شود، ولی در جنبه مثبت با تصمیم و قاطعیت و قدرت همراه است چنان‌که گفته‌اند: «... هِمَمُ الرَّجَالِ تَقْلَعُ الْجِبَالَ» همت مردان کوهها را از جای می‌کند. اما در جنبه منفی با افسردگی و خیال زدگی و سرگردانی و بی‌تصمیمی توأم است. غم و اندوه انسان را از زندگی سیر می‌کند و نشاط از آدمی می‌زداید و روح و جسم را ضعیف و زبون می‌سازد.

واژه‌های «اهتمام و همت و هم» هر سه از یک ماده است. انسان با همت، چیزی جز هدف نمی‌بیند و به چیزی جز رسیدن به آن نمی‌اندیشد و بالعکس هم و غم انسان را به خود مشغول ساخته و او را از تعقل و تفکر باز می‌دارد و مانع از تصمیم می‌شود. انسان با همت، شکست‌ناپذیر است ولی انسان مهموم و اندوهگین از زندگی ناامید و آثار شکست و ناتوانی در تمام حرکات و سکنات و رفتارش به خوبی مشهود است. ما در این بخش از دعا خدای را سپاس می‌گوییم که ما را از غم و اندوه نجات داد و راه زندگی و تکامل را هموار ساخت و اگر لطف او نبود بار مشکلات و ناراحتیها پشت ما را می‌شکست و ما را از راه باز می‌داشت. از این رو توصیه شده است که نسبت به خداوند متعال همواره خوش گمان باشید و از بدگمانی بپرهیزید و نسبت به کاستیها تأسف نخورید و به فراوانی‌ها دل مبنیدید «لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ...»^۱

«و عَثْرَةٌ قَدْ أَقْلَتْهَا»

عثر در اصل به معنی لغزیدن و لیز خوردن بر روی زمین است و در اینجا به معنای لغزش در زندگی است. انسان در زندگی خواه و ناخواه دچار لغزشهایی می‌شود که آثار وضعی آن قهراً گریبانگیرش خواهد شد. باید دانست که تنها لغزشهای عمدی انسان را متأثر نمی‌کند بلکه هر کاری آثار ویژه‌ای دارد که به انسان باز می‌گردد. خداوند می‌فرماید:

و ما اصابکم من مصیبةٍ فبما کسبت ایدیکم و یعفو عن کثیر.^۲

هر مصیبتی که به شما می‌رسد در اثر کارهای خودتان است و خداوند بسیاری را عفو می‌کند.

و ملای رومی می‌گوید:

این جهان کوهست و فعلی ما یندا سوی ما آید ندهاها را صدا^۳

اگر کسی به اشتباه مایع مسکری را بنوشد این یک لغزش است که در بدن، در اعصاب و در

۱. حدید، ۲۳. یعنی: تا بر آن چه از دستتان رفت تأسف نخورید و بر آن چه بر شما داده شادمانی (بی‌جا) نکنید.

۲. شوری، ۳۰.

۳. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، با مقدمه محمد عباسی، چاپخانه آینده نشر طلوع، ج ۶، ۱۳۷۸،

ص ۱۲، دفتر اول.

مغز و کبد و ... خواه ناخواه اثر می‌گذارد و روح او را متأثر می‌کند و کسی که آلوده به مسکرات باشد تا زمانی که اثر آن در بدنش باقی است، در طرز تفکر و اندیشه و کارهای او اثر خواهد داشت. انسان در هنگام مستی ممکن است کارهای ناشایسته‌ای انجام دهد که در زندگی او تأثیر نامطلوب دارد و در سایر خطاها و اشتباهاتی که از انسان سر می‌زند قضیه همینگونه است. بنابراین کسی گمان نکند که گناه و لغزش تنها در مقام عمد اثر دارد و بس، بلکه گناه از روی اشتباه و خطا نیز اثر بد دارد البته گناه عمد آثار بدش بیشتر و خانمانسوزتر است زیرا کسی که از روی تعمد مرتکب گناه می‌شود گناهِش از طغیان و سرکشی ریشه می‌گیرد و بی‌تردید آثار روحی و تبعات و بازتاب‌های چنین گناهی بسیار بیشتر از خطاهایی است که از روی اشتباه رخ می‌دهد.

از این رو می‌گوییم خدایا من در مسیر زندگی دچار لغزشهایی شده‌ام که تو آنها را به لطف خود اقاله^۱ کردی.

۱. اقاله به هم زدن معامله به درخواست طرف مقابل است، یعنی فروشنده به درخواست مشتری و یا مشتری به درخواست فروشنده البته این در صورتی است که هیچکدام حق فسخ نداشته باشند و معامله قطعی شده باشد و این از مستحبات و آداب تجارت است که به درخواست اقاله پاسخ مثبت داده شود.

مرحوم شهید اول در «لمعه» (کتاب متاجر) آنجا که آداب بیست و چهارگانه تجارت را نام می‌برد می‌فرماید: الثالث اقالة النادم. سوم از مستحبات تجارت اقاله کردن پشیمان است (یعنی پذیرفتن فسخ معامله به درخواست آن که پشیمان شده است) سپس مرحوم شهید ثانی حدیثی از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: **أَيُّمَا عَبْدٍ مُسْلِمٍ أَقَالَ مُسْلِمًا فِي بَيْعٍ أَقَالَ اللَّهُ عَشْرَةَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ**. هر بنده مسلمانی که (گذشت کند) و بپذیرد درخواست مسلمانی را در به هم زدن بیع و معامله‌ای که انجام شده است خدا در روز قیامت از لغزش او خواهد گذشت. این حدیث با تفاوت در این منابع آمده است: الکلبینی، الرازی، ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق، الفروع من الکافی، ج ۵، تصحیح علی اکبر غفاری، ناشر: تهران دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۱ هـ. ق، ۱۳۵۰ ش، ص ۱۵۳، کتاب المعیشت، آداب التجارة، حدیث ۱۶، الشیخ الصدوق، ابی جعفر، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی، من لایحضره الفقیه، تحقیق و تعلیق السید حسن الموسوی الخراسانی، ناشر: تهران دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ط ۵، ۱۳۹۰ هـ. ق، ص ۱۲۲، باب التجارة و آدابها، حدیث شماره ۲۲، با این تفاوت که در این مدرک آمده است: **أَيُّمَا مُسْلِمٍ أَقَالَ مُسْلِمًا نَدَامَةً فِي الْبَيْعِ...** مرحوم صاحب جواهر نیز در آداب تجارت می‌نویسد: در مورد اقاله فرقی بین بایع و مشتری و بین مومن و مسلمان و غیر مومن و مسلمان نیست. النجفی،

غرض از اقاله در اینجا این است که خدایا تو با لطفت با من چنان رفتار کردی که گویی گناهی و خطایی از من سر نزده است و این از الطاف بزرگ تو است که نسبت به بندگان خود معمول می‌داری. اینک ما امیدواریم که خداوند متعال در این ماه آنچه از لغزشها و گناهان از ما سر زده است همه را مورد اقاله و بخشش و مغفرت قرار دهد. اقاله بالاتر از مغفرت است که در بخشهای دیگر آمده است. در مغفرت با فرض وجود گناه خداوند آنرا می‌پوشاند و زیر پوشش عفو قرار می‌دهد اما اقاله بدان معنا است که گویی گناهی سر نزده است چنانکه اقاله در معامله به همین معنا است که گویی خرید و فروشی واقع نشده است.

اقاله با فسخ تفاوت دارد؛ در فسخ آثار معامله تا زمان فسخ متعلق به خریدار و فروشنده است اما در اقاله آثار آن به صاحب اصلی بازمی‌گردد گویی اصلاً معامله‌ای واقع نشده است.

«وَرَحْمَةً قَدْ نَشَرْتَهَا»

خدایا چه بسیار رحمت که آنرا گستردی، رحمتی که هر کس، در هر جا و در هر حال از آن بهره‌مند می‌شود. سفره گسترده‌ای که هر کسی می‌تواند در کنارش بنشیند و از نعمتهایش بهره‌گیرد.

حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) در دعای عرفه بخشی از این نعمت‌ها را شرح می‌دهد:
 ... خدایا از هدایت، از راهنمایی‌ها بگویم که پیش از آن که مرا خلق کنی وسیله هدایت مرا فراهم کردی؟ خدایا از سیر خلقت و پیدایش وجودم بگویم که با رأفت و لطف خودت و با زیبایی صنعت و نعمتهای بی‌شمارت آفرینشم را از منی و آب گندیده‌ای آغاز کردی و در تاریکیهای سه گانه گوشت و خون و پوست در رحم مادر قرارم دادی. من که نمی‌دانستم چه هستم و تنها تو بودی که می‌دانستی من چه می‌شوم و هیچیک از امور مرا در آن هنگام به خودم وانگذازدی. امر من تنها به دست تو و اراده تو بسته شد و پس از مدتها تقدیر و راهنمایی که در رحم مادر کردی مرا به دنیا

الشیخ محمد حسن جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، تحقیق شیخ علی آخوندی دار احیاء التراث العربی، ط ۷، ج ۲۲، ص ۴۵۲، کتاب التجارة فی آداب التجاره، الحر العاملی، محمد بن الحسن، وسایل الشیعه تحقیق الشیخ عبدالرحیم الربانی الشیرازی، بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ط ۱۳۸۲ هـ. ق، ج ۱۲، ص ۲۸۶، کتاب التجارة، باب ۳، باب استحباب اقاله التادم و عدم وجوبها، حدیث ۱، ۲، ۴، ۵.

آوردی و در گاهواره و در کودکی مرا از همه بلاها حفظ کردی و غذای مرا با شیر مادر آماده ساختی و محبت پدر و مادر و دایه‌ها را نسبت به من جلب کردی تا آنها با مهربانی و لطف و محبت‌شان مرا کفالت کنند. خدایا تو مرا از آزار آزار دهندگان و از فزونی و کاستی‌ها حفظ کردی تا سالم و کامل به دنیا پا نهم و بتوانم از زندگی بهره برده و در مسیر کمال قرار گیرم...^۱

«وَ حَلَقَةٍ بِلَاءٍ قَدْ فَكَّتَهَا»

خدایا چه بسا بلاها و گرفتاریهایی که مانند حلقه‌های زنجیر مرا احاطه کرده و دست و پام را بسته بودند، همه را تو باز کردی و مرا نجات دادی. خدایا! وقتی می‌بینم تو این چنین مهربانی، که پیش از اینکه متولد شوم و پیش از اینکه آثار بلاها و لغزشها را درک کنم و پیش از اینکه آثار هم و غم و ناراحتی‌ها را بفهمم تو به لطف و عنایت همه این گرفتاریها را از سر راهم برداشتی، به لطف و رحمت تو امیدوارتر می‌شوم و با این امید در شبهای ماه مبارک رمضان به درگاه تو می‌آیم و تو را سپاس می‌گویم.

جمله پنجم: «الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة ولاولداً و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً».

حمد و سپاس خدایی را که برای خود همسری نگزید و فرزندی انتخاب نکرد و برای او در ملک و سلطنت شریکی نیست و در مالکیش نسبت به عالم وجود همتا و انبازی ندارد. پس او را تکبیر گوی، تکبیری که مناسب با ذات اقدس او باشد.

در این فراز از دعا حمد می‌کنیم خدای را که همسری اتخاذ نکرده، فرزندی برنگزیده و شریک و ولی ندارد و ظاهر آن است هر یک از این صفات سلبیه که در این فراز ذکر شده، منشأ و انگیزه حمد می‌باشد. مفهوم این جمله‌ها این است: چیزی که منشأ کمال و جمال و زیبایی در خداوند متعال است این است که او همسری انتخاب نکرده و نیازی به همسر ندارد و فرزندی برای خود برنگزیده و نیاز به فرزند ندارد و همچنین شریک و ولی و سرپرست ندارد، آن گونه که بت پرستان یا مسیحیان گمان می‌داشتند و برای خداوند زن و فرزند می‌تراشیدند و می‌ساختند و خدای را با خصوصیات و شرایط زندگی خود مقایسه و تشبیه

می‌کردند و آن چه را که برای خود زیبا می‌دیدند و کمال و جمال می‌پنداشتند برای خداوند سبحان نیز تصویر می‌کردند غافل از این که این‌گونه امور برای خداوند نقص است نه کمال. خداوند متعال در آفرینش نیاز به همسر ندارد و در بقاء نیاز به فرزند ندارد. هر چند که این صفات و این خواسته‌ها برای بشر کمال و فضیلت شمرده می‌شود ولی آنچه برای انسان حیواناً کمال و فضیلت شمرده می‌شود در عالم غیب و در عالم ربوبی و در عالم ماوراء ماده فضیلت نیست بلکه دلیل بر کوچکی و نقص است. بشر روی همین تصوراتی که داشته خدای خودش را شبیه خودش محسوس و می‌دیده و ملموس می‌خواسته یعنی شئی که دارای صفات انسانی باشد و از نزدیک بتوان او را درک و لمس کرد. از این رو می‌بینیم در ادوار مختلف، بشر برای خدا اصنام و همانندهایی ساخته و آنها را پرستش می‌کرده است گرچه در ابتدا این بتها را خدای اصلی و واقعی نمی‌پنداشتند ولی با این اشکال و اصنام شبیه‌سازی کرده و او را تنزل دادند که او، موجودی است به این شکل و این قیافه، منتهی در درجه‌ای بسیار بالاتر و برتر ولی خواه ناخواه در محدوده‌ای از این شکل و این قیافه خدا را تصویر می‌کنند تا آنجا که حدیثی در این باره ساخته‌اند که: «ان الله خلق آدم علی صورته» خداوند متعال آدم را به شکل خودش خلق کرد و روی همین گمان معمولاً بت پرستان خدای خود (بتهای خودشان) را شبیه انسانها می‌ساختند و می‌گفتند این بتها شبیه خدای اصلی ما است. من در یکی از بتکده‌های هندوستان دیدم که در و دیوار و سقف غرفه‌ای را آینه کاری کرده بودند و بت زیبایی را در میان آن نهاده بودند که از هر طرف به شکل بی‌نهایت دیده شود و بدینوسیله می‌خواستند احاطه وجودی خدای را نشان دهند. شگفت‌انگیز است از سویی خدای را به شکل انسانی می‌سازند و از سوی دیگر با آینه و تصویر، بی‌نهایت بودنش را نشان می‌دهند. اینها همه ناشی از ضعف درک انسان است.

تاریخ نشان می‌دهد که اصحاب حضرت موسی وقتی دیدند عده‌ای بت می‌پرستند و او را به عنوان تیمن و تبرک لمس می‌کنند و از او حاجت می‌خواهند به موسی گفتند:

... یا موسی اجعل لنا الها کما لهم آلهة...^۱

(بنی اسرائیل) به موسی گفتند تو هم برای ما خدایی قرار ده همانگونه که آنها معبودان (و خدایان)

دارند...

یعنی ای موسی برای ما هم خدایی این‌گونه بساز که او را از نزدیک ببینیم و با او سخن گوئیم و او را لمس کنیم. بی‌تردید اصحاب حضرت موسی می‌دانستند که این بتها خالق زمین و آسمان نیستند چنانکه قرآن می‌فرماید:

وَلئن سألْتهم من خلق السموات والارض ليقولن الله...^۱

هرگاه از آنها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است قطعاً می‌گویند: «الله»

در ابتدا بت پرستان بتها را اشباه و نمادهایی از خداوند می‌پنداشتند (اصنام جمع «صنم» بمعنی شبیه و تمثال است) ولی با گذشت زمان بسیاری از بت پرستان خدا را فراموش کرده و بت‌ها را به عنوان «ارباب» و پروردگار پنداشتند و عملاً به بتها اصالت بخشیدند و تنها آنها را پرستش می‌کردند و از آنها حاجت می‌خواستند و هنگامی که با اعتراض قرآن و پیامبر اسلام ﷺ روبرو شدند که چگونه دست ساخته‌های خود را پروردگار می‌نامید و آنها را عبادت می‌کنید پاسخ می‌دادند: «... هؤلاء شفعاؤنا عندالله...»^۲ «مانعبدهم إلا ليقربونا الى الله زلفى...»^۳ می‌گفتند اینها شفیعان ما نزد خداوند و ما آنها را برای تقرب به خدا پرستش می‌کنیم. خداوند در قرآن این پاسخ را منطقی و معقول نمی‌داند و می‌گوید این شفیعان از کجا و به اذن چه کسی دارای این مقام شدند این‌ها هیچ‌گونه اثری در عالم ندارند تا واسطه در آفرینش باشند و در تشریح الهی نیز چنین مقامی به آنها تفویض نشده است تا مجاز به شفاعت باشند و بتوانند از مردم دستگیری کنند و آنها را باذن الله نجات دهند.

خلاصه بر بت پرستان اشکالهایی وارد است که به هیچوجه قابل اغماض نیست:

الف: در تصور بت پرستان خداوند دارای صور و اشکال گوناگون است و با این خیال و گمان برای او صورتها و بتهایی مشابه می‌ساختند و آن اشباه و صور در اعتقاد آنان نشانه و نمودی از آفریدگار و پروردگار بزرگ بود. آنان در واقع خداوند سبحان را موجودی جسمانی و دارای شکل و صورت و قیافه خاص می‌پنداشتند یعنی خدایی مادی و جسمانی که محضوف به مکان و محصور به زمان است. و بالاخره آفریدگاری مرکب از اشکال و صور و

۱. لقمان، ۲۵.

۲. یونس، ۱۸.

۳. زمر، ۳.

اعضای گوناگون به تناسب آثار و افعال. اما ادیان توحیدی چنین خدایی را سزاوار عبادت نمی‌دانند و معتقدند خدایی که آفریننده جهان هستی و آفریننده زمان و مکان است هرگز به زمان و مکان که مخلوق اویند محدود نیست زیرا او پیش از زمان و مکان بوده و حقیقتی برتر از زمان و مکان و تشبیه و تمثیل است و به فرض محال چنانچه برای او مثالی تصور شود آن مثال نیز بی‌مانند است چنان که می‌فرماید: لیس کمثله شیء.^۱

ب: اشکال دیگری که در بت پرستی وجود دارد این است که بت پرستان بت‌ها را به عنوان شفیع و واسطه نزد خدا قرار می‌دهند و به تعبیر قرآن می‌گویند: مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى^۲ پرستش نمی‌کنیم بت‌ها را جز برای آنکه آنها ما را بخدا نزدیک کنند و نیز می‌فرماید: ام اتخذوا من دون الله شفعاء قل اولوكانوا لا يملكون شيئاً ولا يعقلون^۳ آنها جز خدا را شفیعان خود برگزیدند، به آنها بگو آیا اگر آنها مالک چیزی نبوده و از عقل و خرد بی‌بهره باشند باز هم از آنها شفاعت می‌خواهید.

و اینها نامهایی بود که از پیش خود بر روی بتها گذاشته بودند. قرآن می‌فرماید: «قال قد وقع عليكم من ربكم رجس و غضب أتجادلونني في أسماءٍ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ و آبائكم ما نزل الله بها من سلطانٍ فانتظروا إني معكم من المنتظرين»^۴ گفت: به یقین پلیدی و غضب از سوی پروردگار، شما را فرا گرفته، آیا با من در باره نامهایی جدال و گفتگو می‌کنید که شما و پدران تان (بر بتها) نهاده‌اید، در حالی که خداوند هیچ دستوری درباره آنها نازل نکرده است، بنابراین منتظر عذاب الهی باشید که من نیز با شما از منتظرانم.

و نیز می‌فرماید:

۱. این تفسیر گر چه مخالف نظر مشهور مفسران قرآن است که «کاف کمثله» را زائد گرفته‌اند یعنی لیس مثله شیء چیزی مانند او نیست ولی بنا بر ترجمه ما کاف زائده نیست یعنی چیزی همانند مثل او نیست یعنی آنقدر بزرگ است که برای مثل او نیز نمی‌توان ماندی تصور کرد.

۲. زمر، ۳.

۳. زمر، ۴۳.

۴. اعراف، ۷۱.

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ بِهِ مِنْ خَيْرِ دَهْدِ آيَاتِهَا «لات» و «عزی»
و منات الثالثة الاخرى و «منات» که سومین آنها است (دختران خدا هستند)؟ الکم الذکر وله
الانثی^۱ آیا سهم شما پسر و سهم او دختر است؟ (در حالی که به گمان شما دختران کم ارزش تر
از پسرانند) تلک اذا قِسْمَةٌ ضِيزیٰ در این صورت این تقسیمی ناعادلانه است.

و نیز می فرماید:

ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ...^۲ پرستش نمی کنید جز اسماء (بی
سمائی) را که شما و پدرانتان آنرا اختراع کرده و از پیش خود ساخته اید...

و می فرماید:

قال أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ^۳ (ابراهیم) به آنها گفت چرا چیزی را که با دست خود می تراشید، می پرستید.
وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ^۴ و حال آنکه خداوند آفریدگار شما و بتهایتان می باشد.

چرا شما قطعه سنگی را که به دست خود تراشیده اید شفیع و معبود خود قرار می دهید. این
سنگ ها چه امتیازی دارند؟ و این امتیاز را چه کسی به آنها داده است؟ آیا هیچ عاقلی مصنوع
خود را پرستش می کند؟ و در برابر مخلوق خود زانو به زمین می زند؟ آیا معبودهای بی
خاصیتی که هیچ سود و زیانی ندارند سزاوار پرستش هستند؟ چنانکه قرآن می فرماید:

و يعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله^۵

اینها جز خدا چیزهایی را می پرستند که هیچ گونه سود و زیانی ندارند و می گویند اینها شفیعان ما
نزد خدا هستند.

... ما أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنْ

۱. نجم، ۱۹-۲۲.

۲. یوسف، ۴۰.

۳. صافات، ۹۵.

۴. صافات، ۹۶.

۵. یونس، ۱۸.

اکثر الناس لا يعلمون^۱

... و حال آنکه خداوند بر شفاعت آنها دلیلی و برهانی نفرستاده (یعنی اذنی صادر نفرموده) حاکمیت عالم تنها به دست او است (او به مقتضای آفرینش می تواند فرمان دهد و وظایف بندگانش را معین کند) و فرموده است که جز او را نپرستید این است آن دین پایدار و درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند.

خداوند می فرماید: اینها اسمها و نامهایی است که خودتان روی بتها گذاشته اید. یکی را خدای باران و دیگری را خدای دریا و بالاخره این نامها که هر کدام نشانگر آثار بخصوصی برای هر یک از بتها است، چیزهایی است که از پیش خود ساخته و بافته اید و خداوند در عالم تکوین چنین تأثیر و تأثیری را اجازه نداده است که بتها کارگشا باشند و شما بدون دلیل چنین آثاری را برای خدایانتان باور دارید و با خیالهای واهی و تقلید کورکورانه برای آنها جایگاهی رفیع در نزد خداوند سبحان تصور کرده اید و با این اعتقادات بی اساس از آنها حاجت می خواهید و شفاعت می طلبید.

ج: قرآن مجید با این اندیشه که «خدای را در چارچوبی محدود و محصور کردن و دست او را بستن» به شدت به چالش برخاسته و چنین خدایی را سزاوار عبادت و پرستش نمی داند. اعتقاد به چنین خدا، افزون بر اینکه برخلاف حقیقت و منطق است، دایره مسؤولیت و کوشش انسان را تنگ می کند و او را از پرواز و تعالی باز می دارد و به عالم ماده و مدت و اسفل سافلین تنزل می دهد. خدایی که در آسمان است و در زمین نیست و بر عکس اگر در زمین باشد در آسمان نیست با خدایی که در همه جا حاضر و ناظر است و به تمام اسرار و آشکار و نهان آگاه است بسیار تفاوت دارد. پروردگاری که غنی بالذات است و به هیچ کس نیازی ندارد و همه چیز و همه کس به او نیازمندند و حاجتشان را به پیشگاهش می برند با خدایی که او را با شریک و انباز و زن و فرزند دمساز می دانند و زن و فرزند را به پشتیبانی و یاری او می آورند خیلی فاصله دارد.

قرآن با هرگونه شرک حتی با نامها و نسبتها و اوصافی که کمترین شائبه شرک در آن احساس شود شدیداً مخالف است و به عنوان الحاد و کفر با آن برخورد می کند و می فرماید:

... وَ ذُرُوالَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ...^۱ آنان را که در انتخاب نام برای خدا الحاد و کفر می‌ورزند، رها کنید (یعنی آنها را به رسمیت نشناسید و به آنها احترام نگذارید) و به همین دلیل اجازه نمی‌دهد که به پیامبر اولوالعزم و بزرگواری مانند عیسی بن مریم، ابن الله (پسر خدا) بگویند.

قرآن می‌فرماید:

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ الْإِلَهَ إِلَّا الْحَقُّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهَوْا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا^۲

ای اهل کتاب! در دین خود غلو (و زیاده‌روی) نکنید و درباره‌ی خدا جز حق نگویید. مسیح عیسی بن مریم تنها پیامبر او و کلمه او است که او را به مریم القا نمود و روحی (شایسته) از سوی او بود، بنابراین به خدا و پیامبران او ایمان آورید و خدا را سه گانه نشمارید سزاوار است که (از این سخن) خودداری کنید. خدا تنها معبود یگانه است و منزّه است از اینکه فرزندی داشته باشد (بلکه) آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است متعلق به او است و او برای تدبیر و سرپرستی عالم کافی است و نیازی به فرزند ندارد.

پس عیسی پسر خدا نیست. نصاری می‌گویند ما اگر خدا را پدر و عیسی بن مریم را پسر او می‌خوانیم مقصود آن نیست که او را پدری مانند سایر پدرها و عیسی را هم پسر می‌مانند سایر پسرها بدانیم بلکه این لقب تشریفاتی است که لطف خاص خدا را به بنده‌اش عیسی نشان می‌دهد و به تقرّب و تقدس او نزد خداوند دلالت دارد و به عبارت دیگر چون او بدون پدر و تنها با اراده‌ی پروردگار و کلام او به دنیا آمده است پس خداوند بمنزله‌ی پدر و او بمنزله‌ی پسر خدا می‌باشد. قرآن کریم این تحلیل و تمثیل را نیز شدیداً رد می‌کند و می‌گوید شما حق ندارید به منظور تکریم و تعظیم عیسی خداوند متعال را تحقیر کنید و او را تا سطح یک بنده و مخلوق پایین بیاورید. پس بگویید عیسی بنده‌ی برگزیده‌ی خدا و پیامبر او است که از جانب خدا کتاب آورده است.

۱. اعراف، ۱۸۰.

۲. نساء، ۱۷۱.

قال انى عبدالله اتانى الكتاب و جعلنى نبياً...^١ من بنده خدايم که به من کتاب (آسمانى) داده و مرا پيامبر قرار داده است.

حضرت مسيح هرگز از بندگى خداوند اِبا نداشته و ندارد چنانکه مى فرمايد: لن يستنكف المسيح ان يكون عبداً لله...^٢ مسيح هرگز از بندگى خدا استنكاف ندارد و اين مسأله (توحيد خالص) به اندازه‌اى در اسلام اهميت دارد که افزون بر آیاتى که در جاى جاى قرآن تکرار شده است سوره‌اى به عنوان اخلاص و توحيد اختصاص یافته که به قرائت آن در نمازها تأکيد شده و ثواب خواندن آن به اندازه ثواب قرآن مجيد است و کمتر مسلمانى است که آن را حفظ نداشته باشد و اين بخش از دعای افتتاح^٣ (الحمد لله الذی لم يتخذ صاحبة ولاولداً...) به سوره توحيد اشاره دارد. اين تنزيه و تقدیس نسبت به خداوند در قرآن مجيد سبب شده که پاپ اعظم در کتابى خداى قرآن را دور از دسترسى بندگان یافته است. جناب پاپ گفته است که انسان نمى تواند با خداى قرآن ارتباط نزديک داشته باشد اما خداى مسيحيت که در عيسى مسيح ظهور و تجلى دارد در دسترس همگانست و به همه نزديک است. خوب بود عالى جناب پاپ اعظم به آیات قرآن يعنى آیاتى که در ارتباط با خدا سخن مى گوید امعان بيشترى مبذول مى داشتند. خداى قرآن در عين حال که از تجسم و حلول در اجسام دور و از زمان و مکان منزّه و مبرّى است لکن در همه جا حاضر و با همه کس همراهست و حتى از رگ گردن به انسانها نزديکتر است. چنانکه قرآن مى فرمايد:

و نحن أقربُ اليه من حبل الوريد^٣

و ما به او از رگ گردن نزديک تریم.

و مى فرمايد:

هو معكم أينما كنتم^٤ در هر جا باشید او با شما است.

١. مريم، ٣٠.

٢. نساء، ١٧٢.

٣. ق، ١٦.

٤. حدید، ٤.

...فاینما تُولُوا فَتَمَّ وَجْهَ اللَّهِ...^۱ به هر جا روی کنید روی خدا همانجا است.

خدایی که صدای همه را می شنود و پاسخ می گوید:

وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...^۲

خدای انجیل در آسمان است و به پدر آسمانی خوانده می شود ولی خدای قرآن، خدای آسمان و زمین است.

و هو الذي في السماء اله و في الارض اله...^۳

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...^۴

تمام آسمانها و زمین و عرش و فرش همه کرسی او و تحت فرمان اوست.

او در مکان خاصی محصور نیست و به زمان خاصی تعلق ندارد و در همه جا حاضر و ناظر

است و هیچ جا از حضور و ظهور وی خالی نیست و رحمت او در همه جا و بر همه چیز فراگیر است که می فرماید:

... وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ...^۵ رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

البته او نسبت به نیکوکاران نزدیکتر و مهربانتر است که:

...إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ^۶

او در عین حضور و ظهور تام، نه جسم است و نه در چیزی و جسمی حلول دارد.

امیرالمؤمنین (عَلَيْهِ السَّلَامُ) در وصفش می گوید:

هو داخل في الأشياء على غير ممازجة خارج منها على غير مبانية^۷

۱. بقره، ۱۱۵.

۲. بقره، ۱۸۶.

۳. زخرف، ۸۴.

۴. بقره، ۲۵۵.

۵. اعراف، ۱۵۶.

۶. اعراف، ۵۶.

۷. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۲۷، مؤسسة الوفاء بیروت، لبنان.

در همه چیز هست ولی با هیچ چیز آبیخته نیست و از همه بیرون است ولی از آنها فاصله و دوری ندارد.

نکته ضروری

در اینجا باید به این نکته توجه کرد که انسانها معمولاً نیازهای روزانه خود را با اعضاء و جوارح و ابزار و وسائلی که خداوند در اختیارشان قرار داده برمی آورند و زندگی را با این وسائل به پیش می برند و در نتیجه برخی گمان دارند که کمال هر چیزی به داشتن این ابزار و اعضاء و وسایل است و فقدان آن دلیل بر نقص و کمبود می باشد و این وسائل گاهی از درون و گاهی از بیرون ما را یاری می دهند. اعضاء و جوارح و جوانح ما و اشیائی که در پیرامون ما وجود دارند که خداوند آنها را برای ما آفریده و مسخر کرده است از جمله زن و فرزند تمام اینها برای بعضی از انسانها منشأ اشتباه شده که اینها همه منشأ جمال و کمالند پس چرا خداوند فاقد آنها باشد خدایی که می فرماید:

و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون^۱ و از نشانه های او اینکه همسرانی از جنس خودتان برای شما آفریده تا در کنار آنها آرامش یابید و در میان شما زن و مرد مودت و رحمت قرار داده برآستی در آن نشانه هایی است برای مردمی که تفکر کنند و بیندیشند.

برخی از نابخردان می پرسند خدایی که برای انسان همسر و جفت آفریده و آن را از آیات و نشانه های آفرینش خود معرفی کرده است چرا برای خود همسری انتخاب نکرده است تا از تنهایی رهایی یابد و به وسیله او دارای فرزندانی شود. از سوی دیگر خدایی که حواس پنجگانه را به ما ارزانی داشته تا ما بتوانیم با بیرون از خود ارتباط برقرار کنیم چگونه خود از این حواس محروم باشد یا خدایی که نیروی تفکر و تعقل و تخیل و امثال آن را به ما عنایت فرموده و ما را در مسیر تکامل قرار داده چرا خود فاقد این نیروها باشد. انسان با این تفسیر و تحلیل نتیجه می گیرد که خداوند به تناسب حتماً از این مزایا و ابزار و ادوات برخوردار است زیرا فقدان آن موجب نقص می باشد.

اشتباه بشر

ولی اشتباه بشر در اینجا است که ابزار و آلاتی را که در واقع نشانگر ضعف و نیاز انسان است دلیل بر قدرت و کمال مطلق او گرفته است اگر انسان می‌توانست بدون این ابزار و بدون این حواس با همه جا و همه چیز ارتباط برقرار کند و در همه جا حضور داشته باشد و همه چیز را بفهمد و درک کند قطعاً دارای کمال برتر و قدرت بیشتر بود. نیاز انسان به ابزار و آلات نشانه آن است که قدرت انسان محدود است و ناگزیر است از چیزهای دیگر غیر از خود و ذات خود کمک بگیرد و استمداد بطلبد برای مثال چنانچه ما بدون وجود چشم و بدون نیاز به محاذات با شیء مرئی و انعکاس نور از آن به شبکیه می‌توانستیم اشیاء را بینیم قطعاً دارای قوه بینایی بیشتری بودیم زیرا این ابزار و این شرایط انسان را در دیدن محدود می‌کند زیرا آنچه در کانون عدسی منعکس می‌شود به عنوان یک عکس در قوه بینایی و در اعصاب بینایی بازتاب پیدا کرده آنگاه این بازتابها از راه اعصاب و قوه بینایی به مغز انسان می‌رسد آن وقت بینایی محقق می‌شود. پس دیدن تنها انکسار نور و تشکیل صورت در کانون عدسی نیست که ما آن را به عنوان دیدن تلقی کنیم. دیدن در واقع درک خاصی است که به قوه بینایی مرتبط است. دیدن یافتن شیئی دیدنی در درون و در باطن و در روح و روان انسان است و سایر احساسات هم نیز به همین گونه است. پس همه این وسائل، وسیله انعکاس آن ملموسات و محسوسات به درون است و آن چیزی که درک و فهمیدن است احساسی است که در درون و روان و در مغز انسان به وجود می‌آید. به عبارت دیگر اگر انسان در عین حال که در خانه‌ی خود نشسته، در خیابان و در محل کار و در اجتماعات حضور داشته باشد و آنچه در آنجا می‌گذرد ببیند و بفهمد آیا چنین انسانی کاملتر است یا آنکه بدون حضور فیزیکی نمی‌تواند آن صحنه‌ها را ببیند؟ بدون شک کسی که بدون این ابزار و آلات دارای حضور و درک و احساس باشد و پشت پرده را ببیند کاملتر است از آنکه بدون حضور جسمانی احساس و درک ندارد. همچنین اگر انسان بدون زن و فرزند بتواند آنچه را که زن و فرزند برای او انجام می‌دهد خودش ذاتاً انجام دهد آیا داشتن زن و فرزند برای او کمال است؟ بدون تردید، نه. پس اگر کسی بتواند بدون وسائل و اسباب عادی و با اراده خود اشیایی را به وجود آورد بدون تردید قوی‌تر و کاملتر است از انسانی که در کارهایش نیازمند به وسیله و ابزار است.

کمال مطلق

قرآن مجید خداوند سبحان را غنی مطلق و دیگران را فقیران الی الله معرفی می کند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^۱

ای مردم! شما (همگی) نیازمندان به خداید، تنها خداوند است که بی نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.

شما در زیر سایه لطف او و در پرتو انوار او و افاضات او به جایی خواهید رسید ولی او به تنهایی وجود کامل و هستی و کمال مطلق است. او خدا است یعنی در وجود و بقاء به هیچ کس و هیچ چیز وابسته نیست. او بر هر چیز میسر است و همه را می بیند.

لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ^۲

دیده‌ها به او نمی‌رسند ولی او دیده‌ها را درک می‌کند و او بخشنده (انواع نعمتها و باخبر از ریزه کاریها) و آگاه (از همه چیز) است.

توحید کامل آنست که علاوه بر صفات کمال او را از تمام عوارض و آثار امکان و از شوائب عیب و نقصان منزّه بدانیم یعنی افزون بر حمد او را تسبیح گوئیم. از این رو در بیشتر دعاها حمد خدا با تسبیح همراهست و ما در اینجا خدا را با تسبیح حمد می‌کنیم یعنی با زبان تسبیح، خدا را حمد کرده و می‌گوئیم: الحمد لله الذي لم يتخذ صاحبة ولا ولداً. خدایا ما تو را حمد می‌گوئیم که از داشتن صاحب و زن و فرزند منزّه‌ای. در این فراز با صفت سلبی «لم يتخذ» خدا را تسبیح می‌گوئیم و سپاس می‌گذاریم یعنی همانگونه که خدا را با صفات کمال (صفات ثبوتیه) حمد می‌کنیم و سپاس می‌گوئیم با تنزیه و تقدیس از صفات سلبیه نیز او را حمد می‌کنیم در واقع وقتی می‌گوئیم خدا همسر و فرزندی ندارد یعنی خدایی نیاز است و برتر از آن است که به أعوان و انصار و ابزار و وسائل نیازی داشته باشد «ولم یکن له شریک فی الملک» مالکیت و ملک مخصوص به او است و او را در سلطنت و مالکیت شریک و همتایی نیست. البته مالکیت او نسبت به عالم هستی مالکیت حقیقی است. یعنی مالکیت ثابت، واقعی،

۱. فاطر، ۱۵.

۲. انعام، ۱۰۳.

غیر متغیر و غیر متأثر از قراردادهای اجتماعی و مردمی است.

اقسام مالکیت

مالکیت بر دو قسم است:

۱- حقیقی ۲- اعتباری.

مالکیت حقیقی آنستکه مالک، خالق و آفریننده مملوک باشد و مملوک در تمام وجود (از حدوث و بقاء) وابسته به مالک باشد چنین مالکیتی امری حقیقی و تکوینی است که از نوعی ارتباط واقعی میان مالک و مملوک نشأت می‌گیرد که قابل نقل و انتقال نمی‌باشد برخلاف مالکیت اعتباری که امری وضعی و قراردادی است که در روابط اجتماعی به تناسب اوضاع و احوال و نیازهای اجتماعی توسط عرف عقلاء یا قانون‌گذاران اعتبار می‌شود. چنین مالکیتی قابل نقل و انتقال و توارث است و گستره آن وابسته به اعتبار قانون‌گذار است و در نظام اقتصادی اسلام، مالکیت اعتباری (شخصی و عمومی) با شرایط و حدودی مورد تأیید واقع شده است و اما مالکیت حقیقی چنانکه اشاره شد منبث از نوعی ارتباط «علّی و معلولی» میان مالک و مملوک می‌باشد و منحصر به ذات اقدس الهی است و به قانون و قرارداد نیاز ندارد و مالکیت‌های دیگر عَرَضی و در طول مالکیت او است و با اجازه او مشروعیت می‌یابد. در مالکیت‌های طولی گرچه مصادیقی از نوع غیر اعتباری نیز دیده می‌شود ولی آنها نیز مالکیتی تفویضی و تسخیری می‌باشد که با تملیک و اذن الهی اعتبار دارد برای مثال مالکیت انسان نسبت به اعضاء و جوارح و مدرکات و علوم حضوری و خاطرات ذهنی وی که اینها جزء وجود انسان است و با انسان ارتباط طبیعی و ارگانیک دارد و قراردادهای اجتماعی نفیاً و اثباتاً در آن تأثیری ندارد یعنی کسی نمی‌تواند اعضاء و جوارح دیگری را از او جدا کرده و مالک آن شود. هر کس مالک خویش و اعضاء و جوارح خویش است و به همین اعتبار محصولی که در اثر فعالیت فکر و اندیشه و اعضاء و جوارح انسان به دست آید بالطبع مال او است و دیگران را در آن حقی نیست (و از این رو در اسلام، کار مهمترین عامل برای مالکیت در روابط اجتماعی بشمار می‌آید). پس اگر بلا تشبیه ما بخواهیم مالکیت حقیقی خداوند را نسبت به عالم خلقت تبیین و تقریب کنیم می‌توانیم آنرا به صورتها و خاطرت ذهنی خود تشبیه نماییم یعنی همان‌گونه که تمام آن صورت‌های ذهنیه مملوک و مخلوق ما است و قراردادی

برای مالکیت و ارتباط طبیعی بین ما و آن صورتها وجود ندارد. مالکیت خداوند نسبت به عالم هستی به مراتب بالاتر و کامل تر از مالکیت ما نسبت به اعضا و جوارح و خاطرات ذهنی ما است زیرا خداوند آفریننده همه چیز است و هستی هر چیز از ذات اقدس او نشأت گرفته و به اراده او پدید آمده و در پرتو وجودش ماندگار است. مالکیت او ذاتی و مالکیت دیگران ظنی و تسخیری است.

«و لم یکن له ولی من الذل»

برای خدا ولی و سرپرستی نیست، کلمه «ذل» در برابر «عزّ» است که از توانایی نشأت می گیرد. ذل از ذلت به معنای زبونی و ناتوانی است. کسی که نتواند امور خود را اداره کند و کارهای خود را به سرانجام برساند، ذلیل است یعنی کمبود دارد و به تنهایی عاجز است. برای چنین کسی مانند اطفال و صغار و سفهاء و مجانین باید ولی و سرپرستی انتخاب کند که به دنبال کار آنها باشد و به کارشان رسیدگی کند و مصالح و منافع آنها را حفظ نماید و بالاخره در جمیع شؤون آنها دخالت کند تا اینکه به حدّ رشد برسند. چنین شخصی ولی و قیم صغار و سفهاء است.

اگر کسی به مرحله ای از رشد و یا توان رسیده باشد که بتواند از منافع خود دفاع کند چنین کسی نیازی به ولی و سرپرست ندارد و دخالت دیگران در شؤون زندگی او جایز نیست. از این رو برای کودکان تا زمانی که به حد بلوغ و رشد نرسیده اند سرپرستی معین می شود و همین که به حد بلوغ و رشد رسیدند شرع مقدس اجازه نمی دهد که ولی در شؤون آنها دخالتی داشته باشد مگر اینکه خودشان بخواهند.

خداوند متعال در اداره عالم آفرینش و آفریده های خویش نیازی به کمک ندارد. او خود عالم و حکیم و عزیز و توانا است و مدبّر همه امور است. همه تواناییها و عزتها و حکمتها را او آفریده و ولایت تمام والیان و حاکمان بایستی به اذن او و تنفیذ او باشد و اگر او امضا نکند، هیچ ولیّ حق ولایت بر دیگران را ندارد و اگر در جامعه ای ولی و امیری تعیین می کنند برای آن است که جامعه به عنوان جمعی وابسته و متشکل نمی تواند بدون رهبری، شؤون اجتماعی خود را اداره کند و در برابر دشمنان خود به دفاع برخیزد و این امری است که طبیعت اجتماع آنها اقتضا دارد و در تمام اعصار و امصار به صورتهای گوناگون بروز و ظهور داشته است و

هیچ ملتی بدون حاکم و رئیس نبوده و نمی تواند باشد از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر شعار خوارج آنجا که می گفتند: «... لا حُكْمَ الا لِلّٰهِ...» فرمانی جز فرمان خداوند نیست، فرمود: کَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ، نَعَمْ اِنَّهٗ لَا حُكْمَ الا لِلّٰهِ و لَكِنْ هُوَ لَا يَسْقُوْنُ لَا اِمْرَةَ الا لِلّٰهِ و اِنَّهٗ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ اَمِيْرٍ بَرٍّ اَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِيْ اِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ و يَسْتَمْتَعُ فِيْهَا الْكَافِرُ و يُبَلِّغُ اللّٰهُ فِيْهَا الْاَجَلَ و يُجْمَعُ بِهِ الْفِيءُ و يُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ و تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ و يُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِيْفِ مِنَ الْقَوِيِّ حَتّٰى يَسْتَرِيْحَ بَرٌّ و يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ

و فی روایة اخرى انه علیه السلام لَمَّا سَمِعَ تَحْكِيْمَهُمْ قَالَ: حُكْمُ اللّٰهِ اَنْتَظِرُ فِيْكُمْ و قَالَ: اَمَّا الْاِمْرَةُ الْبِرَّةُ فَيَعْمَلُ فِيْهَا التَّقِيُّ و اَمَّا الْاِمْرَةُ الْفَاجِرَةُ فَيَتَمَتَّعُ فِيْهَا الشَّقِيُّ اِلٰى اَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُّهٗ و تُذْرِكُهُ مَنِيَّتُهُ. ^۱ سخن حقی است که از آن اراده باطل شده! آری درست است که فرمانی جز فرمان خدا نیست ولی اینها می گویند زمامداری جز خدا نیست در حالی که مردم به زمامداری نیکوکار یا بدکار نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومتش به وظایف خویش عمل کنند و کافران هم بهره مند شوند و مردم در دوران حکومتش به زندگی سامان بخشند و به وسیله او اموال عمومی (بیت المال) جمع آوری شود و به کمک او با دشمنان پیکار کنند و راهها امن و امان و حق ضعیفان از نیرومندان بازپس گیرند و نیکوکاران در رفاه و از شرّ بدکاران و بداندیشان در امان باشند. اینان به اشتباه حکم را به جای حاکم و امر را به جای امیر می نشانند!

در روایت دیگر آمده است: امام علیه السلام چون سخن خوارج را که می گفتند فرمانی جز فرمان خدا نیست شنید فرمود: منتظر حکم خدا دربارهی شما هستم! و نیز فرمود: اما در زمان حکومت پاکان، پرهیزکاران به خوبی انجام وظیفه می کنند ولی در حکومت ناهلان، مردم ناصالح و بی ایمان از آن بهره مند می شوند تا مدتش بسر آید و مرگش فرارسد.

۱. نهج البلاغه صبحی الصالح، ص ۸۲، خطبه ۴۰. خوارج مانند مارکسیستهای دو آتشه زمان ما منکر حکومت و دولت بودند و در این انکار به کلام خدا «لا حکم الا لله» تمسک می جستند و بدون تأمل در بازتابهای اجتماعی آن شعار خود را تکرار می کردند و حاضر نبودند توضیح و تفسیر حضرت امیر را بشنوند چنان که امروز به نام مردم سالاری رهبری و حاکمیت دین را زیر سؤال می برند آن روز به نام خدا حاکمیت علی را انکار کردند و امروز به نام مردم همین کار را می کنند.

بی تردید حکم و قانون از خدا است که حاکم بر نفوس و اموال و سرنوشت مردم است ولی خدا مجری احکام نمی باشد. پس باید امیری در میان مردم باشد که قوانین و مقررات اجتماعی را که ملاک حکم و حکومت است پیاده کند و ضامن اجرای احکام الهی باشد زیرا جامعه بدون حاکمیت و رهبری مقتدر نمی تواند امور اجتماعی را سامان بدهد و بدون مرکزیت جمعی به هرج و مرج دچار می شود و به قول معروف اداره جامعه عقل جمعی می خواهد و فرد فرد جامعه از این لحاظ صغیر است و به ولی و رهبر نیازمند است که با الهام از شرع و رایزنی با عقلاء و نخبگان برگزیده، امور را حل و فصل نماید. پس انتخاب ولی و سرپرست در جایی متصور است که کمبود و نقصی در اداره امور وجود داشته باشد و درباره خداوند سبحان نیاز و کمبود، مفهوم و مصداق ندارد. خداوند کمبودی ندارد تا نیاز به ولی داشته باشد که آن ولی به کارهای خدا برسد و شؤون وی را اداره کند اگر چنین باشد او خدا نیست و ولی که بالای سر او قرار دارد سزاوار خدایی می باشد. خداوند آن کسی است که خالق همه اولیاء و ولایتها و امضاء کننده و اجازه دهنده تمام ولایتها است چنین کسی نیاز به مقام ولایت و ولی ندارد. اینک این سؤال مطرح می شود که اصطلاح «ولی الله و اولیاء الله» به چه معنا است؟ یعنی اگر خداوند ولی ندارد پس «ولی الله» یعنی چه؟ پاسخ آنست که ولی دو معنا دارد. یکی اینکه ولی در اینجا به معنای اسم مفعول (مولی علیه) باشد یعنی کسانی که ولایت خدا را بر خود پذیرفته اند. معنای دیگر این است که اینها دوست خدایند و به دوستی و ولایت خدا مفتخرند. در هر دو معنا ولایتی بر خداوند سبحان متصور و منظور نیست که خداوند بالاتر از این است که برای او ولی و سرپرستی باشد و برای رفع این اشتباه در پایان جمله می گوئیم: «و کبره تکبیراً» خدا را تکبیر بگو. در اینجا با اینکه با خدا راز و نیاز می کنیم و حمد او را می گوئیم ناگهان خطاب را متوجه خودمان می کنیم و به خود می گوئیم: ای انسان! تو که آفریده ای این خدای بزرگ هستی خدایی که نه فرزند، نه شریک و نه همتایی دارد و هیچگونه ولایتی بر او حکومت نمی کند خدایی که هیچگونه نیازی ندارد چنین خدای را تکبیر گوی و او را بزرگتر از این تخیلات مادی بدان و بگو الله اکبر کبیراً بگوی الله اکبر، خدا بزرگتر از این است که ما بتوانیم او را به شرح و وصف در آوریم و او را با بندگانش مقایسه کنیم.

جمله ششم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا»

در این جا دوباره سفری از حق به سوی خلق آغاز می کنیم و از مؤثر به آثار بر می گردیم و

دامنه ستایش را از مقام ذات به افعال و آثار معطوف می‌داریم و با دیدی وسیعتر به نعمتهای الهی می‌نگریم یعنی تمام نعمتها و زیباییهای جهان هستی را در برابر خود می‌بینیم آنگاه می‌گوییم پروردگارا تمام ستایشها و محامد از آن تو است چه آن که تمام این خوبیها و زیباییها و نعمتها مال تو و نمودی از آفرینش تو است و تمام حمدها و ستایشها به تو باز می‌گردد.

تذکر چند نکته مفید

۱- در آغاز بحث درباره حمد سخنی داشتیم. در این قسمت تذکر این نکته لازم است که در این بخش از دعا، حمد و ستایش ما در برابر فضائل ساری و نعمتهای خداوند آمده نه در برابر صفات جمال و جلال الهی و چنان که از پیش گفتیم ستایش در برابر نعمتها (فواضل) از مقوله شکر است چنانکه اگر در برابر صفات جلال و جمال و کمال و زیباییهای ذات اقدس الهی واقع شود از مقوله حمد می‌باشد البته حمد، به معنای، عام، مطلق سپاس است که در موارد نعمت در ردیف شکر به‌شمار می‌آید.

۲- شکر حقیقی و کامل آنست که انسان نعمتهای خدا را در راستای هدفهای آفرینش صرف کند و از گناه و اسراف و تبذیر دوری جوید و از مسیر هدف منحرف نشود که شکر واقعی این است. هر چند که با زبان «الحمد لله» یا «شکراً لله» نگوید و به دیگر سخن اگر خدا به انسان زبان داده باید آن را در راه بیان حق و هدایت مردم و تعلیم و تربیت آنان به کار بندد و اگر نعمت بینایی عنایت فرموده که راه از چاه باز شناسد و چیزهای مفید را از اشیاء زیان‌آور جدا کند و غافلان را آگاه سازد و آنچه را که خدا حلال کرده ببیند و از آنچه خدا حرام کرده چشم‌پوشی کند. با نعمت گوش سخن حق و آواز حلال را بشنود و از آواز حرام و گفتار ناصواب مانند تهمت و غیبت و دروغ و باطل و هرزه‌گویی پرهیز کند. اگر خداوند جوانی، قدرت، شخصیت، عزت و علم و شعور به انسان مرحمت کرده است قدر این نعمت‌ها را بداند و آنها را در راه عبادت و خدمت به بندگان خدا به کار گیرد که در اثر شکر، نعمت افزون گردد چنان که کفر و ناسپاسی نعمت را زوال آورد می‌فرماید:

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِن شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِن كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ^۱

به یاد آورید گاهی را که پروردگارتان اعلام داشت: اگر شکرگزار باشید (نعمت خود را) بر شما خواهیم افزود و اگر ناسپاسی کنید کیفر من سخت و شدید است.

۳- شکر نعمت آنست که خدمات و زحمات و نعمتهای بندگان خدا را نسبت به خود فراموش نکنیم. هر چند همه نعمتها از آن او است ولی می دانیم که خداوند به وسیله بندگان و اولیاء و مخلوقاتش نسبت به ما نعمتهایی افاضه کرده و بندگان خوب خدا نعمت های او را در مسیر سعادت ما مصرف می کنند و برای بقاء و کمال ما خدماتی را ارائه می دهند که اگر ما از آنها تشکر نکنیم در واقع از خدا تشکر نکرده ایم. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام فرمود:

مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْمُنْعَمَ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ^۱

کسی که سپاس گذار نعمتهای بندگان خدا نباشد خداوند عزوجل را ناسپاسی کرده است.

پس بایستی سپاس گذار و قدردان زحمات و خدمات همه ولی نعمتانمان باشیم از انبیاء و اولیاء گرفته تا پدر، مادر، مربیان و استادان و آنها که خدمتگزار نظام اسلامی بوده و هستند و پاسداران و مرزداران و کسانی که حافظ امنیت و استقلال کشورند و آنان که مال و جان خود را در راه استقلال و امنیت و عظمت و عزت و سعادت ما فدا کرده و می کنند.

پروردگارا، عزت دنیا و آخرت به آنها عنایت فرما و به ما توفیق قدردانی و پشتیبانی مرحمت کن و راهشان را پر رهرو مدار. آمین یا رب العالمین.

جمله هفتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ وَلَا مُنَازِعَ لَهُ فِي أَمْرِهِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ فِي خَلْقِهِ وَلَا شَبِيهَ لَهُ فِي عَظَمَتِهِ...»

انواع حمد و ستایش در دعای افتتاح

در این دعا که با حمد و ثناء خداوند آغاز می شود در ۱۷ مورد کلمه الحمد لله تکرار می شود در این موارد گاهی ستایش و شکرگزاری از نعمت های خداوند متعال و گاهی ستایش از

۱. الشيخ الصدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، عیون اخبار الرضا با مقدمه سید محمد مهدی سید حسن خراسان، منشورات المطبعة الحیدریه، نجف ۱۳۹۰ هـ . ۱۹۷۰ م، ج ۲، ص ۲۳، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۴.

صفات کمال و جمال اوست هر چند که آن صفات، به ذات اقدس او اختصاص داشته و دیگران را از آن بهره نیست برای مثال: در این فراز: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وِلْدًا...» ما حمد می‌کنیم خدایی را که همسر و فرزندی انتخاب نکرده و برای او هم‌تا و انبازی در ملک و حکومتش نیست و نیازی به ولی و سرپرست ندارد. این‌گونه حمد از نوع حمد خاص و ستایش خاص است ولی پس از آن می‌گوییم: الْحَمْدُ لِلَّهِ بِجَمِيعِ مَحَامِدِهِ كُلِّهَا عَلَى جَمِيعِ نِعَمِهِ كُلِّهَا. این حمد از نوع شکرگزاری در برابر نعمتهای خداوند است. سپس می‌گوییم: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ... حمد خدایی راست که در حکومتش منازع و مزاحمی ندارد یعنی کسی را نشاید که با فرمان و تدبیرش درافتد و او را نافرمانی کند و یا در جایگاه او قرار گرفته و در تدبیر عالم با او درگیر شود و اراده‌اش را بی‌اثر کند.^۱

در این بخش و فراز بعدی «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا شَرِيكَ لَهُ فِي خَلْقِهِ...» حمد و ستایش در ارتباط با صفات جلال و کمال او است که او برتر از همه چیز است و برای او شریک و مانندی نیست و در بخش بعدی که می‌گوییم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أُمْرَةٌ وَ حَمْدُهُ».

حمد به معنای شکر است (و توضیح آن در آینده خواهد آمد). خلاصه آن که در این دعا دو‌گونه ستایش وجود دارد: ستایشی با زبان حمد و ثناء که خود به حمد و شکر تقسیم می‌شود و ستایشی بالحن تقدیس و تنزیه و با آهنگ تسبیح. فرق میان حمد و تسبیح آن است که حمد، ذکر فضائل و ستایش از کمال و جمال محمود و ممدوح است و تسبیح تنزیه و تقدیس از بدیها و زشتیها و کاستی‌ها است و به عبارت دیگر آهنگ حمد زیبا دیدن و زیبا دانستن و زیبا شمردن است و آوای تسبیح پاک کردن و پاک شمردن از کاستیها است. اینک توضیحی درباره تضاد و تنازع.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا مُضَادَّ لَهُ فِي مُلْكِهِ:

کلمه «مضاد» اسم فاعل از مفاعله از ماده ضدّ است که دارای مفهوم تضایف و تقابل و دلالت بر دوسویه بودن دارد و به عبارت دیگر استعمال کلمه مضاد در جایی درست است که دو شیء یا دو نفر در برابر یکدیگر قرار گیرند و با هم درگیر شوند یعنی هم‌اورد باشند و در

۱. امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه‌ای که به فرزندش می‌نویسد می‌فرماید: ...لا يَضَادُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ (نهج البلاغه صبحی الصالح، ص ۳۹۶، نامه ۳۱) هیچکس در ملک و مملکتش قادر به ضدیت با او نیست.

برابر هم صف آرای و پیکار کنند.

اما کلمه ضد از ثلاثی مجرد بیشتر در مواردی استعمال می‌شود که خصومت و دشمنی یک سویه بوده و از سوی دیگر دشمنی و مقاومتی دیده نشود. بنابراین مقصود از نفی «مضاد و منازع» برای خدا آنست که هیچ کس را یارای مقابله با پروردگار نیست که در ملک او دخالت کرده و بر اراده او غالب آید و هر کس هر چه نیرومند باشد و سپاهیان فراوان داشته باشد نمی‌تواند در برابر او صف آرای کند و بر او چیره شود زیرا تمام قدرتها و نیروها از او است و تمام جنود در قبضه قدرت او است پس با کدام نیرو در برابر او هم‌وردی توان داشت و با کدام سپاه در برابر جنود او و در برابر اراده قاهره او می‌توان مقاومت کرد. چگونه ممکن است که دیگران بر فراز عرش تدبیر برآیند و جهان را به میل و اراده خویش اداره کنند گرچه ممکن است افرادی در دنیا در اثر غرور و طغیان ادعای خدایی کنند و مردم را به ستایش و پرستش خویش بخوانند ولی فرق است میان ادعا و حقیقت. چنانکه فرعون خود را پروردگار بزرگ می‌خواند و با پیامبر خدا حضرت موسی علیه السلام در افتاد و بالاخره در دریا غرق شد و به هلاکت رسید.

خداوند متعال داستان او را به تفصیل در قرآن آورده است.

هل اتیک حدیث موسی. اذنادیه ربه بالوادالمقدس طوی. اذهب الی فرعون انه طفی. فقل هل لک الی ان تزکی. واهدیک الی ربک فتخشی. فاریه الآیه الکبری. فکذب و عصی. ثم ادبر یسعی. فحشر فنادی. فقال انا ربکم الاعلی.^۱

آیا داستان موسی تو را آمده است (آیا داستان موسی را شنیده‌ای؟) خداوند به موسی گفت: برو به سوی فرعون که او سرکشی و نافرمانی پیش گرفته است و به او بگو: آیا می‌شود که تو راه پاکی [توحید] برگزینی و من تو را به پروردگارت رهنمون شوم تا از او بیمناک شوی و خشیت آری. آنگاه موسی معجزه بزرگ را به او نشان داد و او در مقام تکذیب برآمد و سرکشی آغاز کرد و از موسی روی به گردانید و با تمام توان علیه او تلاش کرد. او ساحران را گرد آورده و مردم را بخواند و گفت: من پروردگار برترم (بزرگترین خدای شمایم)

خداوند در جای دیگر قضیه فرعون و ادعاهای واهی او را چنین بازگو می‌فرماید: و قال

فرعون یا ایها الملاء ما عَلِمْتُ لکم من إِلِهٍ غَیْرِی فَأَوْقِدْ لِی یا هامان علی الطَّینِ فَاجْعَلْ لِی صَرْحاً
لَعَلِّی أُطَّلِعَ الِی إِلِهٍ مُوسَى وَ إِنِّی لِأُظَنُّهُ مِنَ الْکاذِبِینَ^۱

فرعون گفت: ای بزرگان و ای (درباریان) من جز خود خدایی برای شما نمی‌شناسم. ای هامان (کوره‌ای فراهم کن) و آتشی بر گل بیافروز [و آجرهای محکم بساز] و برای من برجی بلند ترتیب ده تا از خدای موسی خبر گیرم هر چند من گمان دارم که او از دروغگویان است.

و در آیه دیگری می‌خوانیم:

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ یا هامانُ ابنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أُبْلَغُ الِاسْبَابِ اسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلِعَ الِی إِلِهٍ
مُوسَى وَ انِّی لِأُظَنُّهُ کاذِباً...^۲

فرعون گفت: ای هامان! برای من برج بلندی بساز شاید بتوانم به اسباب آسمانها رسیده و بر فراز آن برآیم تا از خدای موسی آگاه شوم، هر چند گمان دارم که او دروغگو می‌باشد...

و نیز می‌فرماید:

وَ قَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ...^۳

فرعون گفت: بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)...

ملاحظه کنید اینها گفتمان کسی است که از روی تکبر و غرور و خود بزرگ بینی سخن می‌گفت و ادعا می‌کرد و خداوند سبحان مراتب غرور و خود بزرگ بینی و آثار مخرب او را چنین توصیف می‌فرماید:

انَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِی الْاَرْضِ وَ جَعَلَ اَهْلَهَا شِیعاً یَسْتَضَعِفُ طائفةً مِنْهُمْ یُدْبِحُ اَبْنائَهُمْ وَ یَسْتَحِی
نِسائَهُمْ انه کان مِنَ الْمَفْسِدِینَ^۴

براستی فرعون به برتری جویی در زمین روی کرد. ساکنان آن را دسته دسته و پراکنده ساخت در حالی که گروهی از مردم (بنی اسرائیل) را به خاک مذلت و خواری می‌نشانند. پسرانشان را سر می‌برید

۱. قصص، ۳۸.

۲. مؤمن (غافر)، ۳۶-۳۷.

۳. مؤمن، ۲۶.

۴. قصص، ۴.

و زنانشان را (برای کنیزی) زنده نگه می داشت. به یقین او از مفسدان و تبهکاران بود.

و نیز می فرماید:

... وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ^۱ ... فرعون فردی برتری جو (و طغیانگر)

در زمین بود و براستی او از اسراف کنندگان است.

ولی آیا فرعون با تمام غرور و تکبر و برتری جویی توانست جریان عالم را به میل و خواست خود قلب کند و تغییر دهد؟ نه چنین است، زیرا کسی را نشاید که در حوزه حکومت و تدبیر و سلطنت الهی به تضاد و تنازع و درگیری برخیزد و بر اراده و خواست او غالب آید و چه کسی می تواند در برابر خدا و لشکریان بی شمار او صف آرای و عرض اندام کند.

... وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ...^۲

... و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی داند...

صف آرای لشکریان خدا و اعلام حضور آنان به عنوان اجراکنندگان تدابیر و فرمانهای الهی نشانی از قدرت گسترده و فراگیر خداوند است که تمام عالم هستی از مُلْک تا ملکوت همه و همه جنود پروردگار و تحت فرمان اویند و نیرویی جز نیروی او وجود ندارد تا در برابر او به گردن کشی و درگیری برخیزد.

خداوند متعال در این باره می فرماید:

وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^۳

لشکریان آسمانها و زمین از آن خدا است و او عزیز و حکیم است.

و نیز می فرماید:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُذْهِبُوا آيْمَانًا مَعَ آيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا^۴

۱. یونس، ۸۳.

۲. مدثر، ۳۱.

۳. فتح، ۷.

۴. فتح، ۴.

اوست که سکینه و آرامش را به دل‌های مؤمنان فرو فرستاد تا بر ایمانشان بیفزاید. لشکرهای آسمانها و زمین از آن خدا است و خداوند دانا و حکیم است.

خدا لشکریانی دارد که از دیده‌ها پنهانند چنانکه می‌فرماید:

لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة و یوم حنین إذ أعجبکم کثرتکم فلم تُغن عنکم شیئاً و ضاقت علیکم الارض بما رَحَبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِینَ. ثم انزل الله سَکِینَتَهُ علی رسولہ و علی المؤمنین و أنزل جنوداً لم تَرَوْهَا و عَذَّبَ الَّذِینَ کَفَرُوا و ذلک جَزَاءُ الْکَافِرِینَ^۱

خداوند شما را در عرصه‌های زیادی یاری کرد (و بر دشمن پیروز شدید) و در روز جنگ حنین (نیز یاری نمود) آنگاه که فزونی افرادتان شما را به اعجاب آورده بود که آن به حالتان سودی نکرد و زمین با آن فراخی بر شما تنگ آمد سپس پشت (به دشمن) کرده و از میدان نبرد گریختید. آنگاه خداوند سکینه و آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان فرو فرستاد و لشکریانی فرستاد که شما ندیدید و کافران را کیفر داد و این است کیفر کافران.^۲

بنا بر این چه کسی می‌تواند در برابر خدا و جنود او هم آورد کند در حالی که جنود مرئی و نامرئی همه سر بر فرمان او دارند چنانکه اصحاب فیل را با لشکری به ظاهر کوچک و ناچیز درهم کوبید یعنی فیلها را با پرنده‌های کوچک و با سنگریزه «سجیل» از کار انداخت. الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل آیا ندیدی پروردگارت با اصحاب فیل (لشکر ابرهه که به قصد نابودی کعبه آمده بودند) چه کرد؟

الم يجعل کیدهم فی تضلیل آیا نقشه آنها را در ضلالت و سرگردانی قرار نداد؟

وارسل علیهم طیراً ابابیل و بر سر آنها پرندگان را گروه گروه فرستاد.

ترمیهم بحجارة من سجیل که با سنگهای کوچکی آنها را هدف قرار می‌دادند.

فجعلهم کعصفٍ ماکول^۳ سرانجام آنها را به صورت کاه خورد شده در آورد.

۱. توبه، ۲۶-۲۵.

۲. در سوره انفال، آیات ۹-۱۲ به نزول این جنود و ارتش نامرئی الهی برای تحکیم و تقویت روحیه مسلمانان اشاره شده است.

۳. سوره فیل.

در روایات اسلامی درباره عظمت و قدرت جنود پروردگار تعبیرات خاصی آمده است که چون با سنجش های بشری و معمولی سازگار نیست شنیدن آن برای ما شگفت انگیز است. در این زمینه از حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه مطالبی آمده است که قابل توجه است. ... ثم فتق ما بین السموات العلی فملاهنَّ أطواراً من ملائکته منهم سجود لایرکعون و رکوعٌ لاینتصبون و صافون لایتزایلون و مسبحون لا یسأمون لایغشاهم نوم العیون ولا سهو العقول ولا فتره الأبدان ولا غفلة النسیان و منهم أمناء علی و خیه و ألسنة الی رُسله و مختلفون بقضائه وأمره و منهم الحفظة لعباده والسدنة لأبواب جنانه و منهم الثابتة فی الأرضین السفلی أقدامهم و المارقة من السماء العلیا أعناقهم و الخارجة من الأقطار ارکانهم و المناسیبة لقوائم العرش أکتافهم...^۱

... آنگاه که آسمانهای بلند مرتبه را از هم باز نمود، و میان آنها را از جمعیت فرشتگان پر کرد. گروهی از آنان همیشه در سجودند و هیچگاه به رکوع نمی روند و گروهی در رکوعند و بر نمی خیزند و گروهی به صف ایستاده و به عبادت مشغولند و از جای خود نمی جنبند، گروهی تسبیح گویند و هیچگاه از تسبیح خسته نمی شوند و خوابشان نمی گیرد و سهو و نسیان بر عقل و خردشان چیره نمی شود. نه اندامشان سست می شود و نه غفلت و فراموشی بر آنان عارض می گردد و گروهی دیگر از فرشتگان امینان وحی اویند و کلام او را به پیامبران می رسانند که پیوسته برای ابلاغ حکم خدا و فرمان او در رفت و آمدند. و جمعی دیگر نگهبانان بندگان خدا و دربانان بهشت برین اند. برخی از آنان در طبقات زیرین زمین پای نهاده و بر بلند آسمان سرفرازند و ارکان وجودشان از اقطار عالم فراتر است و پایه های عرش خدای را بر دوش دارند.

اینک گرچه برخی افراد در اثر قدرت و اختیار گمان دارند که می توانند با خداوند به جنگ و پیکار برخیزند و از او امر او نافرمانی کنند ولی اینها باید بدانند که نمی توانند با اراده الهی و سنن آفرینش از در ستیز برآیند و العیاذ بالله در برابر خدا بایستند و اراده او را بی اثر کنند و سنتهای الهی را از مسیر منحرف کرده یا خشی سازند. آری امکان دارد که در گفتار و رفتار نافرمانی کنند و اوامر تشریحی خدا را نادیده انگارند ولی نمی توانند اوامر تکوینی و اراده ربوبی را به سود خود تغییر دهند و جریان امور را به میل خود بگردانند و برای همیشه

کامروا باشند البته ما می دانیم که بشر مختار و آزاد آفریده شده است ولی اختیار و آزادیش بی اندازه نیست که هر کاری را انجام دهد و بهر چه می خواهد برسد. اختیار و آزادی انسان چهارچوبی دارد که فراتر از آن نمی تواند گام بردارد، چنان که می فرماید:

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتِطْعَتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ.^۱

ای گروه جنس و انس اگر می توانید از اقطار آسمانها و زمین نفوذ کنید و به اسرار نهان آگاه شوید پس آماده نفوذ شوید ولی بدانید که بدون سلطه قاهره و اذن الهی نمی توانید در این حوزه وارد شوید.

بدون تردید هیچ کس نمی تواند اراده و فرمان الهی را از میان بردارد و ارده خویش را جایگزین آن کند بدیهی است که مقصود از تضاد و نزاع در این فراز از دعا تضاد و تنازع تکوینی است نه تشریحی. یعنی هیچ کس نمی تواند در نظام آفرینش دخالت کند و برخلاف اراده کلی و سنن آفرینش جهان را بگرداند.

آری ممکن است ستهای الهی را به خدمت گرفت و سستی را به جنگ سستی دیگر آورد و از این فرایند طبیعی به سود خود بهره برداری کرد چنانکه می توان آب را به جنگ آتش فرستاد و آن را آرام یا خاموش کرد ولی این استمداد و استخدام به اذن او و محدود به اذن و اراده او است یعنی دخالت در سنن هستی در محدوده خواست او امکان دارد و فراتر از آن را امکان ورود نیست پس چگونه ممکن است کسی با ابزار و امکانات خدا داده که هستی آن از خدا و قوانین آن وابسته به اراده او است در برابر خدا بایستد و با او بجنگد.

ما در این بخش از دعا خاضعانه می گوئیم: بار خدایا! تو را سپاس که ما را هدایت کردی و از پرستش بتها و بت نماها که مخلوق تو آند بازداشتی. خدایا ترا سپاس که به لطف تو در برابر این بتها که آفریده تو و ساخته و پرداخته اندیشه و دست بشرند سر تعظیم فرود نیاوردیم و تو را سپاس که در برابر انسانهای طاغی و یاغی، به بندگی و پرستش نایستادیم و عزت و کرامت انسانی را فرو نهادیم و زیر بار استخفاف و استضعاف مستکبران و گردنکشان نرفتیم و از قدرتهای پوشالی و موهوم نهراسیدیم.

بار پروردگارا! با این باور و عقیده در برابر شرک و استکبار جهانی می ایستیم و در برابر

مستکبران و ستمگران تسلیم نمی شویم. خدایا ما را یاری کن و ثابت قدم بدار! آمین.
خدایا ما می دانیم اینان که از سر استکبار و استضعف در صدد تضعیف و تخفیف بندگان تو هستند و شخصیت بندگان را زیر پای خود له می کنند انسانهایی ناتوانند و این ما هستیم که در اثر سستی و ضعف ایمان به آنها اجازه استکبار و استخفاف داده ایم آری سکوت و تسلیم ما، آنها را به علوّ و استکبار و برتری جویی واداشته است.

اگر ما به حقیقت، خدای یکتا را باور کنیم و جز خدا چیزی را موثر ندانیم و همه چیز را در برابر اراده و عظمت و قدرت بی پایان او ناچیز بشماریم، هرگز در برابر بندگان حقیر خدا هر چند دعوی برتری و سروری داشته باشند سر تعظیم فرود نیاوریم و جز او را نپرستیم.
پروردگارا از تو می خواهیم در این ماه مبارک رمضان ماه نور و عبادت و ماه رحمت و مغفرت دلهای ما را به نور عظمت و کبریایت و عزّت و قدرتت و علم و حکمت منورگردانی و آنچه جز تو و محبت تو و خشنودی تو است از دلهای ما بزدایی و ما را به وادی توحید ناب و خالص برسانی تا جز ترا نپرستیم و از هیچ کس جز تو نهراسیم و در راه تو استوار و ثابت قدم باشیم.

جمله هشتم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَاشِي فِي الْخَلْقِ أُمَّةٌ وَحَمْدُهُ»

سپاس خدای را که فرمان او و ستایش او در سراسر عالم هستی ساری و جاری است و هیچ چیز از حوزه اراده و فرمان او بیرون نیست و همه خوبیها و زیباییها از او است.

فاش بودن امر الهی

حمد از آن خدایی است که امر و تدبیرش در تمام خلق شایع و نافذ، و حمد و سپاسش تمام آفریدگان را فرا گرفته است.

فاشی به چیزی گویند که در همه جا آشکار و گسترده باشد بگونه‌ای که همه ببینند و بفهمند و درک کنند. افشاء از باب افعال از همین ماده است افشا کردن یعنی مطلب را بگونه‌ای بیان کنند که همه بفهمند و چیزی پنهان و سرّی باقی نماند. در اینجا می‌گوییم خدایا حمد می‌کنیم ترا که در میان خلق تو، امر و حمد تو به حدّی شایع و ظاهر است که هیچ کس را یارای انکار آن نیست یعنی این از مسائل سرّی نیست که کسی آن را نداند تا نیاز به کشف و اثبات داشته باشد.

به عبارت دیگر این فراز از دعا به توحید افعالی اشاره دارد چنانکه فراز پیشین به توحید ذاتی و صفاتی اشارت داشت. در کتب کلامی و فلسفی متکلمان و فلاسفه الهی توحید را به چهار معنی یا چهار مرتبه تفسیر کرده‌اند.

۱- توحید ذاتی

۲- توحید صفاتی

۳- توحید افعالی

۴- توحید عبادی

توحید ذاتی دو معنی دارد:

الف: بساطت ذات.

ب: یگانه بودن (بی انباز و همانند بودن)

بساطت ذات یعنی آن که خداوند متعال حقیقتی بسیط و مطلق و بی نهایت است بدون آنکه از اجزاء و اعضاء و عناصر گوناگون ترکیب شده باشد. یعنی وحدتش وحدت حقیقی است نه اعتباری مانند ممکنات و مخلوقات که در اعتبار واحدند ولی در واقع از عناصر گوناگون و از وجود و ماهیت ترکیب یافته‌اند. از این رو او را «صمد» و «أحد» گویند «قل هو الله احد، الله الصمد» یعنی او بی نیاز و خالی از ترکیب و فعل و انفعالات عنصری و مادی است و از این رو تولید و توالد و زن و فرزند او را شایسته نیست که «لم یلد و لم یولد» زیرا موجودات همه آفریده اویند نه فرزندان و موالید او، و در مقام ایجاد و ابداع و اعطاء نه از او چیزی کم و نه بر او چیزی افزوده می‌شود.

و اما معنای دوم برای توحید ذاتی: یگانه بودن ذات اقدس خداوند است یعنی او را شریک و همانندی نیست که با او برابر بوده و در تمام جهات با او یکسان باشد چه آنکه برای موجود مطلق و بی نهایت دومی امکان ندارد زیرا بی نهایت مرزی ندارد که موجودی دیگر همانند او و در کنار او و هم مرز او بوده و در عین حال از او ممتاز باشد. بدیهی است که بی نهایت به معنای بی مرز است و فرض مرز برای او به مثابه جمع نقیضین است. بی نهایت محیط بر همه جا و بر همه چیز است و سراسر هستی زیر پوشش اوست و هیچ چیز از حیطة وجود او و اراده و مشیت او بیرون نیست و به هر جا روی بگردانید روی او در آن جا است و همه در محضر او و زیر نظر اویند که فرمود: «اینما تَوَلَّوْا فَنَّمَّ وَجْهُ اللَّهِ»

گر چه سخن از جا و فضا و گنجایش و از این قبیل تعبیرها دربارهٔ موجود بی نهایت نادرست و غیر معقول است لکن ما از باب مثال و تقریب ناچار به این گونه تعبیر متوسل می شویم و اصولاً فرض دو بی نهایت نامعقول و ناممکن است زیرا با فرض بی نهایت نخستین دومی به او منتهی شده و به او محدود می شود و به او پایان می پذیرد در غیر این صورت بی نهایت دوم هیچگونه امتیازی با اولی نخواهد داشت و بدون امتیاز دو تیت، واقعیت و مصداقی ندارد و به عبارت دیگر وجود دو بی نهایت امکان خارجی ندارد زیرا دو بودن بدون وجه امتیاز میان آن دو، واقعیت پیدا نمی کند و با فرض امتیاز، بی انتها بودن از میان می رود زیرا با فرض امتیاز میان دو چیز یکی از آنها چیزی را دارد که دیگری فاقد است و این وجدان و فقدان با بی انتها بودن سازگار نمی باشد زیرا فقدان، دلیل بر کمبود است و کمبود نشانهٔ محدودیت است و بی نهایت کمال مطلق و جمال مطلق است یعنی تمام کمالات ممکن را دارا می باشد و هیچ چیز از او خالی نبوده و او از هیچ چیز تهی نمی باشد. با این فرض در معرفت فلسفی و عقلی تعدد بی نهایت خاستگاه و جایگاه معقول و منطقی ندارد. آری در فنون ریاضی^۱ فرض دو بی نهایت امکان دارد که تفصیل آن را در جای دیگر باید بررسی کرد با این توضیح تا حدودی معنا و مفهوم توحید ذاتی روشن شد. توحید ذاتی یعنی ذاتی که دو برای او متصور نیست یعنی خدا، واحدی است که برای او دومی متصور نیست او احدی الذات و یگانه‌ای ازلی و سرمدی است تنهاست، ولی با همه چیز است، یکتا است ولی همه چیز است و همه وابسته به اویند. او واحد حقیقی است نه عددی که به شمار آید زیرا وحدت عین ذات او و ذاتش عین وحدت است برخلاف واحدهای ریاضی و کمتی که وحدت بر آنها عارضی است از این رو با واحدهای دیگر جمع می شوند و دهگان و عشرات را تشکیل می دهند. این گونه وحدت، فرضی و اعتباری و سیال است و در همهٔ وَحَدَاتٍ متجلی می شود چنانکه دهگان و عشرات و بالاتر از آن نیز اعتباری است که در ریاضیات به کار می آید و خلاصه واحدی که با

۱. که در آن جا بی نهایت به معنای بی پایان نیست بلکه به معنی عدم تحدید به حدّ معین است که این با مفهوم بی نهایت فلسفی تفاوت اساسی دارد. بی نهایت فلسفی بی نهایت واقعی بالفعل است ولی بی نهایت ریاضی بی نهایت ذهنی و عدم اعتبار حدود است. بی نهایت فلسفی «لاحدی» است ولی بی نهایت ریاضی عدم اعتبار حد است و این دو با هم فرق دارد.

واحدهای دیگر جمع می‌شود به شمار می‌آید و قابل جمع و تفریق و تقسیم است این واحدها، واحدهای عددی هستند که در برابر هر یک و با هر یک واحدهای دیگر متصور است و از یک شروع شده تا بی‌نهایت می‌رود. اینها واحدهای عددی و ریاضی هستند که در ریاضیات به کار می‌آیند ولی وحدت حقیقی دو ندارد و با هیچ چیز همسان نیست تا با اجتماع آنها دو و سه و چهار و... تصور شود و فرض دو با عدمش برابر است چنانکه قرآن می‌فرماید:

لو كان فيهما آلهة الاالله لفسدتا فسبحان الله رب العرش عما يصفون^۱

اگر در آسمان و زمین خدایانی جز «الله» بود زمین و آسمان فاسد می‌شد (و نظام جهان بر هم می‌خورد) منزّه است خداوند صاحب عرش از آنچه آنها می‌گویند.

احتمالاً معنای آیه این است که فرض خدایان متعدد، مساوی با عدم همه آنها است زیرا خدا موجودی بی‌نهایت و مطلق است و تعدد در آن راه ندارد چون فرض تعدد به معنای فرض موجودهای محدود و متناهی در کنار هم است و موجود محدود خدا نیست پس فرض تعدد با الوهیت و خدا بودن سازگار نیست با این فرض اگر اینها خدایان باشند زمین و آسمانی باقی نمی‌ماند زیرا اینها خدا نیستند که آفریننده چیزی باشند پس بقاء و استمرار وجود در زمین و آسمان بهترین دلیل بر این است که اینها خدا و پروردگار جهان نیستند و آفریدگار و پروردگار شخص دیگری است که تمام این خدایان فرضی تحت پوشش او و در حیطة قدرت و اراده و مشیّت او موجودند و از خود چیزی ندارند و او به تنهایی آفریننده تمام عالم هستی است و تا او هست و اراده او باقی است زمین و آسمان نیز خواهد بود مگر آنکه او نخواهد. ...مادامت السموات والأرض الا ما شاء ربك...^۲

توحید صفاتی

توحید صفاتی دو معنا دارد:

۱- برخی از متکلمان معتقدند که صفات الهی به طور کلی برمی‌گردد به یک صفت و آن

۱. انبیاء، ۲۲.

۲. هود، ۱۰۷.

صفت قدرت است. اینها در مقام نفی تعدد و تجزیه در ذات الهی تمام صفات ثبوتیه الهی را به یک صفت برمی گردانند و می گویند تمام اینها به حسب حقیقت و مفهوم برمی گردد به قدرت، یعنی حیات و علم و اراده و حکمت و عزت و... تمام صفات کمال به معنای قدرت است وقتی ما می گوئیم خدا عالم است، خدا مرید است، خدا حی است یعنی خدا قادر است. تمام این صفات و مفاهیم برمی گردد به یک حقیقت و یک مفهوم. اشتباه در این است که خلط میان مفهوم و مصداق کرده اند و بدیهی است که معنای علم غیر از قدرت است و معنای حیات غیر از قدرت است و معنای اراده غیر از قدرت است و... گرچه همه اینها در مصداق واحد و در ذات واحد به صورت جمعی وجود دارند.

۲- معنای دیگری که برای توحید صفاتی ذکر کرده اند این است که تمام صفات الهی حقیقت واحدهای است که عین ذات پروردگار است ولی در مقام ظهور و تجلی ظهورات متفاوت دارد و هر کدام آیه ای از آیات و مظهری از مظاهر صفات جمال و جلال حقند. پس تمام این صفات در مصداق و حقیقت برمی گردند به ذات اقدس جامع جمیع کمالات و عین ذات حقند نه آنگونه که تمام صفات در معنی به قدرت برگردد بلکه همه صفات به ذات کامل جامع الهی برمی گردد که در عین وحدت جامع همه این کمالات است.

نکته قابل دقت آن است که این ذات کامل و مطلق، جلواتی و مظاهری دارد که هر کدام از این جلوات منشأ انتزاع صفت یا اوصافی از صفات حق تعالی می باشد. ما وقتی در آسمان، زمین، انسان و در یک کلام به هر یک از ذرات عالم هستی نظاره و دقت می کنیم نشانه هایی از کمال، جمال، علم و اراده و قدرت حق تعالی را در آنها می بینیم و می فهمیم که آفریننده اینها دارای چنین کمالاتی می باشد اما چون درک ما ضعیف است و بیشتر با موجودات محسوس و ملموس سروکار داریم گمان می کنیم که علم خدا هم مانند علم ما است که با صورت ذهنی متحقق شود یا اراده خدا مانند اراده ما است که از عوامل و انگیزه ها متأثر است... و تمام این اوصاف را مانند اوصاف خودمان جدا از یکدیگر تصور می کنیم و این اشتباه از ما است که نمی توانیم فرق میان مصداق و مفهوم بگذاریم و آنها که نتوانسته اند میان مصداق و مفهوم و میان مظهر و مظهر و مجلی و مجلی فرق بگذارند، به قدام هشتگانه قائل شده اند. و برای دفع شائبه امکان، برای خداوند صفات قدیمه و واجب فرض کرده اند و این صفات را متلازم و غیر قابل انفکاک از ذات اقدس الهی دانسته اند و در واقع نوعی ترکیب میان ذات و صفات

قائل شده‌اند و در مقام ذات خدا را خالی از صفات کمال تصور کرده‌اند. سبحانه و تعالی عما یقولون علواً کبیراً^۱

خداوند یگانه است از جمیع جهات ذاتاً و صفهً و هیچ گونه تعدّد و تجزّی در حقیقت ذات و صفات او متصور نیست. ذاتی که در عین بساطت جامع جمیع کمالات است و این جامعیت در مقام اراده فعلی به مظاهر گوناگون متجلی می‌شود که در این تجلیات گوناگون برداشتهای متنوع و متکثر است و مسأله تعدد صفات مطرح می‌شود.

حال چگونه ممکن است که ذات بسیط و واحد و مستجمع کمالات در عین وحدت این همه کثرات از او صادر شود و این همه جلوات از او متجلی گردد و این همه مخلوقات آفریده شود این خود بحث دقیق و عمیقی است که تفصیل آن نیاز به مقدمات علمی و ذوق عرفانی و هدایت الهی دارد رزقنا الله وایاکم لکن از باب تمثیل، نمونه کوچکی از این وحدت و بساطت و در عین حال دارای تجلیات گوناگون را خداوند در نفس ملکوتی و مُلکی انسان قرار داده است که در عین وحدت منشأ کثرات است که فرموده‌اند: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» و به تعبیر حکما «النفس فی وَحْدَتِهِ کُلُّ الْقُوَى»

این منم که می‌فهمم و این منم که می‌گویم و این منم که حب و بغض دارم و این منم که می‌خورم و می‌خوابم و این منم که تمام کارها و تمام حرکات و سکانات و تجلیات انسانی را به خود نسبت می‌دهم و این چه حقیقتی است که تمام این آثار از آن او و در عین حال مظاهر گوناگون از گوش و چشم و دهان و دست و پا و سایر اعضاء و حواس و غرایز دارد و همه اینها مال اوست و کارهای آنها مستند به او است و هر چه است او است و این همان حقیقتی است که در شعر منسوب به مولی امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

تو گمان می‌کنی که جرم کوچکی هستی و حال آن عالم بزرگ در تو نهفته شده است

پس این انسان خود نمونه‌ای از پروردگار خویش است که اگر خود را تا حدودی بشناسد می‌تواند خدای خود را بشناسد. البته آن چه گفته شد از باب تمثیل و تقریب به ذهن است و حقیقت جز این است والله اعلم بحقائق الأمور.

امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرماید:

اول الدین معرفته و کمال معرفته التصدیق به و کمال التصدیق به توحیده و کمال توحیده
الاخلاص له و کمال الاخلاص له نفی الصفات عنه لشهادة کل صفة انها غیر الموصوف و شهادة
کل موصوف انه غیر الصفة...

سرآغاز دین شناخت و معرفت او است و کمال معرفتش، تصدیق او (او را به خدایی باور داشتن
است) و او را خوب باور داشتن به یگانه دانستن او است و کمال توحید آن است که او را خالص
به شماری (و یا خود را برای او خالص کنی) و کمال اخلاص، پیرایش او از صفات و عوارض است چه
اینکه هر صفتی گواهی می‌دهد که غیر از موصوف است و هر موصوفی شهادت می‌دهد که غیر از
صفت است.

در معنای جمله: «کمال توحیده الاخلاص له» دو احتمال وجود دارد:

الف: کمال توحیدش به این است که او را از تمام عوارض و صفات خالص بشماری.

ب: کمال توحید آن است که خود را از عبادت هر چه جز او خالص کنی.

معنای اول برمی‌گردد به توحید ذاتی و صفاتی که خدا را یگانه بدانی و او را از ترکیب و

اتصاف به صفات و عوارض تنزیه کنی و خالص بشماری.

معنای دوم آنستکه در مقام عبادت چیزی جز او را نپرستی و حتی او را به اعتبار صفات و

اوصاف عبادت نکنی. اگر او را به اعتبار صفات جود و کرم و روزی و آمرزش و مغفرت

پرستش کنی در واقع او را نپرستیدی و معبودت صفات او نه ذات اقدس او است. مؤید معنای

اول فرازهای بعدی است که می‌فرماید:

فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنَاهُ وَمَنْ ثَنَاهُ فَقَدْ جَزَّأَهُ وَمَنْ...^۱

آنکس که خدای را (به صفات) توصیف کند وی را به چیزی مقرون دانسته و آن کس که

وی را مقرون به چیزی قرار دهد، تعدد در ذات او قائل شده و هر کس تعدد در ذات او قائل

شود او را به اجزاء تجزیه کرده است و هر کس اجزایی برای او قائل شود او را خوب شناخته /

و نسبت به او جاهل است [در واقع خدایی اشارت‌پذیر تصویر کرده است] و او را با

جسمانیات همانند کرده و او را با اشاره مادی نشان داده است و هر کس به سویش اشاره کند

برایش حدی تعیین کرده و آنکه او را محدود بداند وی را به شمار آورده است. (در واقع او را

در ردیف سایر موجودات قرار داده و از مرحله خدایی نزولش داده است) بنابراین کسی که برای خدا حدی معین کند او را به شمار آورده و او را از واحد حقیقی به واحد عددی تنزل داده است و هر واحد عددی دومی برایش متصور است و خدایی که ثانی داشته باشد واجب الوجود نمی‌باشد.

توحید افعالی

توحید افعالی آن است که علاوه بر الوهیت و خالقیت ربوبیت را نیز تنها از آن او بدانیم یعنی چنانکه خداوند در ذات یگانه است در ربوبیت نیز یگانه است یعنی در خلق و امر او را شریکی نیست و هیچ کاری بدون اراده و خواست او انجام نمی‌پذیرد و هیچ مؤثری و هیچ تدبیری به جز اراده و تدبیر او کارساز نیست و هر که هر چه دارد از او است و تا او نخواهد برگگی از درختی نمی‌افتد و هیچ رطب و یابس [تر و خشکی] نیست جز آن که در علم الهی و کتاب مبین الهی مضبوط است که قرآن می‌فرماید:

وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البرِّ و البحرِ و ما تسقط من ورقه الا یعلمها
ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین^۱

کلیدهای غیب تنها نزد او است و جز او کسی آنرا نمی‌داند و او، آنچه در خشکی و دریا است می‌داند و هیچ برگگی (از درختی) نمی‌افتد مگر اینکه او آگاه است، و هیچ دانه‌ای در نهان زمین، و هیچ تر و خشکی نیست جز اینکه در کتاب آشکار (لوح محفوظ) ثبت است. و بدون اذن او، شفاعت هیچ چیز و هیچ کس موثر نمی‌افتد. و می‌فرماید:

... من ذالذی یشفع عنده الا باذنه...^۲

کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند.

نه در عالم تکوین و نه در حوزه تشریح هیچ وسیله و هیچ سببی بدون اذن الهی نمی‌تواند مشکلی را حل کند و آثار تمام موجودات از اوست که اگر نازی کند از هم فرو ریزند قالبها و

۱. انعام، ۲۵۹.

۲. بقره، ۲۵۵.

اوست که زنده می‌کند و می‌میراند و او است که روزی می‌دهد و بیماری و شفا می‌دهد: قرآن کریم از قول حضرت ابراهیم علیه السلام نقل می‌کند که او به پدر و قومش گفت من چنین خدایی را پرستش می‌کنم:

الذی خَلَقَنی فَهُوَ یَهْدینِ. والذی هو یُطْعِمُنی و یَسْقینِ. و اِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفینِ. والذی یُمِیتُنی ثُمَّ یُحِیِّینِ^۱

آن که مرا آفریده و هدایت می‌کند. و آن که مرا نان و آب می‌دهد. و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد. و آن که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.

خلاصه تمام این آثار و حرکات به اراده و خواست او پدید می‌آید پس هر چه می‌خواهید از او بخواهید و به کسی جز او متوسل نشوید مگر آنها که او اجازه شفاعت داده باشد و هیچ کس را جدای از او موثر ندانید و مستقلاً از او حاجت نخواهید که اگر چنین کنید دچار نوعی شرک شده‌اید. اگر انسان از بنده‌ای از بندگان خدا چیزی بخواهد و می‌داند که این نعمت مال او نیست حتی حیات و بقاء و وجود او همه از آن خدا است و اینطور نیست که خدا از راه دیگر نتواند حاجت او روا کند، اشکالی ندارد. برای مثال بیماری که برای معالجه نزد پزشک می‌رود به دو صورت و با دو نیت با طبیب برخورد می‌کند.

۱- اینکه معتقد باشد هیچ راهی برای شفا و معالجه او نیست مگر نسخه این طبیب و با این عقیده طبیب و دارو و نسخه را در برابر اراده خداوند متعال قرار دهد و برای پزشک در برابر اراده خدا، اراده و اثری مستقل فرض کند که بدون او از هیچ کس حتی از خداوند متعال نیز کاری ساخته نیست این همان شرکی است که قرآن بازگو می‌فرماید: و ما یؤمن اکثرهم بالله الا وهم مشرکون^۲ اکثر آنها که مدعی ایمانند مشرکند. و آنها هم که ایمان می‌آورند ایمان اکثرشان خالص نیست بلکه آمیخته با شرک است. ممکن است خودشان گمان کنند که مؤمنان خالصی هستند ولی رگه‌هایی از شرک در افکار و گفتار و کردارشان وجود دارد. موحد خالص کسی است که غیر از خدا معبودی و مؤثری و پروردگاری در دل و جان او نباشد از این رو در حدیثی از امام باقر علیه السلام، در تفسیر این آیه آمده که فرمود:

۱. شعراء، ۷۸-۸۱.

۲. یوسف، ۱۰۶.

... شرک طاعة وليس شرک عبادة والمعاصی التي یرتکبون فهي شرک طاعة اطاعوا فيها الشیطان، فاشركوا بالله فی الطاعة لغيره...^۱

منظور از این آیه شرک در اطاعت است نه شرک در عبادت، و گناهانی که مردم مرتکب می شوند شرک در اطاعت است چرا که در آن شیطان را اطاعت کرده و برای خدا شریکی در اطاعت برگزیده اند.

در بعضی از روایات آمده است که منظور «شرک نعمت» است. عن مالک بن عطیه عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی: و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون، قال هو الرجل یقول: لولا فلان لهلکت ولولا فلان لأصبتُ کذا و کذا ولولا فلان لضاع عیالی الاتری انه قد جعل لله شریکاً فی ملکه یرزقه و یدفع عنه. قلت: فیقول: لولا ان من الله علیّ بفلان لهلکت؟ قال: نعم لا بأس بهذا^۲

مالک بن عطیه از امام صادق علیه السلام از معنی این آیه سؤال کرد حضرت فرمود: مقصود کسی است که می گوید اگر فلان کس نبود و این نعمت از ناحیه او به من نمی رسید من می مردم و زندگیم تباه می شد، بیچاره می شدم و... آیا نمی بینی که با این سخن برای خدا شریکی در ملکش قائل شده که او را روزی می دهد و بلاها را از او دور می کند؟ مالک گوید: عرض کردم چنانچه بگویند: «اگر خداوند بوسیله فلان کس بر من منت نگذاشته بود و این گرفتاری را از من بر نمی داشت، نابود می شدم» چگونه است؟ فرمود: عیبی ندارد.

۲- صورت دوم آن است که ما پزشک را وسیله ای بدانیم که خداوند امر کرده و اجازه داده است که در هنگام بیماری به او مراجعه کنیم و علم و داروی او همه از خدا و خواست او است یعنی تأثیر دارو به وسیله اراده خدا است و حتی علمی که طبیب دارد و این بیماری را می شناسد علمی است که خدا عنایت کرده و خلاصه اینها هیچکدام به استقلال تأثیری ندارند هر چه دارند از خدا است. پس انسان مؤمن و موحد با داشتن این عقیده (توحید افعالی) هیچ گاه به خاطر روزی یا بخاطر پست و مقام یا بخاطر ثروت در برابر بندگان خدا سر تعظیم فرود نمی آورد و خود را ذلیل نمی کند چنانکه امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

۱. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۷۵.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۷۶، حدیث شماره ۲۳۵.

... و من اتی غنیاً فتواضع له لغناه ذهب ثلثا دینه...^۱

... کسیکه نزد ثروتمندی رود و بخاطر ثروتش در برابر او تواضع کند دو سوم دینش از دست رفته است. ولی اگر به کسی احترام و تکریم می‌کند تنها برای رضای خدا و خشنودی او یعنی چون می‌بیند این بنده از بندگان خوب خدا است و خداوند او را دوست می‌دارد به او احترام می‌کند برای مثال چون حضرت علی (علیه السلام) از اولیاء خدا و وصی پیامبر است به مزار او می‌رویم و دعا می‌کنیم و احترام می‌گذاریم و او را نزد خدا شفیع قرار می‌دهیم.

اگر حضرت مسیح مریض را شفا می‌دهد و کور مادرزاد را بهبود می‌بخشد به اذن خدا و خواست اوست. چنان که خداوند می‌فرماید:

... و رسولاً الی بنی اسرائیل اِنِّیْ قَدْ جِئْتُكُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ اِنِّیْ اَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَاَنْفِخْ فِيْهِ فَيَكُوْنُ طِيْرًا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ اُبْرِءُ الْاَكْمَةَ وَالْاَبْرَصَ وَاُحْيِی الْمَوْتِیْ بِاِذْنِ اللّٰهِ...^۲

... و او را به عنوان رسول و پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستادیم به آنها می‌گفت من نشانه‌ای برای شما از سوی پروردگارتان آورده‌ام، من از گل چیزی به شکل پرنده می‌سازم و در آن می‌دمم آنگاه به فرمان خدا مانند پرنده پرواز می‌کند و من کور مادرزاد و بیماران مبتلی به «پسی» را بهبود می‌بخشم و مردگان را به اذن خدا زنده می‌کنم... برای اینکه مردم اشتباه نکنند و پیامبران را به جای خدا نگیرند و در یک کلمه برای دفع هرگونه اشتباه و توهم و شائبه هرگونه شرک و دوگانه پرستی در آفرینش و تدبیر، این آیات و معجزات را «باذن‌الله» مقید و موصوف می‌کند و در جای دیگر نیز سرگذشت حضرت عیسی را به همین مضمون نقل می‌کند:

۶ اذ قال الله يا عيسى ابن مريم اذكري نعمتي عليك و علي والدتك اذ ايدتوك بروح القدس تكلم الناس في المهد و كهلاً و اذ علمت الكتاب و الحكمة و التورية و الانجيل و اذ تخلق من الطين كهية الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيراً باذني و تبرئ الأكمة و الأبرص باذني و اذ تخرج الموتى باذني و اذ كففت بنی اسرائیل عنك اذ جئتهم بالبينات فقال الذين كفروا منهم ان هذا الاسخر مبين.^۳

۱. نهج البلاغه صبحی صالح، حکمت ۲۲۸.

۲. آل عمران، ۴۹.

۳. مائده، ۱۱۰.

آنگاه که خداوند به عیسی بن مریم گفت: بیاد آور نعمتی را که بر تو و مادرت ارزانی داشتم. هنگامی که تو را به وسیله روح القدس تأیید کردم که در گاهواره [در کودکی] و در بزرگسالی با مردم سخن می‌گفتی و یاد آور آن گاه که تو را کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم و یاد آر هنگامی را که به فرمان من از گل چیزی به صورت پرنده می‌ساختی و در آن می‌دمیدی و به اذن من پرنده‌ای جان‌دار می‌شد و کور مادرزاد و بیمار برصی (پسی) را به اذن من شفا می‌دادی و مردگان را به اذن من زنده می‌کردی و یاد آور زمانی را که بنی اسرائیل را از آسیب رسانیدن به تو بازداشتیم. آنگاه که دلایل روشن (معجزات) برای آنها آوردی (با تمام این خصوصیات) کافران از آنان گفتند اینها جز سحر آشکار نیست.

پس همه این آثار و حرکات و این همه ابزار و آلات و تمام این پدیده‌های طبیعی و غیر طبیعی همه و همه به اراده او موجودند و ما با دیدن این آثار نه اینکه پروردگار حکیم و توانا را فراموش نمی‌کنیم بلکه با دیدن آنها به مؤثر پی می‌بریم و همه چیز را از او می‌دانیم و از او می‌خواهیم. اگر به وسیله‌ای روی می‌کنیم اول خدا را می‌بینیم اگر از دارویی استفاده می‌کنیم شفا را از خدا می‌جوئیم و از او درمان می‌خواهیم و به نام او دارو را می‌خوریم و مورد استفاده قرار می‌دهیم و می‌گوییم «یا من اسمہ دواء و ذکرہ شفاء» ای خدایی که نام تو داروی دردهای ما و یاد تو موجب شفا و بهبودی دل‌های ما است. خدایا این دارو را به نام تو می‌خوریم و شفا را از تو می‌خواهیم و جز تو شفا دهنده‌ای نیست. پس حمد و ثنا و ستایش از آن تو است نه از طبیب و دارو و درمان و اگر از پزشک و دارو و تأثیر آن به خوبی یاد می‌کنیم به این دلیل است که این همه آثار از سوی تو و به خواست تو است چون می‌دانیم تمام آثار و تمام زیباییها و همه خوبیها از تو است که اگر تو نخواهی نه از پزشک کاری ساخته است و نه از دارو و درمان. ما همانند یهودان دست خدا را مغلول و بسته نمی‌دانیم که پس از آفرینش عالم و تدبیر کلی امور به گوشه‌ای آرمیده و کار از دستش بیرون رفته باشد و دیگر کاری نتواند انجام دهد خداوند می‌فرماید: ... کُلُّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ^۱ او هر روز کاری و شأنی دارد ولی یهود می‌گفتند که خداوند پس از آفرینش و تدبیر کلی امور، دستش بسته شده است و هیچ کاری انجام نمی‌دهد چنان‌که افراطیون جدید نیز خدای را به گونه‌ای دیگر از دخالت در امور عالم

معزول می‌دانند و تنها سنت‌ها و قوانین طبیعی را مؤثر شمارند و برای دعا و امور معنوی اثری قائل نیستند و العیاذ بالله گویا خدا را در کناری نهاده و تماشاچی می‌دانند. در این باره خداوند از قول یهود نقل می‌کند:

و قالت اليهود یدالله مغلولة غُلَّتْ أیدیهم ولُعِنُوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء...^۱

و یهود گفتند دست خدا به زنجیر بسته است! دستهایشان بسته باد و در اثر این گفتار به لعنت الهی گرفتار آیند بلکه هر دو دست او گشاده است و هرگونه بخواهد انفاق می‌کند.

و روایاتی از طریق اهل بیت علیهم‌السلام به ما رسیده که عقیده یهودان را درباره خداوند بازگو می‌کند:

... عن ابی عبدالله علیه‌السلام انه قال: فی قول الله عزوجل «و قالت اليهود یدالله مغلولة» لم یعنوا انه هكذا و لكنهم قالوا قد فرغ من الامر لا یزید ولا ینقص و قال الله جلالة تکذیباً لقولهم: «غُلَّتْ أیدیهم ولُعِنُوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء» الم تسمع قول الله عزوجل یقول: یمحوا الله ما یشاء و یثبت و عنده أم الكتاب.^۲

امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه فرموده است: مقصود آنها این نبود که دست خدا به زنجیر بسته است بلکه آنها می‌گفتند آنچه باید انجام گیرد، انجام گرفته و کار از کار گذشته است و دیگر نه چیزی افزوده و نه چیزی کم می‌شود و حتی خداوند هم عملاً نمی‌تواند در آن تغییری دهد، خداوند در این آیه برای تکذیب سخن ایشان فرمود: دستهایشان بسته باد... بلکه دستهای خدا باز است و

۱. مائده، ۶۴.

۲. العروسی، الحویزی عبدعلی بن جمعه تفسیر نورالثقلین، قم، مطبعة الحکمة، بی تا، ج ۱، ص ۴۵۰-۴۴۹، حدیث ۲۷۸. الحسین البحرانی البرهان فی تفسیر القرآن، قم، منشورات دارالکتب العلمیة، ۱۳۹۲ هـ، ج ۱، ص ۴۸۶. الشیخ الصدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی، عیون اخبار الرضا، منشورات الاعلمی، تهران، منشورات المطبعة الحیدریه النجف، ۱۳۹۰ هـ. ۱۹۷۰ م، ج ۱، ص ۱۴۶، باب ۱۳، فی ذکر مجلس الرضا علیه‌السلام مع سلیمان المروزی، الشیخ الصدوق، التوحید، تصحیح و تعلیق سید هاشم حسینی طهرانی، انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ هـ. ۱۳۵۷ م، ص ۴۴، باب ذکر مجلس الرضا علیه‌السلام مع المروزی.

هرگونه بخواهد انفاق می‌کند. آیا نشنیده‌ای کلام خدا را: آنچه را او بخواهد محو و آن چه را بخواهد اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد او است (و رشته امور بدست اوست).

شُرک پنهان و شرک آشکار

شُرک آشکار مانند پرستیدن بتها که انسان بتی را که به دست خود تراشیده بپرستد و در برابرش به خاک بیفتد و با خضوع و خشوع از او حاجت بخواهد اما شرک پنهان انواع گوناگون دارد مانند ریا و تظاهر و تملق و چاپلوسی و خضوع و خشوع در برابر ثروتمندان و صاحبان قدرت به خاطر ثروت و قدرتشان و پیروی از هوی نفس که خداوند آنرا از مصادیق شرک آورده است چنانکه می‌فرماید:

أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكَيْلًا^۱

آیا دیدی آن را که هوی نفسش را معبود خویش گرفته؟ آیا می‌توانی او را هدایت کنی یا به دفاع از او برخیزی؟

آنکه به تمام معنی خود را در اختیار نفس اماره قرار داده و هر چه دلش بخواهد انجام می‌دهد چنین انسانی در برابر خداوند متعال خدای دیگری را برگزیده است که خواست دل را بر اراده و خواست پروردگار ترجیح می‌دهد و چه گناهی بالاتر از این گناه که انسان خدا را فراموش و خودپرستی را بر خداپرستی مقدم بدارد. خداوند می‌فرماید:

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...^۲ مبادا مانند آنان که خدا را فراموش کرده‌اند باشید که در نتیجه خداوند به خود فراموشی گرفتارتان خواهد کرد. یعنی اگر خدا را فراموش کنید در واقع انسانیت خویش و حقیقت خود را از یاد برده‌اید.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ إِلَهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوَى مُتَّبِعٍ^۳

۱. فرقان، ۴۳. در سوره جاثیه آیه ۲۳ می‌فرماید افرایت... .

۲. حشر، ۱۹.

۳. ابن الجوزی ابی الفرج عبدالرحمن: ذم الهوی بی جا دارالکتب الحدیثه، ۱۳۸۱ هـ. ق، ط، ۱، ص ۱۹،

در زیر آسمان هیچ بتی بزرگتر در نزد خدا از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند وجود ندارد.

ملای رومی گوید:

مادر بستها بت نفس شما است
 آهن و سنگت نفس و بت شرار
 سنگ و آهن ز آب کی ساکن شود
 سنگ و آهن در درون دارند نار
 زآنکه آن بت مار و این بت اژدها است
 آن شرار از آب می‌گیرد قرار
 آدمی با این دو کی ایمن بود
 تا برابر نارشان نپود گذار^۱

اگر نیک بیندیشیم به عمق سخن پیامبر به خوبی واقف می‌شویم که هوی پرستی سرچشمه غفلت و بی‌خبری و مولد آنست چنانکه قرآن می‌فرماید:
 ...وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنِ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ...^۲

مبادا از کسی که قلب او را از یادمان غافل کرده‌ایم و پیرو هوای خویش است اطاعت کنی. هواپرستی سرچشمه کفر و بی‌ایمانی است چنان که می‌فرماید:
 فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لايُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ...^۳

مبادا آنانکه ایمان به قیامت ندارند و پیرو هوای خویشند تو را از سعادت و زندگی ابدی بازدارند. هوی پرستان بی‌ایمان گمراهترین انسانها هستند.
 ...وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بغير هُدًى مِنَ اللَّهِ^۴

السيوطي عبدالرحمن جلال الدين الدرالمثور في التفسير بالمأثور، منشورات قم، مكتبة آية... مرعشي نجفی ۱۴۰۴ هـ. ق، ج ۵، ص ۷۲. الطباطبائي السيد محمدحسين الميزان في تفسير القرآن، تهران، دارالكتب الاسلاميه ط ۱۳۹۲ / ۲ هـ. ق، ج ۱۵، ص ۲۵۷. در تفسير قرطبي، ج ۹، ص ۵۹۸۷ این حدیث اینگونه نقل شده است: مَا عُبِدَ تَحْتَ السَّمَاءِ إِلَّا أَنْبَغُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْهَوَى. هرگز در زیر آسمان معبودی مبعوض تر نزد خدا از هوای نفس نیست.

۱. مثنوی معنوی مولوی جلال‌الدین، چاپخانه آینده نشر طلوع، ۱۳۷۸، ج ۶، ص ۳۵، دفتر اول.

۲. کهف، ۲۸.

۳. طه، ۱۶.

۴. قصص، ۵۰.

چه کسی گمراهتر است از آنکه از هوی نفس خویش پیروی کرده و از هدایت خداوند بهره‌ای ندارد. پس اگر طالب حق و حقیقتید خود را از هرگونه هوی و هوس و تمایلات نفسانی تهی کنید چنانچه ذره‌ای هوی در دل داشته باشید از حق باز می‌مانید و هرگز به مقصد نمی‌رسید. خداوند می‌فرماید:

... فاحکم بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله...^۱

... در میان مردم به حق داوری کن و از پیروی هوی نفس پرهیز که تو را از راه خدا منحرف می‌کند...

قرآن هواپرستی را مانع عدالت و دادگری می‌داند که می‌فرماید:

... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا...^۲ ... مبادا از هوی نفس پیروی کنید که شما را از عدالت باز می‌دارد.

هویها و هوسهای مردم به اندازه‌ای فساد انگیز است که اگر هویهای مردم معیار حق و باطل باشد زمین و آسمان درهم ریخته و فساد پهنه هستی را فرا می‌گیرد چنان که می‌فرماید:

وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...^۳

اگر حق از هوی و هوس آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند فانی می‌شوند.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات تکان دهنده‌ای در این زمینه به چشم می‌خورد.

امیرمؤمنان (علیه السلام) فرموده است:

الشَّقِيُّ مَنِ انْخَدَعَ لِهَوَاهُ وَغُرُورِهِ^۴ بدبخت کسی است که فریفته هوی و غرور خویش باشد.

پس بدان هرگاه واجبی را ترک کرده یا حرامی را مرتکب شوی هوی نفس را بر رضای خدا ترجیح داده‌ای و قطعاً دچار شرک شده‌ای زیرا مؤمن چیزی جز خواست خدا نمی‌خواهد چنان که فرموده است: و ما تشاؤون الا ان یشاء الله...^۵ نمی‌خواهید جز آن چه خدا بخواهد.

۱. سوره ص، ۲۶.

۲. نساء، ۱۳۵.

۳. مؤمنون، ۷۱.

۴. نهج البلاغه صبحی صالح، خطبه ۸۶، ص ۱۱۷.

۵. انسان، ۳۰.

آیه شریفه گر چه به صورت جمله خبری است ولی در معنی، انشاء است یعنی نخواهید جز آن چه او می خواهد و لازمه ایمان همین است که قلب مؤمن عرش خدای رحمن است^۱ و هر گونه که او بخواهد آن را می گرداند. و این نه جبر است که کمال اختیار است چون مؤمن با اراده و اعتقاد خود را در اختیار خدا قرار داده است و افزون بر اعتقاد قلبی و ایمان به خدا در مقام عمل نیز رفتار خدا گونه دارد تا آن جا که دستش دست خدا و چشمش چشم خدا و گوشش گوش خدا و سراسر وجودش خدایی می شود و سرانجام یک پارچه مثل اعلاهی الهی می گردد که «عَبْدِي أَطِئْنِي حَتَّى أَجْعَلَكَ مَثَلِي» یعنی «ای بنده من! مرا اطاعت کن تا ترا مثل خود قرار دهم.» و این نه جبر است.^۲ که صد در صد اختیار است آنان که به اراده و اختیار زمام اختیار به خدا سپرده اند از دیگران بسی آزادتر و آزاده ترند و به قول شاعر:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

۱. بحارالانوار، ج ۵۵، ص ۳۹، کتاب السماء والعالم.

۲. یعنی این بیان و این مقام نه جبر است و نه تفویض. (نه جبر اشعری) و (نه تفویض معتزلی) ما در این بیان نه بشر را فاقد اختیار و نه از اراده ازلگی گسته می دانیم بشر دارای اراده و اختیار است و خداوند او را مختار آفریده و به او اراده و اختیار و حق انتخاب ارزانی داشته اما این اختیار و آزادی یله و رها نیست زیرا ساختار وجود و دامنه اختیار و اراده اش به حسب طبیعت و قانون محدود است یعنی نمی تواند و حق ندارد هر کاری را انجام بدهد پس بشر هم مختار است و هم مجبور و این یکی از معانی «امر بین امرین» می باشد. یعنی در عین اختیار مجبور و در عین جبر مختار و آزاد است و در این زمینه بعضی راه افراط و برخی طریق تفریط پیموده اند. اشعری های امروزی مانند مارکس و همفکرانش نیز بشر را مقهور اقتصاد و تولید و ابزار تولید دانسته و او را محکوم ماشین و ابزار تولید شمرده اند. و از سوی دیگر پیروان مدرنیسم و مدرنیته انسان را موجودی صددرصد آزاد و بیرون از هر قید و بند می شمارند و معتقدند که انسان آزاد دنیا آمده و هر قید و بندی حتی خدا و دین و مذهب او را محدود می کند و از تکامل باز می دارد. اینها هم معتزلی های مدرنند که به گونه ای قائل به تفویض می باشند. مارکسیستهای دو آتسه در محدودیت انسان به قدری افراط ورزیده اند که او را ابزاری بی اراده در پیچ و خم روابط اقتصادی به شمار می آورند و در مقابل آنها مدرنیستها در آزادی انسان به اندازه ای پیش رفته اند که او را از هرگونه محدودیت طبیعی و دینی و اخلاقی آزاد می دانند و اتفاقاً هر دو گروه مدعی آزادی و رهایی و تعالی انسان می باشند ولی متأسفانه جز بدبختی و سرگردانی چیز دیگری به ارمغان نیاورده اند.

پس اگر میان خدا و هوی، خدا را اختیار کردی و زمام اختیارت را به دست او سپردی در واقع در اقیانوس بی‌کران اراده‌ی ازل‌ی فرو رفته و سراپا اختیار و اراده و قدرت می‌شوی و هیچ قدرتی در برابرت تاب و توان ندارد و هیچ خواستی بر خواست تو حاکم و غالب نشود زیرا خواست تو خواست خدا می‌شود در زیارت امام حسین (ع) آمده است: «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِی مَقَادِیرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَیْكُمْ».^۱ اولیاء معصومین علیهم السلام مهبط و فرودگاه اراده‌ی خدا می‌باشند و مقدرات الهی از مجرای اراده‌ی آنها به دیگران افاضه می‌شود یعنی آنها چیزی جز خواست خدا نمی‌خواهند پس هر چه می‌خواهند خواست خدا است و خداوند آنها را واسطه‌ی فیض و مظهر اراده‌ی خود قرار داده است.

ای انسان، خدا تو را آزاد آفریده که در بند نباشی پس چرا در بند هوی و هوس خود و دیگران گرفتار شده‌ای. خدا تو را مختار آفریده که مقهور دیگران نباشی و خود را در برابر غیر خدا مکره و مجبور نبینی. البته در اثر اختیار می‌توانی مرتکب گناه شوی چون خدا تو را چنین آفریده که هر کاری را با اختیار می‌توانی انجام دهی اما اگر در اثر پیروی از هوی نفس زمام اختیار از کف بدهی و در برابر شهوات تسلیم شوی این بی‌اختیاری گزینه‌ای است که خود انتخاب کرده‌ای و در این انتخاب معذور نیستی و به این بهانه نمی‌توانی خود را از گناه و معصیت تبرئه کنی و به قول حکما «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» اگر با اختیار، خودت را در آتش افکندی و یا از بلندی پرت کردی و اختیار از کف نهادی به بهانه آنکه پس از افتادن، زمام اختیار از دست داده‌ای، معذور نیستی و نمی‌توانی خود را از گناه تبرئه کنی و بدان که خداوند به هیچ وجه و در هیچ حال کفر و طغیان را دوست نمی‌دارد (... ولا یرضی لعباده الکفر...) ^۲ «الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ» ^۳ آنها که کفر ورزیده و مردم را از راه خدا بازدارند خداوند اعمالشان را گم و سرگردان خواهد کرد یعنی اعمال آنها در وسط راه گم می‌شود و به منزل نمی‌رسد (و سرانجام خود نیز به تبع اعمالشان سرگردان و گمراه شده و از هدف باز می‌مانند)

۱. قسمتی از زیارت امام حسین (ع) بحار الأنوار، ج ۹۸، ص ۱۵۳، چاپ مؤسسه الوفاء بیروت.

۲. زمر، ۷.

۳. محمد، ۱.

نتیجه آن که شرک افعالی دوگونه است: اعتقادی و عملی. شرک اعتقادی آنستکه انسان برای غیر خدا تاثیری بالاستقلال باور داشته و غیر خدا را موثر بداند و شرک عملی آن است که انسان پیرو هوی نفس خویش باشد و جز خدا را اطاعت و عبادت کند یعنی در مقام عمل مقهور و محکوم غیر خدا واقع شود و خواست او را بر خواست خدا ترجیح دهد پس اگر معتقد باشی آنکه کارت را اصلاح می کند و ضامن سعادت و ضامن روزی و حافظ مقام و پست تو می باشد تنها خدا است هیچگاه برخلاف دستور و اراده او کاری را انجام نمی دهی و چنانچه از هوای خویش اطاعت کنی و یا برای جلب خوشنودی دیگران کاری را انجام دهی به شرک افعالی گرفتار شده ای و آنان که بت می پرستیدند و خدایان متعددی قائل بودند با اینکه «الله» را قبول داشتند ولی خدایانی را به نام خدای باران، خدای آسمان، خدای زمین، خدای آتش، خدای انسان، خدای دریا می پرستیدند و آنها را گردانندگان عالم فرض می کردند اینان در توحید ذاتی مشکلی نداشتند بلکه در توحید عبادی و افعالی مشکل داشتند زیرا برای خدا شریکها و انبازهایی قائل بودند که نه در آفرینش بلکه در اداره و تدبیر امور شریک خدایند این گونه شرک، شرک افعالی است که بر شرک عبادی افزوده می شود پس بت پرستان در واقع دچار دوگونه شرکند: شرک عبادی و شرک افعالی، از سویی غیر خدا را پرستش می کنند و از سوی دیگر کارهای خدا را به بتها نسبت می دهند و آنها را موثر می دانند. مکتب توحید ما را از هرگونه شرک چه شرک ذاتی و چه شرک صفاتی و چه شرک عبادتی و اطاعتی نهی می کند شرک در عبادت از هر دوگونه اش ممنوع است. یعنی چه عبادت به معنی پرستش از سنخ نماز و روزه و حج و چه عبادت به معنی اطاعت و پیروی که هر دو قسم آن برای غیر خدا روا نمی باشد مگر آن خداوند خود اجازه داده باشد.

خداوند سبحان می فرماید: أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ^۱ آیا با شما پیمان بستم که شیطان را عبادت نکنید که او دشمن آشکار شما است. مقصود از این عبادت اطاعت است یعنی خداوند می فرماید: ای فرزندان آدم آیا ما از شما پیمان نگرفتیم که شیطان را اطاعت نکنید که او دشمن آشکار شما است. اینجا عبادت به معنای اطاعت است نه پرستش زیرا کسی که شیطان را عبادت و پرستش نمی کند ولی کم نیستند آنها که شیطان را

پیروی می‌کنند. البته اشتباه نشود که اطاعت ما از پیامبران و اولیاء دین عین اطاعت خداوند است زیرا خداوند خود امر فرموده است که مردم از آنها پیروی کنند چنانکه می‌فرماید:

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول واولی الامر منکم...^۱

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و صاحبان امر را...

در این آیه اول می‌فرماید: اطاعت خدا سپس اطاعت رسول و سپس اطاعت آنها که صاحبان امرند و زمام امور را در دست دارند (و از طرف خدا اجازه ولایت و رهبری دارند) اطاعت آنها اطاعت خدا است ولی اطاعت دیگران که چنین اجازه‌ای را ندارند مانند ستمگران، طاغیان و کسانی که به زور بر مردم حکومت می‌کنند یا با آراء ساختگی بر مردم سُلطه می‌بندد یا با قوانین نادرست و تحمیلی مملکت را اداره می‌کنند اطاعت آنها اطاعت خدا نیست بلکه اطاعت شیطان و اطاعت طاغوت است و این شرک است.

خلق و امر و تدبیر خداوند در عالم

مسأله دیگری که در این بخش از دعا به مناسبت واژه خلق و امر باید مورد بررسی قرار گیرد. موضوع، تدبیر الهی در عالم است. بی‌تردید تمام عالم هستی (ممکنات) در وجود و بقاء به دو علت اساسی متکی می‌باشد. علت نخست اصل خلقت و علت دوم تدبیر و نظم. و به عبارت دیگر به علت فاعلی و علت غائی وابسته است.

مجموعه عالم هستی همانند کشوری است که افزون بر اجتماع به نظم و تدبیر و قانون و مقررات نیازمند است تا قانونمند و هدفدار شده و باقی بماند و در غیر این صورت در اثر اختلال و اصطکاک از هم پاشیده می‌شود و از میان می‌رود.

قرآن می‌فرماید:

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مَسْخَرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ^۲

۱. نساء، ۵۹.

۲. اعراف، ۵۴.

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب به دنبال روز با شتاب می آید و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید به گونه ای که همه مسخر فرمان اویند، بدانید که آفرینش و تدبیر (جهان) از آن او و تنها به اراده و امر او است. مبارک و بلند مرتبه باد خداوند، پروردگار جهانیان.

در جای دیگر می فرماید:

اولیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی ان یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العلیم، انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء والیه ترجعون^۱ آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده نمی تواند همانند آنها را دوباره بیافریند؟ آری (می تواند) و او آفریدگار دانا است. آن گاه که چیزی را اراده کند تنها با یک امر (باش) موجود می شود. پس منزّه است خدایی که ملکوت و اساس هستی همه چیز در دست قدرت او است و (همگی) به سوی او باز می گردید.

در آیه دیگر می فرماید:

بدیع السموات والارض واذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون^۲

هستی بخش آسمانها و زمین او است، و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر می کند. می گوید: «باش» و آن فوراً موجود می شود.

در کریمه دیگر می خوانیم:

قالت رب انی یکون لی ولد و لم یمسسنی بشر قال کذلک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون^۳

مریم گفت: پروردگارا! چگونه فرزندی برای من خواهد بود در حالی که انسانی با من تماس نگرفته است؟ (در پاسخ او) گفت: خداوند اینگونه است. هر چه را که بخواهد می آفریند و هنگامی که چیزی را تقدیر کند (و فرمان هستی آنرا صادر کند) فقط به آن می گوید: «باش» آن نیز فوراً موجود می شود.

۱. یس، ۸۳-۸۱.

۲. بقره، ۱۱۷.

۳. آل عمران، ۴۷. آیات دیگری نیز در این زمینه هست مانند انعام، ۷۳؛ نحل، ۴۰؛ مریم، ۳۵ و مؤمن

(غافر)، ۶۸.

یاد آوری:

منظور از جمله «کن فیکون» این نیست که خداوند با زبان و گفتار فرمان می دهد بلکه منظور این است که هرگاه اراده او به چیزی تعلق بگیرد بی درنگ و بدون نیاز به چیز دیگر و علت دیگر آن چیز موجود می شود البته هر چیزی ظرف وجودی خاصی دارد که در همان ظرف موجود می شود و خداوند متعال آن را در آن ظرف و با آن شرایط خواسته است و تغییر و تبدیل و پس و پیش کردن آن برخلاف اراده الهی است یعنی اگر خداوند وجود زید را در سال فلان و روز فلان و ساعت فلان و با شرایط کذایی خواسته در آن سال و در آن روز و در آن ساعت و همان شرایط پدیدار می شود چون خدا او را این چنین خواسته است پس مقصود از آیه آن نیست که همه موجودات در آن واحد و در یک جا جمع می شوند بلکه مقصود آن است که هر چیزی در جای خود به اراده الهی و امر او موجود می شود و امر الهی همانگونه که خدا خواسته بدون رادع و مانع و بدون درنگ در ظرف خودش وجود خارجی پیدا می کند. اراده خداوند قدیم و مراد او یعنی (مُتَعَلِّقُ اراده) حادث است.

در جای دیگر می فرماید:

و ما امرنا الاً واحداً کلمح بالبصر^۱

و فرمان ما یکی بیش نیست چونان چشم برهم زدن.

و از این آیات می توان استفاده کرد که امر خداوند بر دو چیز تعلق می گیرد: خلقت و تدبیر یعنی امر الهی دوگونه است. خلقی و تدبیری و امر تدبیری نیز دوگونه است: تکوینی و تشریحی. امر خلقی مانند:

انما امره اذا اراد شيئاً ان يقول له کن فیکون^۲

و مانند آیه شریفه در ارتباط با ولادت حضرت مسیح (علیه السلام) که می فرماید:

... کذلک الله یخلق ما یشاء اذا قضی امرأ فانما یقول له کن فیکون^۳ ... هر چه را که خدا

بخواهد می گوید «باش» پس موجود می شود.

۱. قمر، ۵۰.

۲. یس، ۸۲.

۳. آل عمران، ۴۷.

امر تدبیری مانند: یدبر الامر من السماء الی الارض...^۱
 و آیه شریفه تنزل الملائكة والروح فیها باذن ربهم من کل امر^۲ که امر در این دو آیه در
 ارتباط با تدبیر تکوینی و تشریحی خداوند است که از آسمان بر زمین فرود می آید و گاهی امر
 تنها در تشریح احکام شرعی به کار می رود مانند:
 ... امر الّا تعبدوا الاّ ایاه...^۳

خداوند دستور داده است که کسی جز او را نپرستید...

و گاهی به معنی امر تکوینی است مانند:

... والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامرہ...^۴

امر در صورتی که با «خلق» همراه شود مانند: ... الا له الخلق والامر...^۵ به معنای تدبیر
 می باشد یعنی آفرینش و امر تدبیر جهان مخصوص به او و در اختیار او است.
 آفرینش هیچگاه از تدبیر انفکاک نمی پذیرد زیرا خلقت و آفرینش حقیقتی خارجی و
 تکوینی است و خالق، ایجاد کننده و مبدع تمام مخلوقات و آفریده ها است. خلقت خداوند با
 سایر ابداعات و اختراعات تفاوت دارد زیرا مخترعان از مواد موجود در طبیعت و از قوانین
 و سنن جاری در آن استفاده می کنند و با ترکیب و تلفیق میان آنها دست به اختراع می زنند ولی
 خداوند متعال آفریننده تمام مواد و سنن عالم هستی است و خلقت، واقعیتی عینی و خارجی
 است از این رو انفکاک مخلوق و معلول از خالق و علت غیر ممکن و غیر معقول است.
 ارتباطات و وابستگی های طبیعی غیر قابل تغییر است.

... فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا^۶

... هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی.

چنانکه ارتباط میان پدر و فرزند قابل فسخ و نسخ نمی باشد ارتباط میان خالق و مخلوق به

۱. سجده، ۵.

۲. قدر، ۴.

۳. یوسف، ۴۰.

۴ و ۵. اعراف، ۵۴.

۶. فاطر، ۴۳.

مراتب فراتر از ارتباط میان پدر و فرزند است. بنابراین وقتی خدا موجودی را آفریده هیچگاه این موجود از ذات اقدس الهی و اراده پروردگار متعال جدا نخواهد شد پس این ارتباط، آفرینش و تدبیر را همواره با هم و به موازات هم نشان می‌دهد.

امر تکوینی و تشریحی

سؤال: اگر امر خدا تخلف بردار نیست پس چرا نسبت به اوامر الهی که به وسیله انبیاء و پیامبران علیهم‌السلام ابلاغ شده است این همه تخلف و نافرمانی دیده می‌شود؟ پاسخ این است که اوامر خداوند دوگونه است: تکوینی و تشریحی. امر تکوینی در ارتباط با آفرینش و سنن آنست که اراده حتمی خداوند بر تحقق آن تعلق گرفته است و هیچ‌گاه تخلف نمی‌پذیرد. این امر، امر خلقی و تکوینی است که با اصل هستی و سیر هستی مرتبط است. ولی اوامر تشریحی در ارتباط با قانون‌گذاری و دستورهای شرعی است یعنی باید‌ها و نباید‌ها که اجراء آن برعهده انسان است و چون خداوند انسان را مختار و با اراده آفریده است می‌تواند اطاعت کند یا اطاعت نکند.

انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً^۱

البته این به آن معنا نیست که اوامر الهی الزامی نبوده و متخلف گناهکار نباشد بلکه مقصود آن است که انسان در ساختار طبیعی به گونه‌ای آفریده شده است که می‌تواند تخلف کند ولی شرعاً مکلف و موظف است چنانکه در تمام قوانین انسان موظف است در عین حال که می‌تواند تخلف کند و قانون هیچ‌گاه اختیار و توان را از انسان سلب نمی‌کند و تفاوت میان قوانین موضوعه و سنن طبیعی در این نکته نهفته است و به عبارت دیگر قوانین موضوعه الزام‌آور است ولی جبر آفرین نیست یعنی تکلیف شرعی و قانونی در عین الزام اختیار را از انسان سلب نمی‌کند و انسان را مانند جماد و نبات بی‌اراده و اختیار نمی‌کند. قانون انسان را موظف و ملزم می‌کند که با اختیار و اراده خویش قانون را اجرا کند و امتیاز انسان در همین است که برخلاف تمایلات نفسانی و طبیعی زیر بار قانون می‌رود و مصالح را برمطامع و تمایلات شخصی مقدم می‌دارد و خداوند اراده کرده است که انسان با اختیار خویش

فرمانبردار باشد پس هیچ گاه در اراده الهی تخلفی رخ نداده است زیرا خواست خدا همین بوده که مردم با اختیار او امر او را پذیرا باشند و به عبارت دیگر قوانین موضوعه دارای سه رکن است امر، مأمور و تکلیف. پس از تحقق این ارکان نوبت می‌رسد به مقام امتثال و اطاعت. بنابراین اطاعت و عدم اطاعت در تحقق تکلیف اثری ندارد زیرا خداوند به اراده تشریحی چیزی را واجب یا حرام کرده و این اراده عملی شده است یعنی تکلیف از سوی خداوند صادر شده و در لوح محفوظ ثبت است «حلال محمد حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة»^۱ چه مردم بپذیرند و چه نپذیرند و تخلف مردم، حکم خدا و اراده الهی را تغییر نمی‌دهد و کسی نمی‌تواند در اراده و حکم خدا دخل و تصرفی کند ولی اجراء آن به انسان محول شده است و بعهده انسانها نهاده شده است که او با اختیار و اراده از امر خدا تخلف کرده است پس تخلف از مأمور است که حکم را اجراء نکرده است ولی حکم خدا برای همیشه ساری و جاری است و نافرمانی انسان در دوام و بقاء و فعلیت و تنجیز آن تأثیری ندارد و امتثال و عدم امتثال و به عبارت دیگر اطاعت و عدم اطاعت مکلف در امر و اراده الهی و فعلیت و تنجیز حکم نفیاً و اثباتاً هیچگونه تأثیری ندارد خداوند خواسته که نماز واجب و غیبت حرام باشد و این اراده محقق شده چه مکلف اطاعت کند یا نکند و ثواب و عقاب و اطاعت و عصیان از این طریق ثابت می‌شود. منتهی نوع و محتوی امر تفاوت می‌کند در اوامر تکوینی مفاد امر این است که باید فلان موضوع و فلان حادثه در خارج تحقق پیدا کند ولی در تشریحی مفاد امر این است که فلان کار واجب یا حرام است و وجوب و حرمت در هر حال متحقق و ثابت است و هیچ چیز مانع از فعلیت احکام خدا نمی‌باشد و در حکم خدا تغییری رخ نداده و تخلفی صورت نگرفته است یعنی اگر تخلفی رخ داده نه در حکم که در امتثال آن بوده است، زیرا اراده الهی و امر او به حکم تعلق گرفته نه به امتثال و حکم وجوب و حرمت قطعاً تحقق یافته است و اطاعت کردن یا نکردن هیچ تأثیری در صدور حکم و امر الهی نخواهد داشت. چون واجب، واجب و حرام، حرام است چه مردم بخواهند و چه نخواهند. متأسفانه برخی روزنامه‌نویسان گمان کرده‌اند که آیه شریفه انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۱۴۸، چاپ مؤسسه الوفاء بیروت.

۲. انسان، ۳.

دلالت دارد بر اینکه مشروعیت ولایت الهی و اوامر وی نیز منوط به قبول بندگان است که اگر آنها نپذیرند ولایت الهی تثبیت نمی‌شود^۱ ولی اینها ندانسته‌اند که آیه شریفه در مقام بیان اختیار تکوینی انسان است نه در مقام بیان مشروعیت و عدم مشروعیت احکام و اوامر خداوند.

خدایا ترا سپاس که اوامرت در همه جا ساری و جاری است و آثار تدبیر و حکمت در تمام موجودات کاملاً مشهود و معلوم است و هیچکس را یارای انکار آن نیست. عَمِيَّتْ عَيْنُ لَاتْرَاكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا^۲ کور است دیده‌ای که ترا بر خود حاضر و ناظر نبیند.

هر ذره‌ای از ذرات هستی به منزله آفتابی است که نشانگر امر الهی و تدبیر حکیمانه پروردگار عالم است و اگر بخواهیم امر خدا و آیات او را در جهان بیان کنیم مثنوی هفتاد من کاغذ شود چه آنکه بایستی درباره هر یک از این عوالم کتابها نوشت و هر چه بیشتر دقت و تأمل کنی به علم و دانش بیشتر احساس نیاز می‌کنی تا آنجا که خداوند پیامبرش را فرمود که در دعا بگوید: «...رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»^۳

۱. در آن روزها که بازار بحث مشروعیت و مقبولیت در امر ولایت و حاکمیت داغ بود گروهی پا را فراتر گذاشته و شرط پذیرش و بیعت را حتی به ولایت الله تسری داده و با استناد به آیه کریمه «انا هدیناه السبیل...» اظهار نظر کرده بودند که آیه شریفه دلالت دارد بر این که بشر در جمیع مراحل آزاد است و هیچ گونه تکلیف و الزام را حتی از سوی خداوند متعال بر نمی‌تابد اگر بخواهد حاکمیت و ولایت الهی را می‌پذیرد و حق دارد که نپذیرد غافل از این که آیه شریفه در مقام بیان اختیار تکوینی انسان است نه تشریحی یعنی انسان به حسب خلقت مختار آفریده شده است و در رفتار و کردارش جبر وجود ندارد نه آن که در حوزه تشریح و قانون هیچگونه تکلیفی نداشته باشد دلیل بر این تفسیر آن است که خداوند بلافاصله در آیه بعد می‌فرماید: «انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالاً و سعيراً». (انسان، ۴) یعنی ما برای کافران سلسله‌هایی از عذاب آماده کردیم اگر بشر مکلف و ملزم نبود عذاب معنا و مفهومی نداشت پس ولایت و تکالیف الهی منوط به پذیرش و عدم پذیرش انسان نیست. و امتیاز انسان در این است که این الزامات را با اختیار می‌پذیرد ولی اگر نپذیرد گناهکار است.

۲. مفاتیح الجنان، دعای حضرت امام حسین علیه السلام در روز عرفه.

۳. طه، ۱۱۴.

و از آن حضرت نقل شده که می‌گفت: «الهی ارنا الاشیاء کما هی» خدایا پدیده‌ها را آنگونه که هست به ما نشان ده [تا حقایق را خوب بشناسیم] یکی از آیات شگفت‌آور خداوند اوضاع و احوال جنین است. جنین در رحم مادر از خون مادر از راه ناف تغذیه می‌شود، در آنجا دهان و حلقوم و مری و معده و روده‌ها و شش‌هایش کار نمی‌کنند تنها قلبش کار می‌کند و خون را به سایر اعضا می‌فرستد ولی نه به این کیفیت که در بیرون رحم کار می‌کند زیرا تصفیه خون و دریافت اکسیژن از طریق شش‌های مادر و قلب وی انجام می‌شود. کودک در آنجا مستقیماً تنفس ندارد. دریچه‌های قلبش بر روی هم باز است ولی همین که متولد می‌شود، بی‌درنگ به وسیله گریه کردن و ناله کردن یک باره ریه‌ها و شش‌هایش باز می‌شوند و نفس می‌کشد و دریچه‌های بطن راست و چپ قلب که قبلاً باز بود بسته می‌شود که خونهای آلوده به کربن با خونهای تمیز و حامل اکسیژن مخلوط نشود. در اینجا تنفس برای تصفیه خون شروع و تغذیه سلولها شروع می‌شود. کودک و جنینی که در رحم مادر آنگونه زندگی می‌کرد با تدبیر و حکمت الهی یک باره وضعیت عوض شده و زندگی نوینی را متناسب با فضا و محیط جدید آغاز می‌کند نفس می‌کشد گریه می‌کند و سینه مادر را می‌گیرد و می‌مکد و حال آنکه با این امور از پیش آشنا نبوده است این کدام حس و شعور مرموزی است که او را به این امور هدایت می‌کند که زیست‌شناسان را به تحیر واداشته که بی‌اختیار نام خدا را به زبان می‌آورند و در برابر آفریننده حکیم و توانا خاضع و خاشع می‌شوند و می‌گویند... فتبارک الله احسن الخالقین.^۱

طنطاوی صاحب تفسیر «الجواهر» در تفسیر کلمه «رب العالمین» این موضوع را نقل می‌کند: فرد محققى که درباره جوجه‌ها و جوجه کشى مطالعاتى انجام مى‌داد به این نتیجه رسید که مهمترین عامل در تبدیل نطفه موجود در تخم مرغ به جوجه حرارت مخصوصی است که در زیر بال مرغ مادر نهفته است که نطفه موجود در تخم مرغ (پس از بیست روز) به صورت جوجه کامل درآمده و از تخم بیرون می‌آید یعنی پس از آنکه مرغ مادر بر روی تخم‌ها خوابد و تخم‌ها را زیر پوشش حرارت بدن خود قرار داد نطفه شروع به تکامل کرده و به صورت جوجه درمی‌آید به دنبال این تجربه دستگامی درست کرد و تخم مرغ‌ها را در

جعبه‌ای با همان درجه حرارت قرار داد ولی پس از بیست روز دید که تمام آنها فاسد شده است. این موضوع او را وادار به تحقیق و بررسی بیشتر کرد و پس از بررسی دریافت که مرغ روزی چند بار تخم مرغها را زیرورو می‌کند و این عمل مانع از فساد تخم مرغها می‌شود از این رو او مشابه همین کار را در جعبه‌های مخصوص انجام داد. این بار با جوجه‌های کامل و سالم روبرو شد. از اینجا دریافت مرغی که درس نخوانده و آموزش ندیده با غریزه طبیعی و خدادادی چنین حرکت شگفت‌انگیز را انجام می‌دهد و نیروی مرموز ماورایی است که این حیوان را هدایت می‌کند.^۱ که خود فرموده است: ...أَلَّذِي أُعْطِيَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى.^۲ خدایی که همه چیز را آفریده سپس او را هدایت کرده است. پس در همه جا حکمت و تدبیر الهی دیده می‌شود. تدبیر حکیمانه الهی و امر تکوینی وی در سراسر عالم هستی گسترده و آشکار است و این همه زیبایی نشانگر حمد و سپاس اوست که تمام موجودات با زبان فطرت و خلقت حمدش می‌کنند و سپاسش می‌گویند. امروز که سوار هواپیما می‌شوید و با سرعت فوق صوت از کشوری به کشور دیگر رفت و آمد می‌کنید آیا هیچ فکر کرده‌اید که این همه قدرت و نیرو از کجا پدیدار گشته است آیا این غیر از ظهور امر خدا است؟ این‌ها همه در پرتو قوانینی است که خداوند مَنان در عالم خلقت نهاده است و آنگاه که بشر بخش کمی از این قوانین را کشف کرد، توانست این بار سنگین را در آسمان به پرواز درآورد و از شهری به شهری و از کشوری به کشور دیگر حرکت کند. وقتی به کابین هواپیما بروید می‌بینید چه دستگاه‌های پیچیده‌ای در آنجا تعبیه شده، کلیدها و چراغها و چشم‌های الکترونیکی و کامپیوترهای دقیق که خلبانان در آنجا آنها را تحت کنترل دارند تمام اینها نشانه‌هایی از سنن خلقت و نظام آفرینش است که به امر الهی و حکمت وی سراسر هستی را فرا گرفته و از ذره تا ذره و از کوچک تا بزرگ همه و همه زیر پوشش امر او قرار دارند و هر کس به این سستها و قواعد بیشتر آشنا و آگاه شود به وسایل نوین و فناوری پیچیده تر دست خواهد یافت آنها که با تجارب خود و بانوآوری به ساخت ابزار و آلات پیشرفته می‌پردازند و نام اختراع و اکتشاف

۱. الشیخ طنطاوی، جوهری، الجواهر فی تفسیر القرآن مطبعة مصر، مصطفی البابی الحلبي، ط ۲ / سوال

۱۳۵۰ هـ، ج ۱.

۲. طه، ۵۰.

بر آن می‌نهند باید بدانند که در کنار سفره گسترده آفریدگار جهان نشسته‌اند و از این سفره تغذیه کرده و نیرو می‌گیرند آنها از خود چیزی نیافریده و چیزی ابداع نکرده‌اند بلکه در پرتو هوش و استعداد خدا داده و کشف قوانین جدید مواد موجود را به صورتی نو و بدیع عرضه می‌کنند که در واقع همه دست آورد خلقت و طبیعت است. اینهاگر چه در نظر ابتدایی ابداع و اختراع است ولی در واقع کشف قوانین و سنتهای قدیم خداوند جهان آفرین می‌باشد که در نهاد عالم نهاده است و آنچه جدید است علم و دانش بشری است ولی مکشوفات و قوانین کشف شده از قدیم در طبیعت وجود داشته و هنر بشر در کشف و در جمع و تفریق و تلفیق و استفاده بهینه از آنست که قطعاً قابل تقدیر و تمجید است ولی این ستایش و تمجید و تحمید نیز در نهایت برمی‌گردد به ذات اقدس پروردگار که این همه قوانین پیچیده و زیبا و این همه نعمت و موهبت ارزشمند را در نهاد هستی بنا نهاده و افزون بر آن استعداد و زمینه کشف آنرا به انسانها ارزانی داشته است و آنها را به تحقیق و تعمیق و تدبیر مأمور ساخته است. خدایا تو را سپاس که هر چه ما به پیش می‌رویم و به اسرار عالم آگاه‌تر می‌شویم با اطمینان بیشتر و ایمان استوارتر می‌گوییم الحمد لله الفاشی فی الخلق امره و حمده... خدایا تو را سپاس که فرمان تدبیرت و ثنای تقدیرت در سراسر عالم هستی هویدا و آشکار است.

الظاهر بالکرم مجده، الباسط بالوجود یده الذی لاتنقص خزائنه ولا یزیده کثرة العطاء الاً جوداً و کرمماً انه هو العزیز الوهاب. حمد از آن تو است که مجد و عظمت و بزرگواری تو در پرتو جود و کرم بر هیچکس پوشیده نیست خدایی که به جود و بخشایش دستش را گشوده است و فراوانی عطا جز جود و کرم بر او نیافزاید و هر چه عطا می‌کند دامنه فیض و بستر جودش گسترده‌تر و زمینه افاضه‌اش فراهم‌تر می‌شود زیرا گستره فیض در دوام و بقاء به جود و کرمی دیگر نیازمند است و دم به دم از استمرار فیض قدسی مدد گیرد. جهان هستی در حال نو شدن است و در هر حال و در هر آن نیازمند به پرتوی جدید است.

هر زمان نو می‌شود دنیا و ما غافل از این نو شدن اندر بقا

هر معلول و مخلوق در حدوث و در بقا نیازمند به خالق و آفریدگار قیاض است که رحمن و رحیم و بخشاینده است. از اوصاف او صفت «وهاب»^۱ است که با مبالغه در قرآن مکرر

۱. ذکر «یا وهاب» برای گشایش کار و اصلاح امور مجرب است و به قصد رجاء در سجده‌های شکر نماز

آمده است:

۱- رَبَّنَا لَا تَزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^۱

پروردگارا پس از آنکه ما را هدایت کردی دل‌هایمان را (از راه حق) برمگردان و از نزد خود ما را رحمتی ده که تو بسیار بخشنده‌ای.

۲- اَمْعِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ^۲

مگر خزائن رحمت پروردگار عزیز و بسیار بخشنده در اختیار آنها است (که هر چه بخواهند بذل و بخشش کنند؟)

۳- قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ^۳

(سلیمان) گفت: خدایا مرا ببخش و به من قدرت و شوکتی ده که پس از من کسی را نشاید. براستی تو بسیار بخشاینده‌ای.

نکاتی چند

در این بخش از دعا مناسب است توضیحاتی دربارهٔ سه جمله داشته باشیم.
جمله اول: الباسط بالجوود یده یعنی خدایی که دست خود را به جود و بخشش گشوده است.
آیا خداوند دست دارد که با گشودن آن به بندگانش بخشش کند؟

پاسخ:

این تعبیر معمولاً به عنوان کنایه از جود و بخشش به کار می‌رود چون کسانی که دارای جود و سخا هستند، بخشیده‌های خود را با دست باز ارایه دهند تا مردم و نیازمندان بتوانند آنرا بگیرند و استفاده کنند و بخیلان دست خود را می‌بندند مبادا کسی از آن چیزی بگیرد. به این

تکرار آن ۱۴ بار خوبست.

۱. آل عمران، ۸

۲. ص، ۹

۳. ص، ۳۵

اعتبار بسته بودن و باز بودن دست کنایه و استعاره است از جود و بخل، باسط الید یعنی کریم و بخشایشگر و قابض الید یعنی بخیل و ممسک، در دعای شب جمعه آمده است: یا دائم الفضل علی البریه یا باسط الیدین بالعطیه. از سوی دیگر واژه «ید» کنایه از قدرت و توان و بسط ید نمادی از اعمال قدرت و اخذ و اعطا است و در قرآن مجید آمده: ... یُدَاللهِ فَوْقَ اَیْدِهِمْ...^۱ دست خدا بالای همه دستها است. یعنی قدرت خداوند برتر از تمام قدرتها است و هیچ کس را یارای مقاومت در برابر قدرت او نیست.

یهودان می گفتند: «یدالله مغلوله» آنان با این تعبیر قدرت خداوند را محدود می کردند ولی در فرهنگ قرآن و اسلام اینگونه تعبیر کفرآمیز بشمار آمده و خدا را از آن تنزیه می کند. ما در این دعا خدا را با این عبارت: الحمد لله الفاشی فی الخلق امره و حمده «الباسط بالجود یده» ستایش می گوئیم که در سراسر هستی کمال و جمالش آشکار است و خزائن رحمتش به روی همه باز است.

جمله دوم: الذی لا تنقص خزائنه

خدایی که هر چه افاضه و انعام کند خزینه های رحمتش کاستی نپذیرد زیرا خزائن پروردگار وابسته به ذات اقدس بی انتهای او است و مانند خزائن بندگان نیست که با برداشت از آن کاهش یابد و پایان پذیرد.

سؤال:

خزائن خداوند چیست؟

در آیات زیادی از قرآن مجید واژه خزائن به کار رفته است از جمله آیه کریمه:
وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^۲
خزائن همه چیز نزد ماست و ما جز به اندازه معین آنرا فرو نمی فرستیم.

و این آیه شریفه: ... وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنِ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ^۳

۱. فتح، ۱۰.

۲. حجر، ۲۱.

۳. منافقون، ۷.

... خزائن آسمانها و زمین از آن خداست ولی منافقان نمی فهمند.

و آیه شریفه: قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ قَتُورًا.^۱ بگو اگر شما مالک خزائن رحمت پروردگارم بودید در اثر تنگ نظری امساک می کردید تا مبادا انفاق مایه تنگدستی شما شود و انسان سخت گیر و بخیل است.

و آیه: قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ...^۲
 بگو من نمی گویم خزائن خدا نزد من است و من از غیب آگاه نیستم...

خزائن خدا در نهج البلاغه

در نهج البلاغه امیر مؤمنان علیه السلام از خزائن خدا نام می برد آنجا که می فرماید:
 ... إِنْ اللَّهُ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ وَ حَبْسِ الْبَرَكَاتِ وَ إِغْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ...^۳

خداوند گاهی که بندگانش کارهای ناشایسته انجام دهند با کمبود محصول و فرآورده های طبیعت و حرمان از نزول برکات و بسته شدن خزائن خیر گرفتار می کند. [آزمایش می کند]

در مورد دیگر می فرماید:

... وَ أَعْلَمُ أَنَّ الَّذِي بِيَدِهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ أُذِنَ لَكَ فِي الدَّعَاءِ...^۴

... بدان همان کسی که گنجهای آسمانها و زمین را در اختیار دارد به تو اجازه دعا و درخواست داده است...

... وَسَأَلْتَهُ مِنْ خَزَائِنِ رَحْمَتِهِ مَا لَا يَقْدِرُ عَلَى اعْطَائِهِ غَيْرُهُ...^۵

... و از خزائن رحمتش چیزهایی را می خواهی که جز او کسی قادر به اعطاء آن نیست...

۱. اسراء، ۱۰۰.

۲. انعام، ۵۰.

۳. نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه ۱۴۳، ص ۱۹۹.

۴. همان، ص ۳۹۸، نامه ۳۱.

۵. همان، ص ۳۹۹.

... ثم جعل فی یدیک مفاتیح خزائنه...^۱

... سپس کلیده‌های خزائنش را در دست تو نهاد...

امام سجاده (علیه السلام) عرض می‌کند:

... و یا مَنْ لَا تُفْنِي خَزَائِنُ رَحْمَتِهِ...^۲

... ای کسی که خزائن رحمت پایان ندارد...

... و یا مَنْ لَا تُفْنِي خَزَائِنَهُ الْمَسَائِلُ...^۳

... ای کسی که خواست‌ها و خواهش‌ها خزائنش را تهی نمی‌سازد.

آن حضرت در وداع با ماه مبارک رمضان عرض می‌کند:

... إِنَّ خَزَائِنَكَ لَا تَنْقُضُ بَلْ تَفِيضُ وَإِنَّ مَعَادِنَ احْسَانِكَ لَا تَفْنِي وَإِنَّ عَطَائِكَ لَلْعَطَاءِ

الْمُهْنِ...^۴

... پروردگارا خزانه کرم و فضل تو بجای کاهش، افزون می‌شود و معدن احسان و لطف تو پایان

نمی‌پذیرد و عطای تو همواره عطای دلچسب و دلپذیر است.

این بود شمه‌ای از آیات و احادیث و ادعیه که در آن واژه «خزائن» به کار رفته است.

اینک تفسیری از خزائن

«خزائن» جمع خزینه و خزانه به کسر یعنی محلی که انسان اموالش را در آن جمع و نگهداری می‌کند و در اصل از ماده «خزن» به معنای حفظ و نگهداری است بدیهی است کسانی اقدام به جمع آوری و اندوختن و حفظ چیزی می‌کنند که قدرشان محدود بوده و نتوانند در هر زمان آنچه را که می‌خواهند فراهم آورند از این رو در موقع توانایی چیزهایی که برای آینده

۱. همان.

۲. صحیفه سجادیه، دعای ۵.

۳. صحیفه، دعای ۱۳.

۴. همان، دعای ۴۵.

ضروری تشخیص می‌دهند در خزینه یا خزائن اندوخته می‌کنند ولی این تعبیر و مفاهیم درباره خداوند متعال نامعقول است به همین دلیل جمعی از مفسران خزائن الله را به «مقدورات خدا» تفسیر کرده‌اند یعنی همه چیز در خزانه قدرت خدا جمع است و به هر مقدار از آن را که صلاح بداند فرو می‌فرستد یعنی از عالم امر به عالم خلق و از عالم قضاء به عالم قدر فرو می‌فرستد. مرحوم طبرسی در تفسیر آیه شریفه: «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ» می‌نویسد:

(و ان من شیء) ای ولیس من شیء ينزل من السماء و ينبت من الارض (الا و عندنا خزائنه) معناه الا و نحن مالکوه والقادرون علیه و خزائن الله سبحانه مقدوراته...^۱
فخر رازی آنجا که احتمالاتی در این باره بیان می‌کند می‌نویسد:

... (الا عندنا خزائنه) اشاره الی کون تلك الاشياء مقدورة له تعالی و حاصل الامر فیه ان المراد جميع الممكنات مقدورة له...^۲
شیخ طوسی می‌نویسد:

«و ان من شیء الا عندنا خزائنه» فخزائن الله مقدوراته لانه تعالی یقدر ان یوجد ماشاء من جميع الاجناس...^۳

راغب نیز در مفردات^۴ ماده خَزَنَ اقوالی را نقل می‌کند. همچنین مرحوم علامه طباطبائی در این باره چند قول نقل کرده است.^۵ و در پایان نظر خود را بیان می‌کند که به اعتراف خودشان خالی از غموض و اشکال نمی‌باشد.

بهر حال «خزائن الله» (کانون تمام نعمتها و پدیده‌ها) به ذات بی‌پایان او که جامع جمیع

۱. الطبرسی، الشیخ ابوعلی الفضل بن الحسن مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، لبنان، دارالاحیاء التراث العربی، تصحیح رسولی محلاتی، ۱۳۷۹ ق، ۱۳۳۹ ش، ج ۶، ص ۳۳۳-۳۳۴.

۲. التفسیر الکبیر، ط ۳، ج ۱۹، ص ۱۷۴.

۳. الطوسی ابی جعفر، محمد بن الحسن النبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، لبنان، دارالاحیاء التراث العربی، ج ۶، ص ۳۲۷.

۴. المفردات فی غریب القرآن، الراغب الاصفهانی، ص ۱۴۶.

۵. الطباطبائی، علامه السید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران، ط ۳، ۱۳۹۶ هـ. ق، ج ۱۲، ص ۱۴۸-۱۴۶.

کمالات و قدرت‌ها است اتکا دارد و همه چیز در آن مقام بی‌حد و حصر است و در مراحل خلق به اندازه معین نازل می‌شود و مبادا گمان کنی که با این همه درخواست از سوی بندگان و این همه افاضه از سوی پروردگار مٔان ذره‌ای از خزائن او کاستی و در جود و کرمش کمبودی رخ دهد.

سؤال دیگر:

سؤال دیگری که در اینجا مطرح است این است که: کثرت عطا چگونه باعث زیادی جود و کرم خدا می‌شود؟

پاسخ:

به این سؤال می‌توان دو پاسخ داد:

۱- مفهوم عطای خدا این نیست که چیزی از خزینه برمی‌دارد و می‌دهد بلکه با اراده خود می‌آفریند پس با جود خداوند افاضه و خلق جدیدی پدید می‌آید و این پدیده نو در بقا به عطا و بخشش جدیدی نیازمند است پس هر جودی به جود دیگر وابسته است. از این رو هر چه خدا عنایت کند به دنبال آن عنایتی دیگر می‌آید و هر عنایتی لطفی دیگر در پی دارد و هکذا و این کثرات متعاقبه در مقام فعل متجلی و متحقق می‌شود نه در مقام ذات که از کثرت منزّه است. «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»^۱

۲- پاسخ دیگر این است که خدا وقتی نعمتی به بنده‌ای می‌دهد جود و بخشش او نسبت به این بنده منشأ بروز امکانات جدید و شکوفایی استعداداتش می‌شود چون هر چه امکانات بیشتر باشد انسان بیشتر می‌تواند فعالیت و خدمت و عبادت کند. پس وقتی امکانات بیشتر شد انسان برای پذیرش جود بیشتر آماده می‌شود و در هر جا که آمادگی باشد فیض الهی سرازیر می‌شود. جود الهی بلا تشبیه مانند نور خورشید است که بر همه جا می‌تابد (در هر جا که دریچه‌ای باز شود نور خدا و جود و کرمش نفوذ می‌کند). البته در مسائل معنوی هر چه بیشتر بخواهی بیشتر می‌دهند و اگر نخواهی نمی‌دهند. گر گدا کاهل بود تقصیر صاحب خانه چیست؟

قل ما يعبؤا بكم ربي لولا دعاكم...^۱ اگر نخواهید خداوند عنایتی نمی‌کند.

ولی در مسائل مادی محدودیت و تضاد وجود دارد و همه خواسته‌ها را نمی‌دهند زیرا در این عالم محدود، خواسته‌ها با هم در تضاد است. برزگر باران و گازر آفتاب می‌خواهد از این رو ممکن نیست دعای هر دو مستجاب شود. چنان‌که در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است:

كان في بني اسرائيل رجل و كان له بنتان فزوَّجَهُما في رجلين. واحد زارع و آخر يعمل الفخار ثم انه زارهما فبدء بامرأة الزارع فقال لها: كيف حالك؟ قال: قد زرع زوجي زرعاً كثيراً، فان جاء الله بالسَّماء فنحنُ أحسنُ بني اسرائيل حالاً، ثم ذهب الى الاخرى فسألها عن حالها، فقالت: قد عمل زَوْجِي فَخَاراً كثيراً، فان أمسك الله السَّماءَ عَنَّا فنحنُ أحسنُ بني اسرائيل حالاً، فانصرف و هو يقول انت لهما^۲

در بنی اسرائیل مردی بود که دو دختر داشت یکی از آن دو را به مرد کشاورزی شوهر داد و دیگری را به مردی کوزه‌گر. سپس به دیدار آن دو رفت. اول به دیدن دختری که همسرش زارع بود رفت. به او گفت حالت چگونه است؟ دختر گفت شوهرم زراعت زیادی کاشته و اگر خداوند بارانی از آسمان بفرستد حال ما از همه بنی اسرائیل بهتر می‌شود. از آنجا به دیدار دختر دیگرش که زن کوزه‌گر بود رفت و حالش را پرسید گفت: شوهرم کوزه‌های زیادی ساخته اگر خدا از آسمان باران نبارد حال ما از همه بنی اسرائیل بهتر است. پس آن مرد از نزد دخترانش برگشت و می‌گفت خدایا تو پروردگارشان هستی (خود میدانی که هر یک خواهشی برخلاف دیگری دارد).

بدیهی است که استجابت هر دو دعا امکان ندارد اما در مسائل معنوی تضاد و محدودیتی نیست اگر بطور جدی بخواهی و خود را آماده کنی می‌دهند چنانکه می‌فرماید: و نُنْزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَاراً^۳ ما از قرآن فرو می‌فرستیم آنچه را که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران (و زیان) نیفزاید. یعنی قرآن مانند باران رحمت در زمین مساعد و دل‌های آماده شفا بخش و سودمند است ولی در شوره‌زار

۱. الفرقان، ۷۷.

۲. بحارالانوار، ج ۱۴، کتاب النبوة باب نوادر اخبار بنی اسرائیل، ص ۴۸۸، حدیث ۳.

۳. اسراء، ۸۲.

و دل‌های نامساعد موجب خسران و زیان می‌شود.

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره‌زار خس

دلی که آماده پذیرش نور الهی است نور قرآن بر او می‌تابد و در پرتو نور قرآن نورانی و نورانی‌تر می‌شود تا آنکه سراسر وجودش نور می‌شود و نقطه تاریکی در او باقی نمی‌ماند چنانکه می‌فرماید: **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون**^۱

خداوند ولی و سرپرست مؤمنانست و آنها را از تاریکی به نور می‌برد (اما) کسانی که کافر شدند اولیای آنها طاغوت (بت و شیطان و پیروان شیطان) می‌باشند که آنها را از سرچشمه نور به تاریکی بیرون می‌برند آنها اهل آتشند و برای همیشه در آن می‌مانند. آری قرآن نسخه شفابخشی است برای آنها که پرده‌های شهوات میان آنها و پروردگار مانعی ایجاد نکرده باشد.

قد جائتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور^۲

براستی از سوی پروردگارتان اندرز و دارویی شفابخش برای دل‌ها فرود آمد.

و نیز می‌فرماید:

قُلْ هُوَ الَّذِینَ آمَنُوا هُدًی و شِفاء^۳

(به این لجوجان تیره دل) بگو این قرآن برای مؤمنان مایه هدایت و شفا است.

امیر مؤمنان **(علیه السلام)** در این باره می‌فرماید:

... **فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَانِكُمْ وَاسْتَعِينُوا بِهِ عَلَى لَأْوَانِكُمْ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ أَكْبَرِ الدَّاءِ وَهُوَ الْكُفْرُ**

وَالنِّفَاقُ وَالغَيُّ وَالضَّلَالُ...^۴

... از قرآن برای بیماریهای خود شفا و بهبودی بطلبید، و برای پیروزی بر شدائد و مشکلات از آن

استعانت بجوید، زیرا در قرآن شفای بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است...

۱. بقره، ۲۵۷.

۲. یونس، ۵۷.

۳. فصلت، ۴۴.

۴. نهج البلاغه، صبحی الصالح، خطبه ۱۷۶.

به عبارت دیگر آنان که ایمان بیاورند خداوند متعال آنها را از تاریکی به روشنی و نور وارد می‌کند تا در ایمان‌شان استوار بمانند و هر روز بر نورشان افزوده می‌شود تا با این نور خدا را دیدار کنند ولی ستمکاران و کافران و طاغیان در اثر کفر و گریز از ایمان دریچه دل بسته‌اند و سرانجام جز تاریکی و خسران بهره‌ای نبرند. و در اثر طغیان و سرکشی بر ظلمت آنان افزوده می‌شود پس بایستی در این ماه مبارک به ویژه شبهای نورانی قدر خود را در معرض نسیم‌های رحمت قرار دهیم و دریچه دل را برای افاضه انوار الهی بگشاییم و در عبادت و انفاق و رسیدگی به محرومین پیش قدم باشیم و در این ماه افزون بر روزه و قرائت قرآن و دعا و شب زنده‌داری در خدمت بندگان خدا باشیم که پس از اداء فرائض، هیچ عبادتی برتر از خدمت به بندگان خدا نیست چنانکه از امام صادق (علیه السلام) آمده است: «مَنْ طَافَ بِالْبَيْتِ أَسْبُوعًا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ سِتَّةَ آلَافٍ حَسَنَةً وَمَحَاعِنُهُ سِتَّةَ آلَافٍ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ سِتَّةَ آلَافٍ دَرَجَةً (و فی روایة اسحق بن عمار: وَقَضَى لَهُ سِتَّةَ آلَافِ حَاجَةٍ) ثُمَّ قَالَ: قَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ أَفْضَلُ مِنْ طَوَافٍ وَطَوَافٍ حَتَّى عَدَّ عَشْرًا^۱

هر کس هفت بار خانه خدا را طواف کند خداوند عزوجل برای او ثواب شش هزار حسنه می‌نویسد و شش هزار گناه از او محو می‌کند و شش هزار درجه به او می‌دهد (و اسحاق بن عمار اضافه می‌کند که امام فرمود: شش هزار حاجت او را برمی‌آورد) و سپس امام صادق (علیه السلام) فرمود بر آوردن حاجت مؤمن برتر از یک طواف، دو طواف و سه طواف و... تا ده طواف برشمرد.

یعنی قضاء حاجت مؤمن حداقل بالاتر از یک طواف (و هرچه اخلاص و نوع حاجت برتر باشد) فزونتر، تا آنجا که از ده طواف بالاتر می‌رود.

رسیدگی و سرپرستی یتیمان

از جمله خدمت‌هایی که در این ماه بر آن تأکید فراوان شده است رسیدگی به یتیمان و افراد بی‌سرپرست است، در زندگی انسانها خلاءها و کمبودهایی وجود دارد که تنها از طریق ابراز محبت و دوستی می‌توان آن را جبران کرد و در این میان، کودکان یتیم بیشترین نیاز را دارند زیرا آنها در اثر از دست دادن پدر یا مادر از سرچشمه مهر و محبت دور افتاده‌اند و بیش از

هر چیز به نوازش نیازمندند، بی‌تردید، وجود چنین افرادی در هر جامعه غیر قابل اجتناب است، زیرا هیچ جامعه‌ای خالی از حادثه نیست به ویژه در جامعه اسلامی که افزون بر حوادث طبیعی با فریضه دفاع و جهاد که از اهم فرائض است روبرو است و بدیهی است در این حوادث خواه‌ناخواه گروهی پدران و یا مادران خود را از دست داده و بی‌سرپرست می‌شوند. در چنین محیطی برای رفع این کمبودها باید پیش‌بینی‌های لازم را معمول داشت، بدین جهت دین مقدس اسلام رسیدگی به ایتام را به عنوان مسأله‌ای اساسی و مهم مطرح کرده و به مسلمانان نسبت به سرنوشت آنان از جمیع جهات (اقتصادی، عاطفی، آموزشی و پرورشی...) هشدار داده است که: «فَمَا لِلْيَتِيمِ فَلَا تَقْهَر»^۱ یتیم را تحقیر مکن.

در اینجا بحث تنها از تأمین معاش نیست زیرا نیاز انسانها به آب و نان خلاصه نمی‌شود. انسان تشنه محبت و سرشار از احساس و عواطف است، انسان موجودی عاطفی و دوستدار محبت است و عشق و محبت در سرشت او نهفته است. او همانند چوب و یا سنگ و جماد نیست که با عشق و محبت بیگانه باشد. جایی که بسیاری از حیوانات تحت تأثیر محبت قرار می‌گیرند و پاسخ مثبت به آن می‌دهند موجودی که سرشت او بر مهر و محبت نهاده شده است چطور می‌تواند به دور از محبت زندگی کند؟^۲ واقعاً هیچ چیز جز مهر و محبت نمی‌تواند جای خالی پدر و مادر را پر کند و چه قدر خوب است که هر خانواده حتی الامکان یک یا دو یتیم را تحت تکفل خویش قرار دهند و سرپرستی آنها را شخصاً به عهده بگیرند و تنها به تأمین معاش آنها بسنده نکنند. ساختن دارالایتام و کمک مالی به این گونه مؤسسات بسیار خوب ولی کافی نیست و نمی‌تواند جانشین کانون گرم خانواده شود زیرا سرببی و خدمتگزار حقوق‌بگیر دارالایتام جای خالی پدر و مادر را نمی‌تواند پر کند چون کودک بیش از هر چیز به پدری مهربان و مادری دلسوز نیازمند است. از این رو پیامبر اسلام (ﷺ) که خود طعم تلخ یتیمی را چشیده بود نسبت به این موضوع حساس بود و اکیداً به آن توصیه می‌کرد و در مناسبت‌های گوناگون مسلمانان را در تکریم یتیمان ترغیب و تشویق می‌فرمود و از قهر و طرد یتیمان نهی می‌کرد و خود نیز نگهداری و سرپرستی یتیمان را به عهده می‌گرفت.

۱. ضحی، ۹.

۲. در بعضی تحقیقات گیاه‌شناسی دیدیم که پاره از گیاهان نیز تحت تأثیر محبت باغبان قرار می‌گیرند و عکس‌العمل نشان می‌دهند.

نکته جالب

نکته جالب و مفید آن که در فرهنگ اسلامی بهترین شیوه در سرپرستی یتیمان آن است که کودکان یتیم جزء عائله انسان قرار گیرند بطوری که خود را در ردیف فرزندان و اعضای خانواده به شمار آورند و مساعدتها و کمکها آبرومندانه انجام شود که آنها با سربلندی و سرافرازی زندگی کرده و هیچگاه خود را حقیر و بیچاره و بینوا احساس نکنند.

یتیم نوازی در صورتی مطلوب است که برخورد با آنها با رعایت جمیع جهات مادی و معنوی و عاطفی همراه باشد در غیر این صورت ممکن است نتایج ناگواری به بار آورده و آنها را دچار عقده کند.^۱

پیغمبر اکرم ﷺ فرمود:

... و من أكرم فيه یتیمًا أكرمته الله يوم یلقاه...^۲

هر کس در ماه رمضان یتیمی را مورد اکرام و احترام قرار دهد خداوند متعال روز دیدار در محشر او را مورد اکرام قرار خواهد داد.

و فرمود:

... و تَحَنَّنُوا عَلَى أَيْتَامِ النَّاسِ لِمَا يُتَحَنَّنُ عَلَى أَيْتَامِكُمْ...^۳

... به یتیمان مردم مهربانی کنید تا به یتیمان شما مهربانی کنند..

و از وصایای امیر مؤمنان علیه السلام به حسن و حسین علیهما السلام و سایر فرزندان هنگامی که ابن ملجم لعنه الله آن حضرت را ضربت زد این بود:

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْإَيْتَامِ، فَلَا تَغُبُّوا أَفْوَاهَهُمْ وَلَا يُضَيِّعُوا بِحَضْرَتِكُمْ...^۴

خدا را! خدا را! در مورد «یتیمان» مبادا آنها گاهی سیر و گاهی گرسنه بمانند و نکند در اثر غفلت شما حقوق یتیمان از میان برود.

۱. این قسمت بحث که مربوط به اهمیت رسیدگی به یتیمان است از نقطه‌های آغاز در اخلاق عملی، ص ۴۹۹-۵۰۱ آورده شد. آیات و احادیث نیز در این مورد رسیده است که به همین مدرک رجوع شود.

۲. الشیخ البهائی الاربعون تصحیح عقیقی بخشایشی، قم دفتر نشر نوید اسلام ص ۷۳.

۳. همان، ص ۷۲.

۴. نهج البلاغه صبحی صالح، ص ۴۲۱ و من وصیه له علیه السلام، شماره ۴۷.

چیزها دیده و نخواسته‌ام
 روی مادر ندیده‌ام هرگز
 کودکان گریه می‌کنند و مرا
 دامن مادران خوش است چه شد
 خواندم از شوق هر که را مادر
 کودکان را گلیج هست و مرا
 جامه‌ام را به نیم جو نخرند
 ترسم آنکه دهند پسرهنم
 کودکی گفت مسکن تو کجا است
 رُقعۀ دامنم زدن بجامۀ خویش
 درس‌هایم نخوانده ماند تمام
 من نرفتم به باغ با طفلان
 گل اگر بود مادر من بود
 دل من هم دل است، آهن نیست
 چشم طفل یتیم روشن نیست
 فرصتی بهر گریه کردن نیست
 که سر من به هیچ دامن نیست
 گفت با من که مادر من نیست
 نان خشک از برای خوردن نیست
 اینچنین جامۀ جای ارزن نیست
 که نشانی و نامی از تن نیست
 گفتم آنجا که هیچ مسکن نیست
 چه کنم نخ کم است و سوزن نیست
 چه کنم در چراغ روغن نیست
 بهر پژمردگان، شکفتن نیست
 چونکه او نیست گل به گلشن نیست^۱

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ قَلِيلًا مِنْ كَثِيرٍ مَعَ حَاجَةٍ بِي إِلَيْهِ عَظِيمَةٍ وَغِنَاكَ عَنْهُ قَدِيمٌ وَهُوَ عِنْدِي كَثِيرٌ
 وَهُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيرٌ اللَّهُمَّ إِنَّ عَفْوَكَ عَنْ ذَنْبِي وَتَجَاوُزَكَ عَنِ خَطِيئَتِي وَصَفْحَكَ عَنِ ظَلْمِي
 وَسِتْرَكَ عَلَيَّ قَبِيحِ عَمَلِي وَحَلْمَكَ عَنِ كَثِيرِ جُرْمِي عِنْدَ مَا كَانَ مِنْ خَطَأِي وَعَمْدِي اطمعني في
 ان أسألك ما لا أستوجبُه منك الذي رزقتني من رحمتك وأرثتني من قُدْرَتِكَ وَعَزَّفْتَنِي مِنْ اجَابَتِكَ.

خدایا من از تو اندکی از نعمتهای فراوانت را می‌خواهم که نسبت به آن شدیداً نیازمندم و بی
 نیازی تو از آن به زمانی دور برمی‌گردد. خدایا آنچه را که می‌خواهم برای من بسیار بزرگ ولی برای
 تو سهل و آسانست. خدایا براستی عفو تو از گناهانم و گذشت تو از خطاهایم و چشم پوشی تو از
 ظلمم و پرده پوشیت بر اعمال زشتم و بردباریت بر جرم فراوانم، در حالی که من به خطا یا عمد
 مرتکب این همه گناه شده‌ام، مرا به طمع واداشته که چیزهایی از تو بخواهم که سزاوارش نیستم. خدایا
 آنچه از خزائن رحمتت به من ارزانی داشتی و آن اندازه که از قدرت بی‌کران و بی‌پایانت به من نشان

۱. پروین اعتصامی، دیوان قصاید و مثنویات، چاپخانه محمد علی فردین، تهران، چ ۷، صفر ۱۳۹۷ هـ. ق،

دادی و آن همه از دعاهایم که به آن پاسخ گفتی اینها مرا امیدوار کرده که با این همه جرم و خطا به درگاہت دست نیاز دراز کنم و از تو حاجت بخواهم.

در این بخش از دعا به چند نکته لطیف و ظریف اشارت رفته است.

۱- آنچه را که ما از درگاه خدا می‌خواهیم در نظر ما بزرگ و بسیار است ولی در برابر خزائن رحمت الهی و قدرت کبریایی او کوچک و اندک است.

۲- آنچه را که ما می‌خواهیم به دلیل نیاز ما است که ما عین فقر و نیازیم ولی خداوند متعال را نیازی نیست که او غنی بالذات است.

۳- خداوند نسبت به بندگان گناه کار و خطا کار خود مهلت می‌دهد و با عفو و اغماض و پرده پوشی رفتار می‌کند باشد که خود را اصلاح کنند.

۴- این برخورد کریمانه و این همه لطف و رحمت و این همه تأخیر و مهلت در عین توانایی و قدرت برای بندگان گناه کار امیدوار کننده است. امیدوار به چیزهایی که سزاوارش نبوده و استحقاقش را ندارند که او پروردگاری مهربان و سرچشمه فیضش بی‌پایان است و اگر این گونه برخورد نمی‌کرد و اگر قدرت و رحمتش را پایانی می‌بود دیگر جای امید و طمعی برای هیچ کس نمی‌بود.

کسرمش نامتناهی نعمش بی‌پایان هیچ جوینده از این در نرود بی‌مقصود

۵- گناهان معمولاً آثار و ابعاد گوناگونی دارد که به تناسب هر کدام اسم و عنوانی به خود می‌گیرد چنان که خوبیها نیز آثار و ابعاد گونه‌گون دارد:

الف - ذنب و جُنَاح در برابر ثواب و نیکی

ب - عَصیان، معصیت و مخالفت، در برابر اطاعت و انقیاد و فرمانبرداری

ج - تجاوز و تعدی، طغیان، بغی و اسراف در برابر عدل، عدالت، اعتدال، احسان و اقتصاد

د - جرم، جنایت، جریره و خیانت در برابر امانت، نصیحت و خیرخواهی

ه - ظلم، جور، استکبار، علوّ، فساد و افساد در برابر قسط، تواضع صلاح و اصلاح

و - عمل قبیح، در برابر عمل حَسَن

ز - فاحشه، فحشاء و بغی در برابر حیاء، استحياء، حرمت نگهداری، عفت و پاکدامنی

ح - منکر، در برابر معروف

ط - خطا، خطیئه و عثرت در برابر سداد، استقامت و صواب

ی - فسق، فجور، در برابر تقوی و تزکیه

ک - ضلالت، کفر و غوایت در برابر هدایت، ایمان و فلاح

ل - سیئه، در برابر حسنة

م - شرّ، در برابر خیر

ن - اثم، در برابر نفع

هر یک از این عناوین به بعدی از ابعاد گناهان اشارت دارد.

برای مثال: ذنب که در اصل به معنای دنباله روی می باشد و «ذنب» به فتح ذال و نون به معنای دُم و «ذُئوب» به معنای بهره و نصیب نیز از همین ماده مشتق است و در واقع هر عمل زشت و ناپسند از آن روی که دارای آثار و تبعات شوم است «ذنب» نامیده می شود یعنی عملی که دنباله شومی دارد.

و اما جناح:

گویند جناح معرب گناهست چون در عربی حرف گاف نیست گناه فارسی به جناح / عربی تبدیل شده است و برخی آنرا از ماده جَنَاح به فتح به معنای تمایل گرفته اند.^۱ گناه از آن جهت که نشانه نافرمانی و زیر بار نرفتن است عصیان و معصیت نامیده می شود و از آن حیث که تصرفی بیش از حد مُجاز و نیاز است اسراف نام می گیرد و از آن لحاظ که از روحیه سرکشی و نافرمانی ناشی می شود طغیان نامیده می شود و گناهکار را طاغی می گویند از آن جهت که طغیان می کند و از آن حیث که با مطالبه و برخورد ناروا همراه است بغی نامیده می شود و مرتکب آن را باغی و در پارسی یاغی می نامند و از آن جهت که موجب قطع حقوق و پیوندهای اجتماعی و موجب سلب آسایش دیگران می شود «جرم و جنایت» نام می گیرد و از آن لحاظ که دیگران را نیز به عرصه گناه می کشاند محیط گناه کشانده و به تبعات آن گرفتار می کند جریره گفته می شود که مانند عقرب جرّار همه را نیش می زند و هیچ کس از شرّش در

۱. چنانکه در قرآن آمده است: و ان جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْتَنَحْ لَهَا... (انفال، ۶۱)... اگر تمایل به صلح نشان دهند تو نیز از در صلح در آی... .

امان نمی‌ماند. و از آن جهت که گناه نمادی از کوتاهی در حفظ امانت الهی است «خیانت» نام می‌گیرد. از آن رو که گناه نوعی ستم به خود یا به دیگران است «ظلم» است و از آن لحاظ که بعضی از گناهان ناشی از روحیه تکبر و خود بزرگ بینی و تحقیر دیگرانست استکبار و عُلو نامیده می‌شود و از آن جهت که گناه زشت و نازیبا است عنوان قبیح به خود می‌گیرد. از آن لحاظ که پاره‌ای از گناهان بیش از اندازه زشت و ناپسند است آنرا فاحشه و فحشاء نامیده‌اند و از آن رو که گناه کاری ناشناخته و ناپسند است آنرا مُنکر می‌نامند یعنی به حدی بد است که در محیط اسلامی و انسانی ناشناخته است. در برابر آن کارهای خوب و پسندیده که در محیط اسلامی معروفست و همه آنرا می‌شناسند مانند نماز و زکوة، راستی و صداقت فداکاری و ایثار، محبت و عدالت که برای همه مطلوب و معروفست. از آن جهت که گناه خروج از صراط مستقیم و راه خدا است فسق و فجور نام می‌گیرد چنان که تقوی به معنای صیانت نفس و مصونیت انسان است و در واقع فسق و فجور خروج از این حصن الهی و مصونیت معنوی می‌باشد.

و از آن رو که گناه موجب گمراهی، ناسپاسی و ناکامی است ضلالت، کفران و غوایت نامیده می‌شود. و از آن جهت که گناه امری ناپسند است «سینه» نامیده می‌شود چنان که کار خوب را «حسنه» می‌گویند و از آن لحاظ که گناه آثار شوم زیانباری برای جامعه و عامل آن دارد «شرّ و اثم» نامیده می‌شود. در قرآن کریم شر در برابر خیر و اثم در برابر نفع قرار گرفته است چنان که می‌فرماید: «فمن يعمل مثقال ذرة خیراً یره و من يعمل مثقال ذرة شراً یره»^۱ و در باره شراب و قمار می‌فرماید: «واثمهما اکبر من نفعهما...»^۲ ضرر این دو بیش از سود آنها است یعنی گر چه شراب و قمار سود اندکی دارد ولی ضررش خیلی بیشتر از این سود است و انسان خردمند سود اندک را با زیان بسیار مبادله نمی‌کند.

اینک که ابعاد و آثار مختلف گناه تا حدودی روشن شد آیا این آثار شوم را رافع و دافعی هست؟ اما دافع همانا ذکر و یاد خدا و توجه به آثار شوم و مخرب گناه است که انسان را از گناه باز می‌دارد و دافع آن همانا توبه و بازگشت وامی‌دارد.

خداوند متعال با لطف و رحمت عمیم و گسترده خویش بندگان گنه کار را امیدوار می‌کند

۱. زلزله، ۷-۸.

۲. بقره، ۲۱۹.

تا هر چه زودتر توبه کنند و به سوی او بازگردند. و دامن خود از آلودگی گناهان بزدایند. در این بخش از دعا تعابیری گوناگون از قبیل عفو و صفح و تجاوز (گذشت) و ستر (پرده پوشی) و حلم آمده است که هر کدام رافع و دافع آثار و تبعات زیانبار گناهانست و احتمالاً هر یک ناظر به یک بعد از ابعاد گناه می باشد.

برای مثال عفو در زبان عرب در مورد محو آثار یک شیء به کار گرفته می شود می گویند باد آمد و مزرعه را عفو کرد یا طوفان آمد بناها و ساختمانها را عفو کرد که عفو در این گونه موارد به معنای محو آثار مزرعه و ساختمان است. عفو بالاتر از غفران و بخشش است زیرا در بخشش و مغفرت ممکن است از کیفر و مجازات گناهکار و مجرم بگذرند ولی پرونده و سوء سابقه را محفوظ دارند چنان که در موارد تعلیق قضیه این چنین است ولی در مورد عفو تمام آثار گناه محو می شود و تبعات جرم به کلی نادیده گرفته می شود.

چنان که صفح یک درجه بالاتر از عفو است اگر در عفو آثار و تبعات موجود در پرونده نادیده گرفته شود در صفح با مجرم به گونه ای برخورد می شود که گویا گناهی از او سر نزده است. در صفح روی را برمی گردانند تا گناه را نبینند ولی در عفو گناه دیده و ثبت شده را می بخشند. در عفو سوء سابقه در پرونده ثبت شده ولی آن را نادیده انگاشته اند اما در صفح اصلاً گناه در پرونده ثبت نمی شود. خداوند به پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «... فاصفح الصَّفْحَ الْجَمِيلَ»^۱ یعنی نسبت به اذیت و آزار کفار و مشرکان برخورد کریمانه داشته باش و رفتار بد آنان را نادیده بگیر (روی بگردان گویا که چیزی رخ نداده است) و این مرتبه ای بالاتر از عفو و گذشت است زیرا گذشت و عفو با فرض وقوع گناه است ولی در صفح گویی گناهی رخ نداده است چنانکه حضرت یوسف ﷺ نسبت به برادران خود به گونه ای رفتار کرد که گویا آنها مرتکب خطایی نشده اند.

آنگاه که به مصر آمدند و از گذشته اظهار پشیمانی کردند یوسف بی درنگ به آنها گفت: ... لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم...^۲ ... امروز ملامت و توبیخی متوجه شما نیست. خداوند شما را می بخشد... یعنی از گذشته ها چیزی نگویید و خاطره های گذشته را تجدید نکنید حال

۱. حجر، ۸۵.

۲. یوسف، ۹۲.

آنکه خداوند شما را می‌آمزد. یوسف آنچه در ارتباط با خودش بود به کلی نادیده گرفت و اجازه نداد برادرانش گذشته‌ها را به یاد آورند و درباره آن سخن بگویند و از او تقاضای عفو و بخشش کنند و نسبت به آنچه در ارتباط با خداوند متعال بود نوید مغفرت داد و خاطر آنها را از این لحاظ نیز راحت کرد تا با آرامش بتوانند جبران مافات کنند. یوسف دوست نداشت برادرانش نگران خاطرات ناگوار گذشته باشند و در برابر او احساس شرم کنند یعنی بگونه‌ای برخورد کرد که آنها این خاطره را به کلی فراموش کنند و آثار حقوقی که هیچ بلکه آثار وضعی و قهری آنها نیز از حافظه خود بزدايند.

پس با جمله اول «لا تثریب علیکم الیوم» حسابشان با یوسف (که اینک عزیز مصر شده است) تصفیه شد تنها یک حساب در ارتباط با حق‌الله باقی ماند که یوسف آن را نیز با جمله «یغفرالله لکم» پاک کرد و تمام شده تلقی کرد زیرا او می‌دانست که رضای او رضای خدا است آنگاه که یوسف با بزرگواری از حق خود گذشت و آن را «کان لم یکن» انگاشت قطعاً خدای کریم و رحیم و ارحم‌الرحمین به طریق اولی گذشت خواهد کرد و از این روی یوسف بدون تردید و بدون «لیت و لعل» گفت: «یغفرالله لکم» زیرا غضب خدا بخاطر یوسف بود اینک که یوسف راضی شد و از حق خود گذشت چرا خداوند راضی نباشد خداوندی که به بندگانش مهلت می‌دهد تا توبه کنند و در عین خوف، به اصلاح خود امیدوار باشند چنانکه می‌فرماید:

ولو یؤاخذ الله الناس بظلمهم ما ترک علیها من دابة و لکن یؤخرهم الی اجل مسمى...^۱

اگر خداوند مردم را به ظلم و ستمشان می‌گرفت و بی‌درنگ مؤاخذه و کیفر می‌داد. هیچ جنبنده‌ای (موجود زنده) را در زمین باقی نمی‌گذاشت ولی خداوند به آنها تا روز و ساعت معین مهلت می‌دهد (تا بازگردند و خود را اصلاح کنند)

دو نکته زیستی و عاطفی

در این آیه نکته‌ای زیستی و نکته‌ای عاطفی وجود دارد. که ذکر آنها خالی از لطف نیست. نکته زیستی آنکه تمام موجودات زنده حتی موجودات ذره‌بینی در خدمت انسانند که اگر خداوند نظر لطفش را از انسانها بردارد آنها را نیز نابود می‌کند تا انسانها نابود شوند.

نکته عاطفی آن است که خداوند نسبت به بندگانش مهربان است و به صرف ارتکاب گناه

آنها را مؤاخذه نمی‌کند و کیفر نمی‌دهد بلکه مدتی به آنها مهلت می‌دهد شاید بیدار شوند و توبه کنند، ما بایستی از این دو نکته در زندگی فردی و اجتماعی درس بگیریم نخست آنکه محیط زیست را آلوده نکنیم و موجوداتی را که برای حیات و سلامت ما مفیدند از میان برنداریم. دوم آنکه نسبت به انسانها مهربان باشیم و با ارتکاب یک خطا و اشتباه آنها را طرد نکنیم و آبروی آنها را نریزیم بلکه با صبر و حوصله و بردباری در صدد اصلاح آنها برآیم چنانکه در این بخش از دعا می‌گوییم: خدایا از این که گناهانم را نادیده گرفتی و زشتی‌هایم را پوشاندی و با جرم و جنایتم کریمانه برخورد کردی به تو امید بستم و نسبت به لطفت آزمند شدم و به سویت بازگشتم و دست نیاز به درگاهت دراز کردم. و چشم امید به پیشگاهت دوختم. از این کلمات نورانی به طور روشن می‌توان فهمید که بهترین عنصر و مؤثرترین عامل برای صلاح و فلاح انسان امید است و خداوند دوست ندارد بندگانش نومید شوند هر چند مرتکب گناهان بزرگ شده باشند چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

قل یا عبادى الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم^۱ بگو ای بندگان من که بر خود ستم کرده‌اید (و مرزها را شکسته‌اید) از رحمت خدا ناامید مباشید که خداوند تمام گناهان را می‌آمرزد یعنی همواره جای آشتی را باقی گذارید و ارتباط خود را با خدا به یک باره قطع نکنید و استغفار کنید که خداوند غفور و رحیم است.

و عامل دیگر عفو و گذشت نسبت به بندگان خداست چنان که می‌فرماید: ... وَلِیَعْفُوا وَلِیَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ یَغْفِرَ اللَّهُ لَکُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِیمٌ^۲ اگر می‌خواهید خداوند شما را ببخشد؟ پس شما نیز نسبت به بندگان خدا رحیم و مهربان باشید. آیا دوست ندارید که خدا شما را ببخشد؟ نسبت به بندگان خدا با گذشت و عفو و اغماض رفتار کنید.

و درباره اهل تقوی می‌فرماید:

«الذین ینفقون فی السراء والضراء والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس واللّه یحب المحسنین»^۳ آنانکه در همه حال (گاه سرور و گشاده دستی و گاه فقر و تنگدستی) انفاق می‌کنند و

۱. زمر، ۵۳.

۲. نور، ۲۲.

۳. آل عمران، ۱۳۴.

خشم خویش فرو می‌برند و از لغزشهای مردم می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. یعنی خداوند دوست می‌دارد آنان را که خداگونه رفتار می‌کنند و افزون بر عفو و اغماض به مردم نیکی می‌کنند و بدیها را با خوبی پاسخ می‌دهند و با برخورد کریمانه در دلها بذر خوبی و صفا می‌افشانند و در عمل مردم را به صلاح و فلاح می‌خوانند و بدیها را از جامعه می‌زدایند که می‌فرماید:

ولا تستوی الحسنة ولا السيئة ادفع بالتي هي احسن فاذا الذي بينك وبينه عداة كانه وليّ حميم^۱ خوبی و بدی برابر نیستند تو با بهترین روش با مردم برخورد کن آن گاه خواهی دید که دشمنت با تو دوست صمیمی شده است.

از این رو در ماه مبارک رمضان که ماه خودسازی و ماه رحمت و مغفرت است ما را به پیوند و دوستی و صله رحم خوانده‌اند که با خویشان و بستگان آشتی کنیم و با زیردستان رفتار نیکو داشته باشیم و لغزشهایشان را نادیده بگیریم تا از برکات این ماه هرچه بیشتر برخوردار شویم و توفیق صلاح و اصلاح بیابیم و به هدف روزه که تقوی الهی است برسیم.

فصرت ادعوك آمنا و اسئلك مستأنساً لا خائفاً ولا وِجلاً مُدِلاً عليك فيما قصدت فيه اليك فان ابطأ عنى عَتَبْتُ بجهلى عليك و لعل الذى ابطأ عنى هو خيرلى لعلمك بعاقبة الامور...

در این بخش از دعا می‌گوییم: پروردگارا لطف و رحمت تو موجب شده که من با این همه گناه با آرامش خاطر تو را بخوانم و با احساس محبت و انس از تو حاجت بخواهم بی آنکه بیم و هراسی به خود راه دهم در حالی که مقصودم را عاشقانه و با ناز و کرشمه با تو در میان می‌گذارم و اگر حاجتم دیر آید، از روی نادانی با عتاب و خطاب با تو چون و چرا می‌کنم. با این که ممکن است دیر شدن اجابت به سود من باشد، زیرا سرانجام کارها را تو می‌دانی و من از اسرار عالم آگاه نیستم و از آینده چیزی نمی‌دانم.

هر چند لطف خداوند اقتضا دارد که ما هیچ گاه از درگاهش نومید نباشیم و همواره با امیدواری عرض حاجت کنیم ولی باید بدانیم که لطف او با حکمت و مصلحت همراه است و بسیاری از تقاضاها و حاجتهای ما به صلاح ما نیست زیرا این عالم، عالم ماده و عالم تضاد و تراحم است و چه بسیار چیزها که در محدوده تراحم و تضاد نه به صلاح ما و نه به صلاح دیگران است و چه بسا در این محدوده امکان وجود ندارد البته خدا دعای ما را بسی پاسخ نمی‌گذارد و بی‌درنگ لیبیک می‌گوید و اگر خواسته ما را نمیدهد ولی برای ما پاداشی بزرگ

مقدر می فرماید و برای روز گرفتاری (روز قیامت) ما ذخیره می کند زیرا دعا دو بعد دارد. نخست: خدا را خواندن و او را صدا زدن و اسماء صفاتش را به زبان آوردن. دوم: از او حاجت خواستن. در بعد نخست هیچ دعایی و هیچ ندایی بی پاسخ نمی ماند. اما بعد دوم دعا ممکن است گاهی به تأخیر بیفتد.

در این بخش از دعا می توان به چند نکته اشاره کرد:

(الف) ادب دعا: که مبادا لطف و عنایت الهی سبب شود که ما ادب دعا و ادب حضور را فراموش کرده و در برابر پروردگار خود را طلب کار بدانیم زیرا ما هیچگونه حقی بر خداوند نداریم که آن را مطالبه کنیم.

(ب) آنکه دعاهای ما بی پاسخ نمی ماند و وعده الهی به مقتضای (اِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ...)^۱ عملی خواهد شد.

(ج) آنکه مبادا تأخیر در پاسخ سبب نومیدی شود چون بعضی از خواسته های ما به صلاح ما نیست و خدا صلاح ما را بهتر می داند و آنرا به آینده موکول می کند و این آینده ممکن است روز قیامت باشد چه بسا تقاضایی که در دنیا عملی نیست، زیرا دنیا دار تراحم است و بندگان خدا گاهی چیزهای متضاد می خواهند که در محدوده این عالم و در جهان ماده قابل تحقق نیست و به قول شاعر:

هر که نقش خویشان بیند در آب برزگر باران و گازر آفتاب

دو دشمن هر یک پیروزی خود و شکست حریف را می خواهند و جمع پیروزی و شکست برای هر دو امکان ندارد پس خداوند دعاها را بر طبق حکمت و نظام احسن مستجاب می فرماید و در صحنه تراحم دعای مؤمنان با پاداش نیک و دعای کافران با پاداش متناسب به اجابت می رسد و احیاناً اگر برای کافران در ظاهر پیروزی دیده می شود این پیروزی به خیر آنها نیست. و این گونه رخ دادها ممکن است در واقع برای مؤمنان آزمایش و برای کافران و املاء و استدراج باشد خداوند در قرآن می فرماید:

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ^۲

آنانکه آیات ما را تکذیب کنند آنها را به تدریج نابود می کنیم.

۱. بقره، ۱۸۶.

۲. اعراف، ۱۸۲.

و نیز می فرماید:

وَلَا يَخْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ خَيْرًا لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ^۱

کافران گمان نکنند که این مهلت چند روزه به سود آنها است ما آنها را مهلت می دهیم تا به گناه خویش بیفزایند و گرفتار عذابی دردناک شوند.

در برابر اگر مؤمنان دچار درد و رنج می شوند برای آن است که سره از ناسره (خالص از ناخالص) جدا شود و مؤمنان مخلص از پاداش بیشتر بهره گیرند.

پس دعا و درخواست مؤمنان هیچگاه بی پاسخ نمی ماند. در روایات اهل بیت علیهم السلام آمده است که مؤمنان در روز قیامت با پادشاهای بزرگی روبرو می شوند که خود نمی دانند پاداش کدام عمل آنها است به آنها گفته می شود که این پاداش دعاهایی است که در دنیا به اجابت نرسید و خدا آنرا برای روز نیاز و تنگدستی شما ذخیره کرده بود که اینک به شما اعطا می شود چنانکه در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَدْعُو اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ فِي حَاجَتِهِ فَيَقُولُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ أَخْرُوا إِجَابَتَهُ شَوْقًا إِلَى صَوْتِهِ وَدُعَائِهِ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: عَبْدِي دَعَاؤُنِي فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَثَوَابَكَ كَذَا وَكَذَا وَدَعَاؤُنِي فِي كَذَا وَكَذَا فَأَخَّرْتُ إِجَابَتَكَ وَثَوَابَكَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَيَتَمَنَّي الْمُؤْمِنُ أَنَّهُ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا مِمَّا يَرَى مِنْ حُسْنِ الثَّوَابِ^۲

براستی مؤمن خدای عزوجل را درباره حاجت خود می خواند و خدا دستور می دهد اجابت او را به تأخیر اندازید بخاطر شوقی که به آواز او دارم آنگاه که روز قیامت شود خدا می فرماید ای بنده من تو مرا خواندی (دعا کردی) و من اجابت را به تأخیر انداختم اینک ثواب و پاداش تو چنین و چنان است، و باز در باره فلان چیز و فلان چیز مرا خواندی و من اجابت را به تأخیر انداختم و پاداش تو چنین و چنان است آنگاه مؤمن آرزو می کند کاش هیچ دعایی از او در دنیا اجابت نشده بود بخاطر ثواب و پاداش نیکی که می بیند.

پس هیچگاه از دعا خسته نشوید و همواره خدا را بخوانید که لطف پروردگار مرهون

۱. آل عمران، ۱۷۸.

۲. الکلبینی، ابی جعفر محمد بن یعقوب الاصول من الکافی دارالکتب الاسلامیه، ج ۲، ص ۴۹۰، کتاب

الدعاء باب من ابطأت عليه الاجابة، حدیث ۹.

دعاهای شما است چنانکه می فرماید: قل ما یعبأبکم ربی لولا دعاؤکم...^۱

بگو اگر دعاهای شما نباشد پروردگار من به شما عنایتی نمی کند.

دعا نشانه بندگی و وسیله عروج بنده به سوی خدا است. با دعا و راز و نیاز و نماز انسان به معراج می رود^۲ و به خدا نزدیک می شود و سرّ نماز و حقیقت آن دعا است که صلوة در اصل به معنی دعا و دعا مغز عبادت است^۳ نماز وسیله تقرب هر انسان پرهیزکار به خدا است.^۴

فلم ارمولئ کریمما اصبر علی عبدلئیم منک علی یا رب، انک تدعوننی فاولی عنک و تتجیب الیّ فاتبغض الیک و تودّد الیّ فلا اقبل منک کان لی التطول علیک فلم یمنعک ذلک من الرحمة لی و الاحسان الیّ و التفضّل علیّ بجودک و کرمک فارحم عبدک الجاهل وجد علیه بفضل احسانک انک جواد کریم.

خدایا! من هیچ مولای کریمی را شکیباتر از تو نسبت به بنده لئیم و بخیلی مانند خود ندیده‌ام. پروردگارا! تو مرا می خوانی و من از تو روی می گردانم. تو به من محبت می کنی و من دشمنی، تو نسبت به من اظهار دوستی و مودت می کنی و من پذیرا نیستم گویا که من بر تو متنی و حقی دارم ولی تمام این برخوردهای ناشایست من، تو را از رحمت و نیکی و تفضل نسبت به من باز نمی دارد. خدایا! رفتار من از روی نادانی است پس بر بنده نادانت مگیر و او را مشمول رحمت قرار داده و با فضل و احسان و کرمت با او رفتار کن که تو جواد و کریمی.

الحمد لله مالک الملک مجری الفلک مسخر الریاح فالح الاصباح دیان الدین رب العالمین

۱. فرقان، ۷۷.

۲. ... فان الصلوة معراج المؤمن (بحار الانوار، ج ۷۹، ص ۳۰۳).

۳. اشاره به این حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «الدعاء معّ العبادة» الحلی احمد بن فهد عدّة الداعی و نجاح الساعی، بیروت، لبنان، دارالمرتضی، دارالکتاب الاسلامی، ص ۲۹، بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۰۰، الهندی، المتقی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال مؤسسة الرسالة، ۱۳۹۹ هـ. ۱۹۷۹ م، ج ۲، ص ۶۷، تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۳۵، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۴۵۶، الراوندی قطب الدین سعید بن هبة الله، سلوة الحزین (المعروف به دعوات الراوندی) و منشورات قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۷ هـ. ق، ط ۱، ص ۱۸.

۴. اشاره به این حدیث است که امام هشتم (۷) فرمود: الصلوة قربان کل تقی. من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۳۶.

در این بخش از دعا می‌گوییم سپاس خدای را که مُلک جهان از آن او و نظام عالم با تدبیر و اراده او سامان می‌یابد. کشتی‌ها در دریاها به اراده او در جریان است و بادها با تسخیر وی در نوسان است. اوست که سینه افق را شکافته و روشنایی بامداد را از آن بیرون می‌آورد (و تاریکی شب را به روشنی روز تبدیل می‌کند) خدایی که قانونگذار و آغازگر دین و شریعت است. نظام تکوین و تشریح از سوی او و قانون دین و شریعت از جانب او تنظیم و تدوین می‌شود زیرا او رب العالمین و پروردگار جهانیان است.

این بخش از دعا در ارتباط با ربوبیت آفریدگار است از این رو با صفت رب العالمین پایان می‌یابد.

سؤال:

خدا مالک است یعنی چه؟ و فرق بین مُلک (به ضمه) و مِلک (به کسره) چیست؟

پاسخ:

مِلک (به کسره) به چیزی می‌گویند که مملوک انسان می‌باشد و انسان آن را مالک است از قبیل کتاب، خانه، و مانند آن از اشیاء و منافع و مُلک (به ضمه) سُلطه‌ای است که مالک نسبت به مِلک خود دارد مِلک صفت مملوک و مُلک صفت مالک است که عبارت است از ارتباط و سلطه مالکانه بر یک چیز که آن چیز در اختیار مالک است. مالکیت اقسام مختلفی دارد. مالکیت اعتباری و قراردادی، مالکیت طبیعی و تکوینی. در مالکیت اعتباری ارتباط ملکی قراردادی است ولی در مالکیت طبیعی این ارتباط طبیعی و واقعی است برای مثال: مالکیت انسان نسبت به اراده و اعضا و جوارحش که امری طبیعی و واقعی است این‌گونه مالکیت با مالکیت او نسبت به کتابی که خریداری کرده تفاوت دارد کتاب جزء وجود او نیست و وابستگی طبیعی با او ندارد از این رو جدا شدنی (قابل انتقال) است. بالاترین مرتبه در مالکیت، مالکیت خالق و آفریننده نسبت به آفریده می‌باشد در اینجا است که رابطه مالک و مملوک رابطه‌ای است بسیار عمیق و هیچ‌گونه انفصال و جدایی میان مالک و مملوک متصور نیست. در اینجا مالکیت قراردادی نیست و هیچ کس و هیچ علت خارجی در این ارتباط دخالت ندارد. در اینجا براساس اختیار مملوک و تدبیر امور آن در دست مالک است زیرا اوست که این شیء را آفریده و بالطبع تدبیر امورش نیز به دست او است.

ابداع‌کننده قوانین و سنتها

پروردگار، مالک ملک و تدبیرکننده نظام آفرینش است و تمام حرکتهای و تحولات و رخدادها و کلیه پدیده‌ها و جریانها در زمین و آسمان و خشکی و دریاها همه و همه طبق آیین و قوانینی است که او در جهان قرار داده است.

این سلطه و تدبیر و این همه تسخیر و اختیار، اموری واقعی و حقیقی است که برتر از اعتبارات و قوانین موضوعه بشری است و او همواره مالک و صاحب اختیار و پروردگار جهانیان است و هیچ چیز از حیطة اراده و تدبیر وی بیرون نیست؛ همه با نیرو و قدرت خدا داده در جنب و جوشند و قوانین الهی بر همه حاکم است و همه مربوب «رب الارباب» و در حیطة اسم «رب العالمین» قرار دارند. ولی در این میان انسان با داشتن اختیار و علم و اراده، افزون بر تدابیر طبیعی و سنن جاری، نیاز به مقرراتی برتر و قوانینی متناسب با ساختار و اهداف خویش دارد؛ مقرراتی که در عین هماهنگی با فطرت و طبیعت وی بتواند او را در عرصه اختیار و آزادی راهنمایی کند و به مقصد اعلی انسانی برساند و سعادت واقعی او را تضمین کند. انسان با داشتن علم و آزادی می‌داند که آزادی لجام گسیخته به صلاحش نیست. انسان با کشف قوانین و آشنایی با بسیاری از رمز و رموز طبیعت و خلقت و دست یافتن به فن‌آوریهای جدید و پیچیده خود را در پیچ و خم ابزار و آلات و ماشین گرفتار کرده و ترس از این دارد که محکوم مصنوعات و ساخته‌ها و یافته‌ها و بافته‌های خویش گردد و زمام اختیار از دستش بیرون رود. پس این آزادی و اختیار که در عرصه علم و دانش خداوند بر او ارزانی داشته نیاز به رهبری قانونی برتر دارد که از بیرون طبیعت او را کنترل و هدایت کند. بدیهی است که طبیعت و طبع، آثار و بازتابهای درخور خود دارد و نمی‌تواند این موجود برتر و آسمانی را به اهداف برتر رهنمون شود این جا است که پیامی آسمانی ضرورت پیدا می‌کند تا آزادی طبیعی انسان را در مسیر هدفهای انسانی هدایت کند. بدیهی است در این عرصه تنها حس عرفانی و معنوی انسان کارساز خواهد بود پس آزادی و علم و سلطه بر طبیعت از این دیدگاه، خود خواستار معنویت و منادی آن خواهد شد به شرط آن که آزادی به بی‌بندوباری و ابتدال تعریف نشود و به شرط آن که علم و دانش و یافته‌ها و ساخته‌های آن که مصنوع انسان است به جای انسان که سازنده و صانع آن است قرار نگیرد. پس از این جا نیاز به قانون برتر احساس می‌شود.

بدیهی است که انسانها بدون قانون نمی‌توانند زندگی اجتماعی عادلانه و انسانی داشته باشند زیرا آنها مانند حیوانات نیستند که تنها با غریزه زندگی کنند. انسان دارای استعداد های فراوان و اهداف ویژه‌ای است که برای شکوفایی و هدایت و کنترل آن افزون بر علم و تجربه نیاز به هدایتی معنوی و انسانی دارد. بر فرضی که علوم تجربی بتوانند در امور مادی راهگشا باشند (که این نیز مورد تأمل است) ولی سعادت حقیقی و نهایی انسان در گرو چیز دیگری است که با این علوم تأمین نمی‌شود. دلیل آن همین اوضاع آشفته دنیای امروز است که بشر با دستیابی به این همه علوم و فنون، در اثر بیگانگی با دین و اخلاق و معنویات چه فسادها که به بار آورده و چه ظلمها و ستمها بر هموعان خود روا داشته و هیچ چیز جلودار آن نیست و آنها که عالم تر و قوی ترند همانند دزدی با چراغ، گزیده تر کالاها را می‌ربایند و می‌برند. یک روز می‌گفتند که دین در مرتبه‌ای پس از خرافات و پیش از علم کارساز بود ولی با ورود به دوران علم و دانش، دیگر به دین نیازی نیست! اما دیدیم و دیدید که با ورود به این مرحله، مشکلات روزافزون گردید و پریشانیها بیشتر شد. آری علمی که با دین بیگانه باشد نمی‌تواند مفید واقع شود و به تعبیر قرآن، علمی که انسان را در برابر پروردگار متعال، خاضع و خاشع نکند خسران به بار می‌آورد.

سر مطلب آن است که علم با تمام ارزش و اهمیتی که دارد ابزار ساز است ولی راهنما نیست و سلامت راه را تضمین نمی‌کند ولی دین مسیر و هدف را مشخص می‌کند. علم وسیله حیات و ادامه زندگی طبیعی را در اختیار انسان می‌گذارد ولی دین چگونه زیستن را به انسان می‌آموزد. پس این هر دو، لازم و ملزوم یکدیگرند.

علم و دین

علم به منزله موتور ماشین است و دین به منزله فرمان و قطب‌نما و سکان‌دار کشتی زندگی است. یک دانشمند تنها نیروها و آلات و ادوات و کیفیت به کار انداختن و بهره‌برداری از آنها را کشف می‌کند و می‌آموزد اما از مبدأ و منتهی راه و مقصد و مقصود آگاهی ندارد او نمی‌داند سعادت حقیقی و مقصد نهایی کجا است و چگونه می‌توان آن را تضمین و تأمین کرد. او نمی‌داند چرا بشر امروزی با تمام این دست آوردهای علمی و فن آوری و وسائل رفاهی همواره نگران است و احساس پوچی می‌کند و گاه در اثر احساس قدرت و برتری، به

خود اجازه می‌دهد که دیگران را استضعاف و استخفاف کند و ایده‌ها و آرمانهای خویش را بر آنها تحمیل نماید.

انسان در زندگی به دو گونه قانون و سنت وابسته است:

۱- قوانین طبیعی که در مجموعه نظام هستی از جمله وجود خود انسان نهاد شده و از اختیار او بیرون است.

۲- قوانین و ستهایی که انسان را در راستای گزینش و اختیار می‌تواند راهنما باشد که برخی توسط خود مردم و برخی از طریق دین و وحی وضع می‌شود؛ چنانچه این قوانین از طریق وحی وضع شود به عنوان شریعت و دیانت نامیده می‌شود. بدون تردید تحقیقات علمی نشان می‌دهد که در عالم هستی هیچ موجودی بدون حساب و کتاب، و هیچ حرکتی بدون قاعده و قانون نیست و بی‌قانونی با جهل و نادانی مترادف است.

اساس تمام علوم و تجارب بر این پایه استوار است که جهان مقرراتی دارد که دانشمندان و دانش‌پژوهان در پی کشف آن مقرراتند و اگر چنین فرضی نبود علم و تجربه و تحقیق بی‌معنا و بیهوده بود و تلاش اهل تحقیق بی‌ثمر می‌نمود.

اینکه که جهان بر اساس قانون پا برجا است، آیا ممکن است بشری که محصول جهان آفرینش و گل سرسبد عالم هستی است، در حوزه علم و اراده و اختیار تنها به حکم طبیعت محکوم بوده و مانند حیوانات و جمادات به زندگی ادامه دهد؟!

چنین چیزی قطعاً نادرست است و چنین داوری در حق انسان ظلم فاحش است.

این همه تلاش برای تغییر اوضاع موجود در روابط انسانها دلیل بر آن است که بشر دارای اهداف و مقاصد عالی است که برای رسیدن به آنها نمی‌تواند به حرکات و ستهای طبیعی بسنده کند بلکه بایستی از علم و اراده و اختیار خود بهره گرفته و برای رسیدن به آن هدفها تلاش کند. در این مرحله این پرسش پیش می‌آید که زمام اختیار و اراده در دست که باشد بهتر است؟ و آیا علم به تنهایی می‌تواند راهنما باشد؟ آیا انسانهای معمولی که مقهور هوی‌ها و خواسته‌های شخصی و گروهی هستند، می‌توانند قافله بشریت را به مقصد رهبری کنند؟ آیا انسانها با این معلومات مادی گرایانه می‌توانند بشر را به معنویت و انسانیت دعوت کنند؟ یا آن نیروی برتر و راه روشتری لازم است که با حفظ اختیار و آزادی ذاتی، انسان را به مقصد

راهنمایی نماید و او را از طغیان و سرکشی و انحراف باز دارد؟
 بنابراین لازم است زمام اختیار را به دست عوامل طبیعی و عناصر مادی که خود ساخته و کشف کرده‌ایم نسپاریم و خود را محکوم و مقهور مصنوعات خویش نکنیم و مصنوع را به جای صانع نگذاریم که این برخلاف عقل و عدالت است که خود می‌گوید: عدالت آن است که هر چیز در جای خود نهاده شود و جز آن، هر چه باشد بی‌خردی و ظلم بر خود و به بشریت است. حاشا و کلاً! بشر با این همه استعداد و این همه ادعا مقهور و محکوم باشد و در عین حال دعوی آزادی و اختیار داشته باشد!

مگر نه این است که خداوند انسان را در احسن تقویم و بهترین ساختار آفریده.^۱ مگر نه این است که خداوند در آفرینش انسان به خود تبریک و آفرین گفته است.^۲ پس چرا این انسان با عظمت این گونه خوار و ذلیل گشته و به اسفل السافلین سقوط کرده است؟!

آری انسانی که حاکم بر طبیعت و مالک و قادر و عزیز و مختار و آزاد است قانون و راهنمایی می‌خواهد که در پرتو آن، زندگی خویش را هدفمند و قانونمدار کند تا در این راستا به سعادت و کامیابی حقیقی نائل شود و در مسیر تعالی و تکامل گام بردارد و خود را از مرحله حیوانی به مرحله انسانی برساند و استعدادهای نهفته خویش را شکوفا سازد که به قول سعدی به جایی رسد که جز خدا نداند و نبیند:

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت

بشر امروز هدف اصلی را فراموش کرده و راه را گم کرده و از قانون خدا دست برداشته است ولی بحمدالله ما به نعمت اسلام و قرآن متنعم هستیم و پیامبر عظیم‌الشان اسلام و ائمه معصومین و اولیاء بزرگوار دین علیهم‌السلام برای هدایت ما این همه زحمت و سختی‌ها را متحمل شده‌اند و شهداء عزیز با ایثار خون و علماء دین با جهاد علمی و عملی از آن پاسداری کرده‌اند بر ما لازم است که قدر این مکتب و نظام را خوب بشناسیم و آیین آن را محترم

۱. اشاره است به آیه شریفه: لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الاالذین آمنوا و عملوا الصالحات... سوره تین، آیه ۳ و ۴.

۲. اشاره است به آیه شریفه: ...فتبارک‌الله احسن الخالقین، سوره مومنون، آیه ۱۴.

بشماریم و خدای را سپاس گوئیم و همواره حق و حقیقت را فرا راه خویش قرار دهیم و به یکدیگر ستم نکنیم و حقوق خدا و بندگان او را مراعات کنیم و نعمتهای خدا داده را در راه خوشنودی او به کار گیریم و به داد مظلومان برسیم که شکرانه بازوی توانا، بگرفتن دست ناتوان است و اینک که در پرتو تعالیم عالیة اسلام و رهبری امام و فداکاری شهداء والامقام ملت ایران استقلال و عزت خویش را باز یافته و بر سرنوشت خود حاکم گشته باید قدر این نعمت را بدانیم و ناسپاسی نکنیم که:

شکر نعمت، نعمت افزون کند کفر، نعمت از کفّت بیرون کند

چنانکه خداوند فرموده است:

... لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید^۱

اگر (نعمتها را) سپاس گوئید افزونتان خواهم داد و چنانچه ناسپاسی کنید براستی کیفر من سخت و ناگوار است.

انا انزلناه في ليلة القدر (شبهای قدر)^۲

شب ۱۹ ماه رمضان: احتمالاً امشب شب قدر و شب نزول قرآن کریم است بدین مناسبت مقتضی است که دامنه بحث را به شب قدر کشانده و قدری پیرامون آن صحبت کنیم:

۱- معنای شب قدر

۲- اهمیت شب قدر

۳- اعمالی که در شب قدر وارد شده است.

۴- حوادث و وقایعی که در این شب واقع شده یا می شود.

۵- نزول قرآن در شب قدر

اینک توضیح هر یک از این مباحث:

۱. ابراهیم، ۷.

۲. با توجه به این که به تدریج به شبهای قدر نزدیک می شویم مناسب دیدم درباره خصوصیات این شبها تذکراتی داشته باشم باشد که مؤمنان و روزه داران گرامی قدر این شبها را بیشتر بدانند و از برکات آن بهتر بهره گیرند و این حقیر را دعا گویند انشاء الله تعالی.

سؤال اول:

چرا این شب را شب قدر می‌گویند؟

پاسخ:

بعضی از مفسران گفته‌اند: چون در این شب کتابی صاحب قدر (با اهمیت و ارزشمند) بر پیامبری بزرگوار و صاحب قدر به وسیله فرشته‌ای صاحب قدر (جبرئیل امین) برای ملتی صاحب قدر و بزرگ با هدفی گرانقدر نازل شده است.

برخی گفته‌اند قدر به معنای اندازه‌گیری است یعنی خداوند سرنوشت سال آینده را در چنین شبی تقدیر می‌کند و بعضی گفته‌اند آن که قدر و اندازه و ارزشی در پیشگاه خدا نداشته باشد اگر این شب را به احیا و شب زنده‌داری، عبادت و مناجات و توبه و انابه به صبح آورد در پیشگاه خدا قدر و منزلتی پیدا می‌کند و یا گفته‌اند عبادات و طاعات این شب، قدر و ارزش بسیار دارد یعنی اعمالی که در این شب انجام داده می‌شود ارزش و قدر و منزلتی فراوان در پیشگاه خدا دارد تا آنجا که قرآن کریم فرموده: «ليلة القدر خیر من الف شهر»، شب قدر از هزار ماه بهتر است در تفسیر این آیه گفته‌اند عبادتی که در این شب انجام شود ارزش و فضیلتش از عبادت هزار ماه یعنی از عبادت یک عمر طبیعی حدود هشتاد سال بیشتر است. و بعضی از مفسران گفته‌اند قدر به معنای تضییق و ایجاد تنگنا است بدین جهت که نزول فرشتگان به زمین و در حضور بنده برگزیده خدا «امام عصر و ولیّ زمان عجل الله فرجه الشریف» و بر بیوت رفیعه الهیه^۱ به حدی است که گویا دیگر جایی در زمین برای نزول فرشتگان باقی نمی‌ماند. و این همه دلیل بر اهمیت شب قدر است.

سؤال دوم:

اهمیت این شب در چیست و سرّ آن کدام است؟

پاسخ:

اهمیت این شب قدر آغاز به نزول قرآن و نزول وحی بر قلب مقدس پیامبر اکرم ﷺ است.

۱. اشاره است بر آیه شریفه: فی بیوت اذن الله ان ترفع و يذكر فیها اسمه... سوره نور، آیه ۳۶. نور الهی در خانه‌هایی است که خداوند اذن داده تا بلندمرتبه باشند و نام خداوند در آنجا برده شود...

کتابی که هدایت و شفا و رحمت برای مومنین است فاروق و فاصل میان حق و باطل است کتابی که به مثابه چراغی درخشنده برای بشریت از سوی خدای متعال نازل شده است. کتابی که بیناتی از فرقان و هدایت و معجزه جاوید خاتم الانبیاء ﷺ و دلیل ختم نبوت و رسالت آن حضرت است نزول قرآن یعنی آن که درهای عالم غیب به روی ساکنان زمین گشوده شد و نور الهی با فرشتگان نور بر قلب منور پیامبر خاتم فرود آمد. در این شب شیطانها همه مطرود و در زنجیرند زیرا این شب، شب نزول قرآن و رفت و آمد فرشتگان است و شیاطین را در آن راهی نیست مگر آنها که از پیش سر سپرده شیطان شده باشند که «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»^۱ و به دیگر سخن در این شب درهای رحمت خدا باز است و انوار الهی فضای عالم هستی را روشن کرده است. و نور خدا و تجلی اسم اعظم «الله» به صورت کلمات و آیات بینات بر قلب پیامبر نازل شده است و این نزول، نزول مکانی و فرود جسمانی نیست بلکه نزول رتبی و مثالی است که از مرتبه معنی به صورت لفظ و کتاب و از مقام جمع به مرتبه فرق و تفصیل متمثل شده است «کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر»^۲ و این نور مراحل را پیموده یعنی از آسمانها گذشته تا بر قلب مقدس رسول خدا ﷺ نازل شده است و در این سیر و نزول نه تنها مگه بلکه فضای عالم غرق در نور و سرور است و ملائکه با مشعلهایی از نور در رفت و آمدند و تا طلوع فجر به سلام و تحیت مشغولند. در شب قدر باب ایمان و قرآن و راه سلامت و صحت و صفا و نور باز است. خوشا به حال آنها که باب نفاق و گناه و ظلمت و غفلت در بندند و بر مرکب نور در آیند و در مقام قدس پرواز کنند و چه زیبا و ارزشمند است این فرصت کوتاه برای آنان که غنیمت شمرند و به معراج روند و آسمانی شوند و با باران رحمت شستشویی کنند و به خرابات راه یابند و به سوی عالم قرب گام بردارند و طی این مرحله تنها آمادگی و اراده می خواهد که نور خداوند فراگیر و رحمتش گسترده است «الله نور السموات والأرض...»^۳ ... «وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُوِّثْ مِنْهَا...»^۴ ولی: در باغ لاله روید و

۱. نحل، ۱۰۰.

۲. هود، ۱.

۳. نور، ۳۵. خداوند نور آسمانها و زمین است.

۴. آل عمران، ۱۴۵. و هر کس صواب آخرت را بخواهد به او بهره ای خواهم داد.

در شوره زار خَش، پس باید دل را با نور تقوی و نور ایمان و استغفار منور کرد و آنرا با اشک و آه و تضرع تطهیر نمود و کدورتها و تاریکیها را بزود که پروردگار مؤمنان را می خواند و می گوید آیا وقت آن نرسیده که دلها به ذکر خدا و آیات او خاشع شود: **الم یأْن لِلذِّینِ أَمِنُوا أَنْ تَخْشَع قُلُوبُهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ وَ مَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ...**^۱

و به قول آن عارف: خانه اول جاروب کن آنگاه میهمان طلب که قلب مؤمن عرش خدای رحمان است و قلب کافر جایگاه شیطان.

و اما توبه واقعی آنست که از گذشته پشیمان شوی و از هویها دست برداری و تمایلات نفسانی را تعدیل و کنترل کنی و از طغیان و سرکشی و نافرمانی پرهیزی و سرانجام به رحمت خدا امیدوار باشی که خداوند غفور و رحیم است.

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا...^۲ بگو به بندگان من آنان که با زیاده روی بر خود ستم کرده اند از رحمت خدا ناامید نباشید که خداوند همه گناهان را می آمرزد...

پس اکنون که زمینه آمرزش و مغفرت فراهم آمده چنانچه حق کسی را ضایع کرده اید او را راضی کنید و اگر حق خدا را ضایع کرده اید تصمیم بگیرید از این پس جانب او را نگه دارید و گذشته ها را جبران کنید تا درهای رحمت باز است و خورشید قرآن بر فراز است فرصت را غنیمت بشمارید و خود را در معرض انوار الهی قرار دهید و از سرچشمه نور استضاء کرده و دلها را نورانی کنید و چه بسا تا سال آینده زنده نمائید و توفیق درک شب قدر دیگری را نداشته باشید.

پس ای برادر و ای خواهر! اینک که ما را به سرچشمه زندگی فرا خوانده اند قدرش را بدانیم و از آب حیات جرعه ای بنوشیم تا به حیات طیبه و پاداش احسن الهی دست یابیم چنان که فرمود:

مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ

۱. حدید، ۱۶.

۲. زمر، ۵۳.

ماکانوا یعملون^۱ هر کس از زن و مرد کار شایسته‌ای انجام دهد در حالی که با ایمان باشد ما او را به حیات پاکیزه زنده می‌داریم و به بهترین وجه پاداششان خواهیم داد.

چشم دل باز کن که جان بینی آن چه نادیدنی است آن بینی

آری چشم بصیرت باز کن تا به بینی در این شب چگونه فرشتگان پروردگار با مشعلهایی از نور به زمین می‌آیند و بر ولی خدا سلام و تحیت می‌گویند و امور مقدر را بر وی عرضه می‌کنند و اگر این شرایط و اوضاع را خوب درک کنی، بی‌اختیار دست به دعا برمی‌داری و به سوی خدا باز می‌گردی و با اشک و آه به درگاهش می‌آیی و با او آشتی می‌کنی. در این شب هیچ کس را بی‌پاسخ نمی‌گذارند چنانچه از روی صفا و اخلاص قطره اشکی بریزی و در پیشگاه محبوب به گناه و تقصیر و قصور اعتراف کنی او تو را می‌پذیرد بپایخیر و دست به دعا بردار و بگو بار خدایا بنده نادانت را بیا مرز خدایا اگر مرتکب گناه شده‌ام نه از روی سرکشی و طغیان که از روی جهالت و نسیان بوده است. خدایا! نفس اماره بر من چیره شده و مرا به گناه وادار کرده. خدایا! تو سریع‌الرضایی و از بندگان گنه‌کار و پشیمان زود راضی می‌شوی: ای خدا! مرا ببخش و امیدم ناامید مکن. در این حال اگر دیدی قلبت شکست و اشکت جاری شد بدان که پروردگار، تو را پذیرفته که او نزد دل‌های شکسته است و او غفور و رحیم و آمرزنده و مهربان است.

تصویب مقدرات

شب قدر یعنی شبی که قرآن بر قلب مبارک پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است و در آن شب فرشتگان، دیوان سرنوشت انسانها را در دست گرفته و به زمین می‌آورند و به حضور ولی خدا عرضه می‌دارند.

امام صادق علیه السلام فرمود: در شب نوزدهم از شهر رمضان تقدیر انسان پیش‌بینی می‌شود و در شب بیست و یکم این تقدیر به صورت مشروط به تصویب می‌رسد و چنانچه تغییری در اوضاع و احوال انسان رخ ندهد در شب بیست و سوم قطعی و ابرام می‌شود^۲ و در حدیث

۱. نحل، ۹۷.

۲. فروع کافی، ج ۴، ص ۱۵۸-۱۵۹ و من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۰۱-۱۰۰ و المیزان، ج ۲۰، ص ۴۷۳.
(نقل به معنی)

دیگر امام می فرماید: این تقدیر و ابرام دست خدا را نمی بندد که برای خدای عزوجل قدرت و اختیار هست و آنچه را که بخواهد نسبت به بندگان خود انجام می دهد.^۱

یعنی قطعی شدن مقدرات در شب بیست و سوم به این معنا نیست که خداوند که خود تقدیر کننده و تصویب کننده است دستش بسته می شود و نمی تواند مقدرات را تغییر دهد بلکه مقصود آن است که با وضعیتی که انسان در شب بیست و سوم برای خود اتخاذ می کند و با تعهداتی که به پیشگاه خدا می کند و با آمادگی هایی که از خویش نشان می دهد و با توجه به مراتب اخلاص وی در توبه و انابه و بازگشت به سوی خدا برای او سرنوشتی تقدیر می شود ولی اگر در وسط سال از لحاظ روحی متحول شود خداوند طبق اوضاع و شرایط جدید با او رفتار خواهد کرد چنان که می فرماید:

... ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم^۲

... خداوند سرنوشت هیچ قوم (وملتی) را تغییر نمی دهد مگر آنکه آنها خود را تغییر دهند

اگر انسان بتواند اوضاع خود را تغییر بدهد مسلماً مقدرات و سرنوشت او هم عوض می شود ولی از این روایات استفاده می شود چون آمادگی ها برای تغییر و تحول و توبه و بازگشت و تجدید عهد در این شبها بیشتر است به این جهت در این شبها مقدرات به تناسب حالات انسانها مقدر می شود یعنی سرنوشت انسانها بر حسب شرایط موجود با قلم تقدیر نوشته می شود ولی اگر در آینده حوادثی پیش بیاید که از جریانات عادی فراتر باشد یعنی در درون انسان تحولی بدور از انتظار رخ دهد مسلم است که خداوند متعال به اقتضاء لطف و رحمت آنچه را که در شب بیست و سوم روی شرایط عادی زندگی نوشته است تغییر خواهد داد و به قول معروف هر شب، شب قدر است اگر قدر بدانی اما با توجه به مقدرات شب قدر بایستی همواره بیمناک بود که آیا در آینده توفیقی برای تغییر و تحول در زندگی دست خواهد داد؟ و چه بسا انسان موفق نشود در مسیری جز آن قرار گیرد. خوشا به حال آنان که در شب قدر برات آزادی بگیرند و بدا به حال آنها که در این شب سرنوشتی تاریک برایشان رقم زده شود.

نزول قرآن در شب قدر محدودیتی است برای ما و از سوی ما زیرا زمان برای ما انسانها

۱. تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۴۷۴.

۲. رعد، ۱۱.

مطرح است که در مقطعی از زمان و مکان به وجود می‌آییم و از بین می‌رویم ولی برای خداوند متعال و عالم غیب زمان و مکان مطرح نیست و قرآن کتابی ملکوتی و غیبی است که «إِنَّ اللَّهَ تَجَلَّى فِي كِتَابِهِ». اگر قرآن به صورت الفاظی به قلب پیامبر اکرم ﷺ فرود آمده، این مرحله تنزل و نزول قرآن است قرآن مراحل را طی کرده تا به صورت الفاظی معجزه‌آمیز که حاوی تمام حقایق متنزله است بر قلب پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است و چون پیامبر و راسخون در علم (ائمه معصومین) با همه این مراحل در ارتباطند همه آن غیوب را تا حدودی که خدا بخواهد درک می‌کنند و به باطن و بطون قرآن آگاهی دارند البته معانی باطن با مفاهیم ظاهری مرتبط است و همه مراتب یک حقیقت است که این خود بحث جداگانه‌ای می‌طلبد که باطن و ظاهر قرآن یعنی چه؟ همین مقدار می‌گوییم که این تنزلات نمودارها و نشانه‌ها و نمونه‌هایی از آن حقیقت یا حقایق غیبی است که در بطن و بطون قرآن نهفته است و چون آن حقیقت و فرستنده آن فراتر از زمان و مکان است تجلیات آن نیز به زمان خاص محدود نمی‌شود و در زمان و مکان خاص محصور نمی‌گردد ولی چون ما در محدوده زمان و مکان قرار گرفته‌ایم و قرآن برای فهم ما به صورت کتاب و عبارات و الفاظ در شب قدر نازل شده است. این شب مثالی از آن تجلی و ذره‌ای برای ورود به عالم غیب و ارتباط با آن حقیقت غیبی انتخاب شده است تا ما بتوانیم پرده‌ها بکشاییم و با عالم ربوبی ارتباطی تنگاتنگ برقرار کنیم و از انوار قرآن استضائه نماییم. پس تعیین یک شب به عنوان شب قدر نشانه و نمودی از مقطع نزول است نه تحدیدی برای آن حقیقت غیبی تا به مکان خاص و زمان خاص محدود شود از این رو شب قدر هر سال تجدید و تکرار می‌شود و این تجدید نه به معنی نزول مجدد قرآن در هر سال است و نه به معنای تجدید خاطرات گذشته می‌باشد و به عبارت دیگر شب قدر تنها یاد بودی از گذشته تاریخ نیست که در گذشته در چنین شبی قرآن نازل شده و ما به قصد احترام و تجلیل، یادی از آن می‌کنیم. بلکه تجدید ارتباط میان غیب و شهود است نه آن که قرآن دوباره نازل می‌شود که به یقین وحی و نبوت پس از حضرت محمد ﷺ قطع شده است بلکه با نزول فرشتگان و روح اعظم (جبرئیل) در آن شب و ارائه دیوان سرنوشت به محضر ولی عصر ﷺ و اهداء درود و سلام بر مؤمنان تا طلوع فجر در واقع راهی دوباره به عالم غیب گشوده می‌شود که در اوقات دیگر چنین چیزی اتفاق نمی‌افتد و خوشا به حال آنان که صدای فرشتگان و آوای نزول و صعودشان را در آن شب بشنوند و با آنها هم‌نوا شوند و با

توبه و انابه و راز و نیاز با عالم غیب ارتباط برقرار کنند و شستشویی کنند و از وابستگیها رها شده و آسمانی شوند.

توبه و محاسبه

برادران و خواهران ایمانی چه خوبست که قدر این روزها و شبها را بدانیم و با خدا آشتی کنیم و از گناهان گذشته خود بازگردیم بی شک ما همه گنهکاریم جایی که امیر مؤمنان (علیه السلام) آن گونه مناجات و تضرع در پیشگاه خدا دارد حال ما روشن است. پروردگارا! بندگان خوب تو این گونه ناله می کنند و از قلت و کمی توشه و درازای راه، آه و ناله سر می دهند پس ما چه می توانیم بگوییم که با دستی تهی به پیشگاه تو آمده ایم، خدایا ما گنهکاریم، هواهای نفسانی بر ما چیره شده است و نسبت به خود و بندگان تو بسیار ستم کرده ایم. دستوراتی که درباره وظایف فردی و اجتماعی ما صادر فرموده ای زیر پا نهاده ایم. برادران و خواهران دینی اگر ما دفتر حساب روزانه و هفتگی و ماهانه و سالیانه داشتیم و اعمال و رفتار و نیت های خود را در آن ثبت و ضبط می کردیم آن گاه معلوم می شد که ما چه کرده ایم ولی افسوس که دیوان محاسبه ای برای خود فراهم نکرده ایم تا در آن مرور کنیم و ببینیم در سالی که گذشت چه کرده ایم و چه خطاهایی از ما سر زده است و چه نظرهای ناپاک، چه گفتنی ها و شنیدنی ها و سخنها و اندیشه ها که انجام داده ایم.

خواهران دینی ما توجه کنند که آیا دستور قرآن نسبت به حجاب و سایر تکالیف مربوط به عفاف را کاملاً رعایت کرده اند؟ آیا تنها ماه رمضان ماه خدا است و دیگر ماهها از آن خدا نیست، آیا ما در ماههای دیگر در برابر خدا و قرآن مسؤولیتی نداریم؟

با عنایت به این که در این مملکت انقلاب شده و این همه شهید برای انقلاب اسلامی به پیشگاه خدا تقدیم کرده ایم آیا ما در برابر خون آنان و خون پاک جوانان عزیز میهن اسلامی مسؤولیتی نداریم؟ من فکر نمی کنم هیچ ایرانی با انصاف و با وجدانی در برابر این همه فداکارها احساس مسؤولیتی نداشته باشد پس چه بهتر که بیایم و در این ایام که درهای رحمت الهی به روی بندگان باز است و منادی خدا صدا می کند آیا کسی هست که به درگاه خدا بیاید و توبه کند؟ آیا کسی هست که بیاید و استغفار کند و بگوید خدایا اگر تا به حال بد کرده ام و جوانی و خواسته های دل بر من حاکم و چیره شده است ولی من بنده سرکش و طاغی

و یاغی نیستم و در پیشگاه تو اظهار عبودیت و بندگی می‌کنم «ولا یمكن الفرار من حکومتک» خدایا از حکومت تو که نمی‌شود فرار کرد اگر از حاکمیت دولت و مامورین دولتی بگریزیم و از چشم آنها بتوانیم گناهی را مخفی کنیم ولی از پیشگاه تو و فرشتگان تو که همیشه حاضر و ناظراند و اعمال ما را می‌بینند و می‌نویسند نمی‌توانیم فرار کنیم. پروردگارا تو فرموده‌ای: و إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِیْنَ كِرَامًا كَاتِبِیْنَ یَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ^۱ بر شما گروهی نگهبان گمارده شده است که از بندگان بزرگوار و خوب خدا هستند و بکرامت و بزرگواری اعمال شما را می‌نویسند و آنچه را که انجام دهید همه را می‌دانند (یعنی حتی از اسرار شما آگاهند) آیا سزاوار است که در شبهای قدر فرصت را غنیمت بشماریم و به غفلت ادامه دهیم و در روز حساب با دیوانی سیاه و پر از اعمال ناشایست در صحنه وارد شویم. و با حسرت و شرمساری و سرافکنندگی خدا را دیدار کنیم و مشمول آیه شریفه شویم:

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمَجْرَمُونَ نَاكِسُوا رُؤُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ^۲ اگر بینی مجرمان را آنگاه که در پیشگاه پروردگارشان سرافکننده می‌گویند، پروردگارا آنچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم پس ما را باز گردان تا عمل صالح انجام دهیم، ما به قیامت ایمان داریم.

مجرمین و بزهکاران می‌گویند ای وای بر ما چرا کوتاهی کردیم و از آن همه فرصت بهره نگرفتیم. ماه مبارک رمضان آمد و رفت. شبهای قدر آمد و صدای مناجات‌ها و ناله‌های بندگان خدا را شنیدیم و از بلندگوی مساجد صدای «یا رب یا رب» بندگان خدا بگوشمان رسید باز هم بیدار نشدیم.

أَلَمْ یَأْنِ لِلَّذِیْنَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...^۳ آیا موقع آن نرسیده که مومنین (آنها که خداوند را باور دارند) در برابر خدا و یاد خدا خشوعی پیدا کنند؟ آیا موقع آن نشده که به یاد خدا بیفتیم به یاد آنچه خداوند فرستاده «کتابی که فرستاده» و در برابر آن خاشع و خاضع شویم. ای برادران و خواهران مسلمان! و ای ملت ایران، ایام بازگشت است ما در این ایام

۱. انفطار، ۱۲-۱۰.

۲. الم سجده، ۱۲.

۳. حدید، ۱۶.

گرفتاریهای زیادی داریم. انقلاب کردیم تا با سعادت و عظمت و شرافت و عدالت زندگی کنیم و خیر خواه یکدیگر باشیم خیرخواه مسلمانان باشیم خیرخواه مسلمان باشیم. صفا، صمیمت، برادری، راستی و امانت بر ما حکمفرما باشد. حقوق همه افراد محفوظ بماند، مردم با روحانیت و صفا در صحنه زندگی وارد شوند. آنها که در بازار تجارت می‌کنند به یاد و نام خدا در مسیر تجارت قرار بگیرند و تجارتمی را انتخاب کنند که به نفع مردم و رفع ضرورت‌های زندگی آنان باشد و آنها که در مقام تولیدند کالایی تولید کنند که نیازهای واقعی جامعه را برطرف کند و ملت ما را از وابستگی برهاند کارگران عزیزی که کار می‌کنند و زحمت می‌کشند بیشتر کوشش کنند تا ملت خودکفا شود و به استقلال اقتصادی دست یابد.

اینک اعمال مخصوص شب قدر

اعمالی که برای شب قدر وارد شده است بسیار است از قبیل غسل کردن، بسیار صلوات فرستادن، استغفار و طلب بخشش از درگاه خدا کردن، زیارت امام حسین (علیه السلام) و دعا‌هایی که در کتب آمده است به خصوص دعای افتتاح، ابو حمزه، جوشن کبیر، قرائت قرآن، سوره عنکبوت، حم دخان، یس، به ویژه سوره قدر (انازلناه) در شب ۲۳ ماه مبارک هزار مرتبه، توسل به حضرت ولی عصر ارواحنا فداه که آن حضرت در واقع صاحب شب قدر و مهبط نزول فرشتگانست و توسل و استشفاع به قرآن کریم به این کیفیت که نخست قرآن را در دست گرفته و آنرا می‌گشایی آنگاه خدا را به حق قرآن و اسم اعظم خدا و اسماء حسنی الهی و به حق حقایق و معارف و دستورهای حیات بخش قرآن سوگند می‌دهی و از خداوند طلب عفو و بخشایش می‌کنی تا از آتش دوزخ‌های یابی و برائت آزادی دریافت کنی از این عبادت که به کیفیتی نمادین انجام می‌شود می‌توان حدس زد که ما با گشودن قرآن و توسل به آن اعتراف داریم که با کتابی مفتوح و گشوده سروکار داریم کتابی که پرونده‌اش باز است یعنی کتابی ناطق و گویا، کتابی که با ما سخن می‌گوید و ما را مخاطب قرار می‌دهد. کتابی که از سرچشمه زلال وحی فرود آمده که از آموزه‌ها و دستورها و احکامش درس زندگی بیاموزیم و به فرمانش گوش فرا دهیم و با این باور که این کتاب فرستاده از سوی خدا و حاوی سعادت دنیا و آخرت ما است به آن متوسل شویم و در واقع به خود و دیگران الهام و القا کنیم که قرآن تنها کتاب دعا و ذکر و توسل نیست بلکه کتاب معرفت، حکمت، عرفان، هدایت و مسؤولیت است.

ما در این مرحله تنها به جنبه تقدس و تبرک قرآن نمی‌نگریم بلکه تمام ابعاد آن را در نظر می‌گیریم و به تعهد و وظیفه خود در قبال قرآن با صراحت اعتراف می‌کنیم و با این کیفیت آنرا شفیع خود قرار می‌دهیم. و دعایی که در این مرحله می‌خوانیم گویای تمام این ابعاد است که «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ وَمَا فِيهِ وَفِيهِ اسْمُكَ الْأَكْبَرُ وَأَسْمَائُكَ الْحُسْنَى وَمَا يُخَافُ وَيُجْنَى أَنْ تَجْعَلَنِي مِنْ عَتَقَاتِكَ مِنَ النَّارِ.»

بار خدایا ترا سوگند می‌دهم به این کتاب و آنچه در آنست که در آن اسم اعظم و اسماء حسناى تو و تمام خوبیها و بدیها یعنی آنچه که موجب سعادت و شقاوت من است وجود دارد خدایا به حق این کتاب بزرگ و این گنجینه گرانقدر و گرانبها تو را قسم می‌دهم تا مرا از آتش دوزخ نجات دهی و بهشتیم کنی. خدایا تقاضا دارم گذشته‌ام را پاک و آینده‌ام را تابناک نمایی و از شر نفس اماره و شیطان آزادم کنی تا راه بهشت پیش گیرم و بنده واقعی تو باشم. در این جا از معصوم علیه السلام به این مضمون آمده است که هر چه می‌خواهی بگو و با خدایت راز و نیاز کن و حاجتهایت را در میان بگذار. آنگاه قرآن را بر سر بگذار و بگو: «اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذَا الْقُرْآنِ وَبِحَقِّ مَنْ أَرْسَلْتَهُ بِهِ وَبِحَقِّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مَدَّخْتَهُ فِيهِ وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِمْ فَلَا أَحَدًا أَعْرِفُ بِحَقِّكَ مِنْكَ.» بار خدایا تو را سوگند به حق این قرآن و بحق پیامبری که با آن فرستاده‌ای و به حق تمام مؤمنانی که در این کتاب از آنان به نیکی یاد کرده‌ای و بحقی که خود بر آنان داری که هیچ کس به حق تو آگاهتر از تو نیست. خدایا با این حال و مقال که نشانی از درماندگی و بیچارگی و اضطراب است به درگاہت روی آورده و دست به دعا برداشته‌ام. خدایا قرآن را روی سر گذارده و مانند کسی که در امواج خروشان گرفتار آمده است دست نیاز دراز کرده‌ام خدایا وسیله‌ای جز این کتاب و بندگان شایسته‌ات نمی‌شناسم. پروردگارا بیچاره‌ام، درمانده‌ام و در دریای گناه و غفلت فرو رفته‌ام دستم بگیر و نجاتم ده. پروردگارا به این کتاب و آبروی صالحان درگاہت لطفی کن. پروردگارا اگر گناهکارم کافر نیستم، طاغی و یاغی نیستم. خدایا راه ارتباط با تو را به کلی قطع نکرده‌ام و از کتاب و پیامبر و اولیائت نبریده‌ام خدایا قرآن را در دست گرفته و می‌بوسم و می‌بویم و بر سر می‌نهم و بر، ایمانم نشانی و حاجتی دارم خدایا بنده ناتوان و حقیرم و در برابر تو و کتاب تو سر تعظیم فرود می‌آورم و بر حجت امیدوارم چه آنکه هنوز در سایه قرآن و انوار مقدسش باقی هستم و زیر لوای آن قرار دارم و آن را بر خود حاکم و فرمانروا، و سعادت‌م را مرهون آن می‌دانم و گوش به فرمانش دارم و تمام هستیم را

فدایش می‌کنم. پروردگارا امشب شب قدر است و من باور دارم که شب قدر شب نزول قرآن و شب حاکمیت قرآن که از هزار ماه تهی از قرآن برتر و بالاتر است. من این شب را با عمری به دور از قرآن معاوضه نمی‌کنم. اکنون که می‌توان یک شبه ره صد ساله پیمود و با آهی مخلصانه دفتر سیاه زندگی را منور و مطهر کرد به درگاهت آمده‌ام و با تو از در آشتی درآمده و امیدوارم که از تمام غم‌ها و غصه‌ها رهایم کنی خدایا از تو می‌خواهم دستم بگیری و از گرداب فساد و جهالت نجاتم دهی. خدایا با سوز دل می‌گویم و با اشک و آه درگاهت می‌پویم امید است که این سوز و آه کاری بکند و بلاها رفع کند.

دلا بسوز که سوز تو کارها بکند دعای نیمه شبی رفع صد بلا بکند

پس در این مرحله از نیایش و دعا به جنبه تقدس و تبرک قرآن بیشتر توجه داریم و از جان و دل و از اعماق وجودمان به جایگاه رفیع آن اقرار می‌کنیم و می‌گوییم بار خدایا اگر در حیطة وجودمان جایی بلندتر و بالاتر و والاتر از بالای سرمان می‌یافتیم قرآن را در آنجا می‌نهادیم ولی به اندازه عرفانمان به ساحت قرآن اظهار ادب می‌کنیم و بیش از این توان نداریم. خدایا ما با این شیوه و روش نسبت به قرآن تعظیم و تجلیل می‌کنیم.

پروردگارا ما با اعمال این روش خود را در برابر قرآن ناچیز و فانی می‌انگاریم و آنرا مُهِمِّین و محیط بر خویشتن می‌بینیم و در چنین حال و در این شرایط به راز و نیاز می‌نشینیم و به گدایی به درگاهت روی می‌آوریم و با این عروج و صعود به پیشگاهت بار می‌جوییم باشد که به مرحله‌ای از شهود و حضور برسیم تا آن جا که خود را در برابر عرش عظمت و عالم ملکوت و اسماء و صفات و اسم اعظم و اکبر تو مشاهده کنیم و در این حضور و شهود تو را می‌خوانیم و ده بار می‌گوییم: «بک یا الله. بک یا الله...» و آن گاه او را به مظاهر اسماء و صفاتش (پیامبر و عترت طاهرش علیهم السلام) سوگند میدهیم و می‌گوییم: بمحمد، بعلی، بفاطمه، بالحسن، بالحسین و... به ترتیب هر کدام راده مرتبه به شفاعت می‌آوریم و در پایان او را به امام عصر ارواحنا فداه قسم می‌دهیم و با وصول و عروج به این مرحله موضوع حاجت را بخدا و لطف عمیم او وامی‌گذاریم و برخلاف مرحله نخست که تقاضای عفو و برائت آزادی داشتیم اینجا سکوت می‌کنیم و چیزی نمی‌گوییم و تنها خدای را می‌بینیم و او را می‌خواهیم که مطلوب و محبوب حقیقی او است. اینجا مرحله فنا است، اینجا مرحله گذار از خویشتن است و تنها به رضوان و مشیت او اندیشه کرد که خوشنودیش از هر چیز بهتر و برتر است «... و

رضوان من الله اکبر...»^۱ و هر چه او بخواهد همان خوبست و عین حکمت است و به مصداق آیه شریفه «وما تشاؤون الا ان یشاء الله...»^۲

چیزی جز خواست خدا را نخواهیم و به قول شاعر:

یکی درد و یکی درمان پسندد یکی وصل و یکی هجران پسندد
من از درمان و درد و وصل و هجران پسندم آنچه را جانان پسندد

الحمد لله على حلمه بعد علمه والحمد لله على عفوه بعد قدرته والحمد لله على طول اناته في غضبه و هو قادر على ما يريد.

سپاس خدای را بر حلم و بردباریش پس از آگاهی به افعال ناشایسته بندگانش، حمد خدایی را که عفو می‌کند با اینکه قدرت بر مجازات دارد. حمد و ستایش خدای را که هنگام خشم شتاب نمی‌کند و مهلت می‌دهد با اینکه قادر و توانا است بر آنچه که می‌خواهد.

الحمد لله خالق الخلق، باسط الرزق، فائق الاصباح ذی الجلال والاکرام والفضل والانعام الذی بَعْدَ فَلَائِرِي وَ قَرَبَ فَشَهْدَ النَّجْوَى تَبَارَكَ وَ تَعَالَى.

سپاس خدای را که آفریدگار آفریده‌ها و گسترش دهنده روزیها و شکافنده افق بامداد است، و دارای شکوه و جلال و اکرام و فضل و انعام است، خدایی که از فرط عظمت دور از دسترس حواس مخلوقاتست و با چشم دیده نمی‌شود ولی به اندازه‌ای نزدیک است که بر تمام نجوی‌ها و اسرار شاهد و ناظر است او در مقامی مبارک و برتر است که هیچ مخلوقی را در آن مرتبه و مقام راهی نیست.

چنانکه از پیش گفتیم آفریدن و آفرینش مخصوص به او است و خالقیت از صفات افعال او است و هیچ کس را در این فعل سهمی نیست، دیگران ممکن است از مواد موجود صورتها بسازند و در عرف آنرا به خلاقیت و ابتکار تفسیر کنند ولی این گونه امور در واقع ترکیب مواد و تصویر آن است و خالقیت به معنای ابداع و ابداء مخصوص ذات اقدس او است.

خداوند باسط الرزق و ضامن روزی بندگان است و آیات عدیده از قرآن به این تضمین اشاره دارد که فرموده است:

۱. توبه، ۷۲.

۲. انسان، ۳۰ و تکویر، ۲۹.

و ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...^۱

هیچ جنبنده‌ای روی زمین نیست مگر آن که روزی وی با خدا است و خدا روزیش را مقدر فرموده است.

در جای دیگر می‌فرماید: ... وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ سَوَاءً لِلنَّاسِ لِيَوْمٍ^۲

... خداوند قوت و روزی مردم را به اندازه در زمین پیش‌بینی کرده است و همه در این خواست و نیاز تکوینی برابرند یعنی همه در اصل روزی سهیم و شریکند ولی در اندازه آن برابر نیستند که می‌فرماید: وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ...^۳ خداوند بعضی را بر بعضی دیگر در روزی برتری داده است...

البته این تفاوت نه از سنخ تفاوت‌های ناروا و تبعیض‌های ظالمانه است بلکه تفاوت‌های طبیعی و معقول که از تفاوت استعدادها و عوامل طبیعی نشأت می‌گیرد که بالطبع باعث تحرک و نشاط و فعالیت و تعاون اجتماعی می‌شود.

اما اگر این تفاوت و تفاضل به حد محرومیت برخی و سیری و رفاه بیش از اندازه برخی دیگر منتهی شود این تفاوت ظالمانه و برخلاف مقدرات خداوند متعال است و این‌گونه نابرابریها حتماً از تزییع حقوق محرومان بدست آمده است چنانکه مولی امیرالمومنین (علیه السلام) می‌فرماید:
إِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ فَرَضَ فِي أَمْوَالِ الْأَغْنِيَاءِ أَقْوَاتَ الْفُقَرَاءِ. فَمَا جَاعَ فَقِيرٌ إِلَّا بِمَا مُتَّعَ بِهِ غَنِيٌّ
وَاللَّهُ تَعَالَى سَأَلْتُهُمْ عَنْ ذَلِكَ^۴ خداوند قوت فقراء را در اموال اغنیاء قرار داده و هیچ فقیری گرسنه نشده مگر آنکه اغنیاء حق او را مورد بهره برداری قرار داده و خداوند از آنها بازخواست می‌کند.

نکته دیگر آن که تضمین روزی به این معنا نیست که مردم در خانه بنشینند و منتظر نزول مائده از آسمان باشند بلکه مقصود آن است که خداوند منابع و مواد روزی مردم را مقدر فرموده است که بشر با فعالیت آن را به دست آورد و این بسته به علم و دانش و تجربه و

۱. هود، ۲۶.

۲. فصلت، ۱۰.

۳. نحل، ۷۱.

۴. نهج البلاغه، حکمت ۳۲۸.

برنامه‌ریزی و سعی و کوشش انسان است آنها که از روی جهل و نادانی یا در اثر سستی و تنبلی و مانند آن دچار محرومیت می‌شوند باید بدانند که خود مقصرند نه دیگران و نباید تقصیر خود را به گردن دیگران بیندازند.^۱

الذی بعد فلایری... در این بخش از دعا می‌گوییم خدا از سویی دور و از سویی نزدیک است. دور است به این معنا که دیده نمی‌شود و نزدیک است بدین معنی که همه صداهای مخفی و سرّی ما را هم می‌شنود و به آن آگاه است. اما اینکه خداوند متعال دور است به این معنا است که از دیدگاه جسمانی و مکانی به ما نزدیک نیست. یعنی در مرتبه ما نیست و مانند سایر اجسام و اجرام با ما وضع و محاذات ندارد تا ما او را با چشم خود ببینیم و درک کنیم. اگر ما اجسام را با چشم می‌بینیم و لمس می‌کنیم بخاطر آن است که آنها علاوه بر نزدیکی مکانی، نزدیکی جنسی و سنخی با ما دارند یعنی دارای خصوصیت و آثار مادی هستند، نور که بر آنها می‌تابد منعکس می‌شود و انعکاس نور از آنها به چشم ما برمی‌گردد و این انعکاس از عدسی چشم می‌گذرد و در کانون آن منشأ تصویر می‌گردد و آن صورت باعث بینایی می‌شود، این انعکاس در صورتی تحقق می‌یابد که جسم مرئی در نزدیکی و وضع و محاذات ویژه با بیننده قرار بگیرد. پس یکی از شرایط دیدن آن است که فاصله بین بیننده و مرئی زیاد نباشد تا انعکاس نور با کیفیت خاصی باشد ازین رو اجرامی که از ما فاصله مکانی بسیار زیادی دارند، ما قادر به دیدن آنها نیستیم. پس در دیدن هم نزدیکی مکانی لازم است و هم نزدیکی کیفی. پس اگر می‌گوییم خدا دور است مقصود دوری مکانی نیست زیرا خدا دارای مکان نیست که از نظر مکان برای او دوری و نزدیکی تصور شود و او با ما است هر کجا که باشیم می‌فرماید: ... و هو معکم اینما کنتم...^۲ و می‌فرماید: ... فاینما تُولُوا فثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ...^۳ به هر طرف رو کنید همانجا وجه خدا و چهره او است. رابطه ما با خدا از نظر مکانی رابطه موجود لامکان با موجود ذی مکان است. فاصله مکانی بین ما و خدا وجود ندارد برای اینکه مسأله /

۱. بحث روزی نیاز به توضیح بیشتر دارد که ما در کتاب تفسیر آیات اقتصادی و مبادی اقتصاد اسلامی از نظر قرآن در این باره به تفصیل بحث کرده‌ایم.

۲. حدید، ۲۴.

۳. بقره، ۱۱۵.

مکان برای پروردگار متعال سالبه به انتفاء موضوع است. او مکانی ندارد تا فاصله مکانی داشته باشد. همانگونه که امام علی ابن ابیطالب علیه السلام می فرماید: «او مکان را آفریده و او کیفیات را خلق کرده است^۱ آن که مکان را آفریده قبل از مکان بوده و او صاحب و خالق مکان و مشرف بر مکان است و پیش از او مکانی وجود نداشته تا در آن جای گیرد بلکه مکان وابسته به او است» پس او با ما فاصله مکانی ندارد و در همه جا حاضر و ناظر است ولی فاصله ما به عنوان ذره‌ای کوچک و متناهی با او که موجودی نامتناهی است فاصله‌ای نامتناهی است یعنی فاصله‌ای بی نهایت تا بی نهایت که هیچ گاه پایان نپذیرد و سرانجام نگیرد. میان ما و او از نظر سنخیت هستی و حقیقت هستی فاصله و دوری هست زیرا او در مرتبه‌ای بالاتر از عالم امکان که سرچشمه وجود است و ما در عالم ماده و امکانیم و در حاشیه عالم هستی قرار داریم و به تعبیر مولی علی علیه السلام: «مُبَائِنٌ لِجَمِيعٍ مَا أُخْدِتْ فِي الصِّفَاتِ»^۲ یعنی جدایی او جدایی وصفی است که او خدا و ما مخلوق اویم نه جدایی مکانی و جسمانی. «الذی بَعْدَ فَلَائِرِي» آن جدایی که از ما دور است و ما نمی توانیم او را ببینیم زیرا او یافتنی است نه دیدنی آری می توان او را با وجدان و فطرت خود بیابی و با چشم دل او را ببینی همانگونه که امیرالمؤمنین به ذغلب یمنی فرمود:

و قد سأله ذغلب الیمانی فقال: هل رایت ربک یا امیرالمؤمنین؟ فقال علیه السلام: افأعبد ما لا أری؟ فقال: و کیف تراه؟ فقال: لا تُدْرِكُهُ العُیُونُ بِمِشَاهِدَةِ العِیَانِ وَلَکِنْ تُدْرِكُهُ القُلُوبُ بِحَقَائِقِ الاِیْمَانِ. قَرِيبٌ مِنَ الاشْیَاءِ غَیْرُ مُلَامِسٍ بَعِيدٌ مِنْهَا غَیْرُ مُبَایِنٍ مُتَکَلِّمٌ لِابْرَویَّةٍ مُرِیدٌ لِابِهِمَّةٍ صَانِعٌ لِابْجَارِحَةٍ لَطِيفٌ لَا یُوصَفُ بِالْخِفاءِ کَبِیرٌ لَا یُوصَفُ بِالْجِفاءِ بَصِیرٌ لَا یُوصَفُ بِالْحَاسَةِ، رَحِیمٌ لَا یُوصَفُ بِالرَّقَّةِ تَعْنُو الوُجُوهُ لِعَظَمَتِهِ وَ تَجِبُ القُلُوبُ مِنْ مَخَافَتِهِ.^۳

ذغلب یمانی از امام پرسید: «ای امیرمؤمنان آیا پروردگارت را دیده‌ای؟ امام در پاسخ فرمود: آیا من کسی را می پرستم که نمی بینمش؟ پرسید چگونه او را مشاهده نموده‌ای؟ امام پاسخ داد: چشمها هرگز او را آشکارا نمی بینند. اما قلبها به حقیقت ایمان او را درک می کنند. به همه چیز نزدیک است اما

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۹۰ و ص ۲۵۴، چاپ بیروت، مؤسسه الوفاء، سال ۱۴۰۳ ق.

۲. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۲۲۲، چاپ مؤسسه الوفاء، بیروت.

۳. نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه ۱۷۹.

نه آن که به آنها چسبیده باشد. از همه چیز دور است بدون آن که از آنها بیگانه باشد. گویا است بی آن که نیازی به اندیشه داشته باشد. اراده می‌کند بی سابقه فکر و تصمیم. صانع و سازنده است اما نه با اعضاء و جوارح. لطیف است بی آن که پنهان شود. بزرگ و توانمند است اما نه به خشونت و جفا بینا است ولی نه با حس بینایی. رحیم است نه با نازکدلی. چهره‌ها در برابر عظمتش خاضع و قلبها از هیبتش لرزانند.

پس او از ما دور است که با دیده نتوانش دید اما از نظر معنا و احاطه و آگاهی به ما نزدیک است تا جایی که نجواها و صداهاى آهسته ما را می‌شنود و قرآن در این باره تعبیر زیبایی دارد:

و لقد خلقنا الانسان و نَعَلَّمْهُ ما توسوس به نفسه و نحن اقرب اليه من حبل الوريد^۱
 ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.

این تعبیر: «وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ» تعبیر جالب و تکان دهنده‌ای است. نزدیکی او به این کیفیت نیست که از مقامش تنزل کرده و با مخلوقات خود هم‌نشین شود بلکه در اثر احاطه قیومی او که همه چیز به او قائم است و در همه جا حاضر است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره می‌گوید:

... مع كل شيء لا بمقارنة و غير كل شيء لا بمزايله...^۲

... با همه چیز است بدون آن که با چیزی پیوست شود و غیر از همه چیز است بی آن که از آن بیگانه و جدا باشد...

خدا داخل وجود آنها نیست چون نامحدود در محدود نمی‌گنجد و خارج از وجود آنها نیست چون هستی آنها در ارتباط با او است و این ارتباط تکوینی است که همه موجودات را باقی نگه داشته مانند چراغ برق که تا به منبع نور اتصال دارد روشن است و به محض قطع ارتباط خاموش می‌شود.

نظام هستی که تا به منبع و سرچشمه نور اتصال داشته باشد وجود دارد که الله نور السموات

۱. ق، ۱۶.

۲. نهج البلاغه، خطبه اول.

والارض...^۱ خداوند نوز آسمانها و زمین است.

«تبارک و تعالی» او خجسته و بلند مرتبه است (خجسته و بلند آوازه باد) او که از ما دور است و در عین دوری نزدیک است لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار...^۲ دیده‌ها به او نمی‌رسد و او بر تمام دیده‌ها رسا است و بر هر چیز محیط است و هیچ چیز بر او احاطه ندارد ما از او دوریم ولی او نزدیک است و در همه جا حاضر و ناظر است.

یار نزدیکتر از من به من است
وین عجب‌تر که من از وی دورم
الحمد لله الذی لیس له منازع یعادلہ و لا شبیه یشاکله و لا ظہیر یعاضده قہر بعزته الأعزّاء
و تواضع لعظمتہ العظماء فبلغ بقدرتہ ما یشاء

سپاس خدایی را که برای او دشمنی هم‌اورد و همتایی همانند و پشتیبانی مددکار وجود ندارد. عزیزان همه در برابر عزتش مقهور و بزرگان همه در برابر عظمتش سر‌بزیر و خاضعند. او با توانش به هر چه بخواهد می‌رسد. تمام عزیزان و بزرگان و تمام مقدمات در نظام هستی در اختیار او و زمام امور بدست او است و هیچ کس را یارای برابری با او نیست و همه با زبان آفرینش در برابرش خاضع و خاشعند هر چند بعضی بحسب ظاهر از فرمانش سرپیچی کرده و قدرت‌نمایی می‌کنند ولی ساختار وجودشان عین فقر و وابستگی است و چیزی از خود ندارند و بالباس عاریت خودنمایی می‌کنند و فخر می‌فروشند. و روزی این حقایق روشن خواهد شد «هنا لك الولاية لله الحق...»^۳ آن روز ولایت تنها از آن او است.

ذات بی‌همتا

به دیگر سخن خدای بی‌همتایی که هیچکس در مقام خصومت با او برابری نکند زیرا همه آفریده‌ی اویند و آن چه دارند ذره‌ای از نیروی بی‌انتهای حضرت او است. او را شبیه و مانندی نیست و به پشت و پناهی نیاز ندارد. صاحبان عزت همه مقهور او و زیر پوشش عزت و قدرت

۱. نور، ۳۵، در این آیه تمثیلهای زیبایی وجود دارد که نیاز به توضیح دارد.

۲. انعام، ۱۰۳.

۳. کهف، ۴۴.

او هستند. اگر همه صاحبان عزت، عزتهای خود را روی هم بریزند و در برابر عزت خداوند قرار دهند ذره ناچیزی است در برابر عزت بی پایان او که آن ذره ناچیز نیز از آن او است و صاحبان قدرت و عظمت در برابر عظمت او خاضع و خاشعند زیرا همه عظمت‌ها از آن خدا است و همه با زبان بی‌زبانی در پیشگاه الهی تسبیح می‌گویند. چنان که می‌فرماید:

تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا^۱ آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همه تسبیح او می‌گویند و چیزی نیست جز آن که تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید او حلیم و آمرزنده است.

ملای رومی گوید:

جمله ذرات عالم در نهان	با تو می‌گویند روزان و شبان ^۲
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم	با شما نامحرمان ما خامشیم
چون شما سوی جمادی می‌روید	محرمان جان جمادان چون شوید
از جمادی عالم جانها روید	غُلغل اجزای عالم بشنوید
فاش تسبیح جمادات آیدت	وسوسه تأویلها نربایدت ^۳

و اما در مقام اختیار آنها که عظمت خدا را درک می‌کنند در برابر عظمت او سجده و تواضع می‌کنند و در پیشگاه او اظهار فقر و فروتنی بیشتری می‌کنند مانند درختی که هر چه پربارتر می‌شود سربزیرتر می‌شود. انسان عاقلی که بار عظمتش بیشتر است در پیشگاه الهی متواضع‌تر خواهد بود. معصومین علیهم‌السلام با آنهمه عظمت و مقامی که دارند در برابر پروردگار متعال بی‌مناک و لرزانند.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يُجِيبُنِي حِينَ أُنَادِيهِ وَيَسْتُرْ عَلَيَّ كُلَّ عَوْرَةٍ وَأَنَا أَعْصِيهِ وَيَعْظُمُ النِّعْمَةَ عَلَيَّ فَلَا أُجَازِيهِ فَاكُمُ مِنْ مَوْهَبَةٍ هَنِئِيَّةٍ قَدْ أَعْطَانِي وَعَظِيمَةٍ مَخُوفَةٍ قَدْ كَفَانِي وَبِهَجَةٍ مُونِقَةٍ قَدْ أَرَانِي فَائْتَنِي عَلَيْهِ حَامِدًا وَاذْكُرْهُ مُسَبِّحًا. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا يَهْتَكُ حِجَابَهُ وَلَا يَفْلُقُ بَابَهُ وَلَا يَرُدُّ سَائِلَهُ

۱. اسراء، ۴۴.

۲. مثنوی معنوی، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، تهران خیابان بوذرجمهوری، ۱۳۷۸، دفتر سوم، ص ۲۳۷.

۳. مثنوی معنوی، نشر طلوع چاپخانه آینده، ج ۶، سال ۱۳۷۸، ص ۳۷۴، دفتر سوم.

ولا یغیب آمله، الحمد لله الذی یؤمن الخائفین و ینجی الصالحین و یرفع المستضعفین و یضع المستکبرین و یهلک ملوکاً و یتخلف آخرین و الحمد لله قاصم الجبارین مبیّر الظالمین مدرک الهاربین نکال الظالمین صریخ المستصرخین موضع حاجات الطالبین معتمد المؤمنین.

ستایش خدایی راست که هرگاه او را بخوانم پاسخ میدهد و ناله‌های مرا بی‌پاسخ نمی‌گذارد و عیبهای مرا فرو می‌پوشد اما من در برابر این همه لطف و کرم فرمانش نمی‌برم و حرمتش نگه نمی‌دارم و مرتکب گناه می‌شوم. خدایی که نعمت‌های بزرگ بر من ارزانی می‌دارد من در برابر نعمتهایش تشکر و قدردانی نمی‌کنم. چه بسیار از موهبت‌های شیرین و گوارا که به من عطا کرده و چه بسیار بلاهای سخت و هولناک که از من باز داشته و چه بسا مناظر زیبا و خوشحال کننده که به من نشان داده است. بار خدایا! با این همه نعمت، سپاس کنان به ثنایت روی می‌آورم و تسبیح گویان یادت می‌کنم. سپاس خدایی را که اسرار نهانش فاش نمی‌شود و درهای رحمتش بسته نمی‌گردد و گدای کویش رانده نمی‌شود و بنده امیدوار، از درگاهش ناامید بر نمی‌گردد. ستایش خدایی راست که بیمناکان را آرامش می‌بخشد و صالحان را نجات می‌دهد و مستضعفان را بالا می‌برد و مستکبران را فرو می‌نهد و سلطه‌گران را نابود و مستضعفان را به جای آنها می‌نشاند. حمد خدایی را که پشت زورگویان را می‌شکند و ستمگران را نابود می‌سازد و آنها که از کیفر و پاداش اعمالشان گریزانند درمیابد و ستمگران را مجازاتی عبرت‌انگیز می‌دهد. پناه بی‌پناهان است و درگاهش خواستگاه دردمندان و نیازمندان و پشت و پناه مؤمنان است.

استضعاف و استکبار - جبار و ظالم

واژه مستضعف در قرآن کریم معمولاً در برابر مستکبر قرار گرفته است. این دو کلمه (استضعاف و استکبار) باب استفعال از ماده ضَعْف و ماده کِبَر است.

کِبَر و ضَعْف دو وصف و دو حالت روانی برای انسان است. انسان گاهی بالطبع ضعیف است برای مثال در تصمیم‌گیری و اراده یا در اندیشه و تعقل ضعیف و ناتوان است و گاهی به قهر و اجبار ناتوان می‌شود. اگر انسان طبعاً زبون و ناتوان باشد درباره او واژه ضعیف به کار می‌رود ولی اگر او را به زور وادار به ضعف کنند و نیروهای او را از میان بردارند و نگذارند قوای طبیعی و خدادادیش شکوفا شود در این شرایط او را مستضعف (به اسم مفعول) می‌گویند یعنی کسی که ضعیف و ناتوانش کرده‌اند.

استکبار در برابر استضعاف

استکبار یعنی بزرگ‌نمایی و خود بزرگ‌بینی. در آیه‌ای از قرآن، خداوند به شیطان خطاب می‌کند: **أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ**^۱

یک تفسیر معنای آیه این است که خداوند به شیطان می‌گوید: آیا بزرگ‌نمایی کردی؟ (بزرگی را بخود بستی) یا اینکه واقعاً از بلندمرتبه‌گان بودی؟

در این تفسیر کلمه عالین به معنای بلندمرتبه‌گان واقعی است نه مدعیان آن ولی احتمال دارد مقصود از «العالین» کسانی باشند که با تکلف ادعای برتری دارند یعنی آنها که بی دلیل بر بندگان خدا آقایی و سیادت می‌فروشند در این فرض جمله «أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»^۲

مفهوم دیگری پیدا می‌کند یعنی آیا تو استکبار کرده‌ای؟ بلکه تو از بندگان سرکش و یاغی هستی و بی آنکه شایسته بزرگی باشی خود را در جایگاه بزرگان می‌پنداری و لاف بزرگی می‌زنی در این تفسیر جمله «استکبرت» به صورت استفهام است و جمله «ام کنت من العالین» با

حرف ام به معنی بل در مقام اضراب است و به طور جزم شیطان را ستیزه‌جو معرفی می‌کند. در هر حال استکبار یعنی به زور و بدون شایستگی انسان بزرگی را به خود ببندد و این صفت همواره با استضعاف همراه است که استضعاف یعنی با زور و اجبار دیگری را ضعیف خواستن

و ناتوان کردن و در واقع دیگران را از شکوفایی و تکامل بازداشتن تا آن جا که شخص مستضعف قهراً خود را ضعیف و ناتوان می‌بیند و بتدریج باور می‌کند که ضعف و زبونی جزء ذات او و امری طبیعی و خدادادی برای او است. به عبارت دیگر استضعاف یعنی سلطه‌گری و

استبداد که معمولاً با تضعیف دیگران و استعمار و استثمار و بهره‌کشی نا عادلانه و با نوعی استبداد و استکبار همراه است. بزرگی و شخصیت روحی و عظمت نفسانی و عزت نفس ذاتاً

چیز بدی نیست اما اگر انسان در صدد بزرگ‌نمایی برآید و خود را به زور بر مردم تحمیل کند و همه چیز را برای خود بخواند و دیگران را حقیر و ناچیز بشمارد و در رفتار و گفتار آنها را تحقیر کند این حالت را استکبار گویند که از صفات ناپسند و از رذایل اخلاقی است و به عبارت دیگر تعالی و بزرگی امری پسندیده است ولی اراده علو یعنی برتری جویی و

۱. ص، ۷۵.

۲. در این صورت حرف «ام» در معنای «بل» اضراب بکار رفته است.

انحصار طلبی ناپسند است خداوند نیز متعالی و متکبر است یعنی دارای عظمت و کبریا می باشد و قرآن او را به این صفات ستوده است:

هو الله الذي لا اله الا هو الملك القدوس السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر
سبحان الله عما يشركون^۱

او خدایی است که معبودی جز او نیست حاکم و مالک اصلی او است از هر عیب منزّه است به کسی ستم نمی کند به مؤمنان امنیت می بخشد و مراقب همه چیز است او توانمندی است شکست ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می کند او شایسته بزرگی است منزّه است خداوند از آنچه مشرکان شریک او می پندارند.

استکبار از صفات مذموم است زیرا منشأ زورگویی و تحقیر دیگران است. استکبار خود را بر دیگران تحمیل کردن یعنی با زور خود را مطرح کردن و با ابزار و وسائل مادی یا معنوی از قبیل تبلیغات دروغ و زمینه سازیهای کاذب بزرگ نمایی کردن و عظمت خود را به رخ مردم کشیدن است و آنان را زیر بار سیطره و سلطه خود خواستن است که آنها دیگر از خود اختیاری نداشته باشند و سر تعظیم فرود آورند و این شیوه و رفتار شدیداً در قرآن مورد ملامت و سرزنش واقع شده است چنانکه می فرماید:

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين^۲
دار آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که اراده علو و برتری جویی و فساد در زمین نداشته باشند و سرانجام خوب از آن اهل تقوی می باشد.

استخفاف حربۀ استکبار

نکته بسیار دقیق و جالبی که از قرآن کریم استفاده می شود و از نظر علم الاجتماع اعجاب انگیز است آن است که قرآن در ۱۴۰۰ سال قبل استخفاف را وسیله و ابزار استکبار معرفی کرده است یعنی مستکبران در مقام استکبار از یک نکته روانی و اجتماعی به عنوان استخفاف بهره می گیرند و خود را بر دیگران تحمیل می کنند.

۱. حشر، ۲۳.

۲. قصص، ۸۳.

استخفاف از ماده خفت به معنی سبک شمردن است که به باب استفعال در آمده است یعنی دیگران را خفیف کردن و سبک شمردن. یعنی اگر می‌خواهند فرد یا جامعه‌ای را به ضعف و اداکنند و توان تفکر و حرکت را از آنها بگیرند در آغاز آنها را استخفاف می‌کنند و کوچک می‌شمردند و شخصیت‌شان را سرکوب می‌کنند تا آنها هویت خود را از دست داده و احساس خواری و بی‌هویتی کنند و خود را فاقد فضیلت و اراده پندارند و باور کنند که هیچ چیز ندارند و تمام قدرت و عزت و همه وسائل و امکانات مال دیگران است پس اگر مستکبری بتواند فرد یا جامعه را بوسیله استخفاف مستمر به این حالت بکشد استعباد و بردگی آنها امری طبیعی و آسان می‌نماید و استضعاف سرنوشت حتمی آنها می‌شود هر چند در واقع نیرو و توان و استعداد داشته باشند فرعون هم از همین حربۀ استفاده کرد و بنی اسرائیل را به بردگی کشید چنانکه می‌فرماید:

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ^۱ او قوم خود را سبک شمرد و خواریشان کرد و در نتیجه «بی‌چون و چرا» مطیع او شدند و فرمانش بردند چون آنان گروهی فاسق بودند [و زمینه استخفاف در آنها بود] یعنی پیروی از فرعون در صورتی تحقق پیدا کرد که فرعون نخست شخصیت آنها را له کرد. و استخفاف آنگاه تأثیر گذارد که مردم در اثر گناه و ابتدال و هوسرانی پذیرای استخفاف شدند و زمینه مساعدی برای استخفاف فراهم کردند از این رو در پایان آیه می‌فرماید: «انهم كانوا قوما فاسقين» و این جمله بمنزله علت برای جمله پیشین است. چون فاسق بودند استخفاف پذیر شدند و در اثر استخفاف زیر بار فرعون رفتند.

چنانچه آنها شخصیت والای انسانی خود را به عنوان فرزندان اسرائیل حفظ می‌کردند به یقین زیر بار اطاعت فرعون ظالم و ستمگر نمی‌رفتند که آنها را به بیگاری و بردگی بکشد و پسرهای آنها را بکشد و دخترانشان را برای کنیزی نگهدارد. خداوند در این باره می‌فرماید:

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبُّعُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ^۲

فرعون برتری خواهی در زمین پیشه کرد و اهل آنرا پراکنده ساخت. گروهی را به ضعف و ناتوانی

۱. زخرف، ۵۴.

۲. قصص، ۴.

می‌کشاند. پسران آنها را سر می‌برید و زنانشان را (برای کنیزی) زنده نگه می‌داشت. به یقین او از مفسدان بود.

استخفاف سبب شد که چنین ملتی در برابر این انسان ظالم سر تعظیم فرود آوردند با اینکه فرعون یک نفر بیش نبود ولی در اثر استکبار و استخفاف جامعه بنی اسرائیل احساس ضعف کردند. گویا هیچگونه توانی خدا به آنها نداده و آنها را ضعیف و برده آفریده است. مسأله استخفاف در جامعه بشری بحدی ریشه کرد تا آنجا که بسیاری از بردگان باور کرده بودند که باید برده باشند و از افلاطون نقل کرده‌اند که می‌گفت خداوند بندگان را از اصل دو گونه آفریده: انسانهای آزاد و انسانهای برده!^۱ او می‌گفت بردگی و آزادگی از لوازم طبیعی انسانها است و حال اینکه این سخن نادرست بود ولی جامعه بشریت در روزهایی که افلاطون می‌زیسته به گونه‌ای مسأله استضعاف و استکبار را پذیرفته بوده که برای حکیمی مانند او این پندار پیش آمده که انسانها دو گونه خلق شده‌اند: آزاد و برده.

نتیجه آنکه بردگی میوه شجره خبیثه استضعاف و استضعاف ثمره استخفاف و استخفاف ثمره ابتدال و جهل است و استضعاف و استکبار همزادان نامشروعی هستند که آثار شوم و فرزندان حرامی به بار آورده‌اند و بازار ظلم و ستم را گرم کرده‌اند.

آری ستمگران با زنجیر استعباد، بردگی و بندگی را بر دیگران تحمیل می‌کنند والا هیچگونه تمایزی میان انسانهای برده و آزاد نیست بلکه تاریخ نشان می‌دهد که بسیاری از بردگان از نظر فکری و قدرت ابتکار و اندیشه بر انسانهای آزاد برتری داشته‌اند پس چرا برخی از انسانها به زنجیر اسارت و بردگی گرفتار آمده‌اند آیا عامل اصلی خود این انسانها هستند که زمینه بردگی را فراهم می‌کنند؟ خداوند درباره کسانی که از فرعون پیروی می‌کردند می‌فرماید: علت اینکه این ملت‌ها استخفاف شده‌اند و خفت را پذیرفتند این بود که فاسق بودند و از مسیر فطرت منحرف شدند و به هوسرانی و گناه و ابتدال روی آوردند و زندگی انسانی را به شهوات و خوشگذرانی محدود کردند. پس اگر ملتی در مسیر ایمان گام بردارد و هواهای نفسانی خود را کنترل کند هیچکس نمی‌تواند آن ملت را استخفاف کند و شخصیت و هویت‌شان را خدشه‌دار کند ولی اگر انسان تنها از خواسته‌های نفسانی پیروی کند و باریاضت و جهاد اکبر

بیگانه باشد قهراً نمی‌تواند مشکلات را تحمل کند و به کوچکترین تهدید و تحمیل تن به ظلم می‌دهد و استخفاف‌پذیر می‌شود اصولاً اگر فسق و فجور و عیاشی و هوسرانی بر ملتی یا گروهی چیره شود نابودی آن ملت و آن گروه حتمی است و تر و خشک با هم می‌سوزند چنان که می‌فرماید:

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً^۱

پروا کنید از فتنه‌ای که تنها به ستمکاران اصابت نمی‌کند (و شامل همه می‌شود) ظلم و ستم و فسق و فجور باعث بدبختی جامعه می‌شود و ایمان و تقوی موجب عزت و سربلندی آنان می‌باشد و هر جا ایمانی هست عزت و افتخار در آن جا است بر فرض که ظالمی اراده استخفاف کند مؤمنان در برابرش می‌ایستند و او را باز میدارند و به مصداق آیه کریمه: «ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین»^۲ یعنی، با این باور که عزت تنها از آن خدا و رسول و مؤمنان است اهل ایمان هیچ‌گاه تن به ذلت نمی‌دهند و زیر بار زور و استخفاف و استضعاف و استعباد و بردگی نمی‌روند و برای لقمه نانی یا اشغال پست و مقامی در برابر فرعونیان سر تعظیم فرود نمی‌آورند که خداوند فرموده است: «... وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۳ شما برتر از همه هستید به شرط آن که ایمان داشته باشید.

رواج فساد زمینه‌ساز استخفاف است

آنها که اراده سروری و برتری دارند با ترویج فساد و ابتذال جامعه را برای اعمال مقاصد شوم خود آماده می‌کنند. قرآن مجید برتری خواهان را با مفسده و افساد لازم و ملزوم معرفی می‌کند و می‌فرماید:

تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ^۴ آن سرای واپسین راتنها برای کسانی قرار می‌دهیم که برتری خواه و مفسده‌انگیز در زمین نباشند و عاقبت

۱. انفال، ۲۵.

۲. منافقون، ۸.

۳. آل عمران، ۱۳۹.

۴. قصص، ۸۳.

نیک از آن پرهیزکاران است.

از این آیه می‌توان استفاده کرد که استکبار و اراده سروری و فخرفروشی و غرور همواره با انگیزه فساد و افساد عمومی و اجتماعی متلازم و همراه است. همین برتری جویان و انحصار طلبان و باج خواهانند که این همه فساد و ابتدال و مواد مخدر را شایع کرده و می‌کنند و جامعه بشریت را به تباهی سوق داده و محیط زیست را آلوده کرده‌اند. همین‌ها هستند که به تعبیر زیبای قرآن، به کردار و رفتارشان فساد و تباهی در دریا و خشکی پدید آمده است که می‌فرماید: *ظهرالفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس...*^۱

همین‌ها هستند که با مشروبات الکلی، وسائل قمار و فحشاء و فیلمهای مبتذل و ضد اخلاق مردم را به فساد می‌کشانند و جامعه را سرگرم فسق و فجور می‌کنند و آنگاه که جامعه به فسق و فجور آلوده شد چنین جامعه‌ای پذیرای استخفاف و ذلت می‌شود چون برای رسیدن به هواهای نفسانی و عیش و نوش خود مجبور است تسلیم شود و در برابر مفسدان تعظیم کند چون آنها وسایل را برایش فراهم می‌کنند اگر به کسی مواد مخدر دادی شخصیت او را از بین بردی برای اینکه فردا مواد را از دست آن قاچاقچی بگیری باید تعظیم کند و خفیف شود و سرانجام حاضر می‌شود که عرض و آبرو و ناموس خود را بدهد تا چند گرم هر وئین دریافت کند پس هر کس مبتلا به شهوت شود تن به ذلت و خفت می‌دهد اما اگر کسی تقوی و ایمان خود را حفظ کند هر چند از لحاظ مالی ضعیف باشد از نظر روحی توانمند و عزیز است.

نتیجه آن که از مجموع این بحث به دو نکته اصولی از آموزه‌های قرآنی پی می‌بریم که بحران هویت و تزلزل شخصیت در جوامع و افراد، معلول استخفاف و استضعاف است و استخفاف و استکبار، در اثر فسق و فجور و هوسرانی و رفاه‌طلبی و ابتدال اخلاقی پدید می‌آید و مستکبران برای سلطه بردیگران همواره از این دو عامل بهره برداری می‌کنند و در این راستا از هر وسیله بهره می‌گیرند و هرگونه خیانت و جنایت را مرتکب می‌شوند و به هیچ چیز و به هیچ کس ترحم نمی‌کنند و به تعبیر بعضی از بزرگان، مردان و رجال جامعه را یا ترور می‌کنند و یا با ترور شخصیت از میان برمی‌دارند و نابود می‌کنند و ضعیفاء و زنان و دختران را به خدمت می‌گیرند و از جمله مفاسدی که مستکبران مرتکب می‌شوند آن است که تقاضاهای

کاذب در مردم ایجاد می‌کنند و جامعه را مصرفی بار می‌آورند و به تجمل، تجمل پرستی و شهوت رانی گرفتار می‌کنند و جامعه مصرفی خواه‌ناخواه دست نیاز دراز می‌کند به جامعه‌ی استکباری که بتواند بطور موقت این تقاضای کاذب را اشباع کند و قهراً وابسته می‌شود. وقتی وابسته شد زمینه استخفاف فراهم می‌شود و مانند گوسفندی که علفی را به وی نشان می‌دهند و او را به دنبال خود به مسلخ می‌برند این انسانها را هم با نشان دادن مظاهر تجمل به دنبال خود می‌کشاند و در مسلخ ابتدال سر می‌برند و قربانی می‌کنند.

مستضعف و مستکبر در قرآن

با توجه به آنچه گفتیم اینک مراجعه می‌کنیم به آیات قرآن تا ببینیم معنای مستضعف و مستکبر در قرآن چیست؟ اقسام و انواع استکبار و استضعاف و مصادیق آن کدام است؟ عناصری که زمینه تأثیر این عوامل را فراهم می‌آورند چیست؟

امروزه در جامعه‌شناسی سیاسی واژه‌های استبداد - استعمار و استثمار بیشتر به کار می‌رود ولی در قرآن مجید عناوینی از قبیل استکبار، استضعاف، سیطره، جبر، قهر، غلّو و ظلم به کار رفته است. این عناوین و اصطلاح‌ها دارای مفاهیمی حقیقی و متناسب با ریشه‌های لغات و منطبق با پدیده‌های سیاسی - اجتماعی بوده و با آن هماهنگی دارد. این واژه‌ها معمولاً به ریشه‌ها و عوامل مفاسد اخلاقی - اجتماعی و سیاسی - اقتصادی اشاره دارد و نشان می‌دهد که این مفاسد چگونه و بوسیله چه کسانی در جوامع بشری پدید می‌آید و موجب سقوط و نابودی آنها می‌شود و ضمناً به این نکته نیز اشاره دارد که چگونه مستضعفان روزی از چنگال مستکبران رهایی یافته و مستکبران هلاک می‌شوند.

و اما واژه‌های جدید که در علوم سیاسی به کار می‌رود از معانی اولیه منسلخ شده و بر ضد آن دلالت دارد برای مثال واژه استعمار - از عمارت و عمران - به معنی آبادسازی و نوسازی می‌باشد چنان که در آیه شریفه: هو انشأکم من الارض و استعمرکم فیها.^۱ خداوند شما را از زمین آفرید و شما را وسیله آبادانی زمین قرار داد. استعمارگران نیز در ابتداء به نام آبادانی و عمران وارد کشورها می‌شدند لکن امروز استعمار در مورد سلطه نامشروع و غیر قانونی کشوری بر

کشور دیگری به کار می‌رود و در واقع در مورد قیومت دولتهای قوی بر کشورهای ضعیف استعمال می‌شود و همچنین واژه استعمار از ثمر به معنی بارور کردن و به ثمر رساندن است و هم‌اکنون در مورد بهره‌برداری از منابع حیاتی کشورهای توسعه نیافته توسط حکومت‌های پیشرفته به کار می‌رود. در هر حال اصطلاحات قرآن با واقعیتها بیشتر انطباق دارد و قرآن کلام خدا و وحی الهی است و با فریب کاری و نیرنگ و بازی با الفاظ و اصطلاحات بیگانه است.

اما آیات قرآن

قرآن مجید، در آیات عدیده واژه استضعاف و مشتقات آنرا در برابر استکبار و مشتقات آن به کار می‌برد. در یک جا می‌فرماید:

قال الملاء الذین استکبروا من قومه للذین استضعفوا لمن آمن منهم أتعلمون أن صالحاً
مرسل من ربه قالوا إنا بما أرسل به مؤمنون^۱

اشراف متکبر قوم صالح به مستضعفانی که ایمان آورده بودند گفتند آیا (راستی) شما یقین دارید صالح از سوی پروردگارش فرستاده شده است؟ آنها گفتند: ما به رسالت و ماموریت او ایمان داریم.

... يقول الذین استضعفوا للذین استکبروا لولا انتم لکنا مؤمنین. قال الذین استکبروا للذین
استضعفوا انحن صددناکم عن الهدی بعد اذ جائکم بل کنتم مجرمین. و قال الذین استضعفوا
للذین استکبروا بل مکر اللیل والنهار إذ تأمروننا أن نکفر بالله و نجعل له أنداداً...^۲

... مستضعفان به مستکبران می‌گویند: اگر شما نبودید ما مؤمن بودیم. (اما) مستکبران به مستضعفان پاسخ می‌دهند: آیا ما شما را از هدایت بازداشتیم بعد از آن که به سراغ شما آمد (و آنرا به خوبی دریافتید) بلکه شما خود مجرم بودید. مستضعفان به مستکبران می‌گویند و سوسه‌های فریبکارانه شبانه روزی شما (مایه گمراهی ما شد) هنگامی که به ما دستور می‌دادید که به خداوند کافر شویم و شریک‌هایی برای او قرار دهیم. یعنی بوسیله مکاری که همواره و بی‌وقفه انجام می‌دادید و نقشه‌های مداومی که علیه ما داشتید آن مکر و حيله ما را فریب داد.

۱. اعراف، ۷۵.

۲. سبأ، ۳۳-۳۱.

در این آیات کلمه «اُسْتُكْبِرُوا» در برابر «اُسْتُضِعِفُوا» قرار گرفته است. و گاهی کلمه ضعفاء در برابر مستکبر آمده است.

و برزوا لِلّٰهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا انا كنا لكم تبعا فهل انتم مُغْنُونَ عنا من عذاب الله مِنْ شَيْءٍ...^۱

(در قیامت) همه آنها در برابر خدا ظاهر می شوند. در این هنگام ضعفا (پیروان نادان) به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم، آیا (اکنون) شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید...

در آیه دیگر می فرماید:

و اذيتحاجون في النار فيقول الضعفاء للذين استكبروا انا كنا لكم تبعا فهل انتم مغنون عنا نصيباً من النار^۲

بخاطر بیاور گاهی را که در آتش دوزخ با هم بگو مگو دارند؛ ضعفا به مستکبران می گویند: ما پیرو شما بودیم آیا (امروز) سهمی از آتش را بجای ما بپذیرا می شوید؟

اینجا کلمه ضعفا آمده و ضعفا اشاره به کسانی است که ناتوان بودند و امکان دارد به قرینه واژه استکبار در آیه، مقصود همان مستضعفان باشد و گاهی مستضعف به تنهایی در قرآن آمده نه در قبال مستکبر. آنجا که می فرماید:

واذكروا اذ انتم قليل مُسْتَضْعَفُونَ في الارض...^۳

و بخاطر بیاورید هنگامی که شما گروهی اندک از مستضعفان روی زمین بودید...

ناگفته نماند که استکبار تنها در برابر مخلوقات خدا نیست، بسیاری از مستکبران در برابر خداوند متعال نیز کبر می ورزند و استکبار دارند چنانکه می فرماید:

... ان الذين يَسْتَكْبِرُونَ عن عبادتي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ^۴

آنانکه از روی کبر و غرور از عبادت من خودداری می کنند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند.

۱. ابراهیم، ۲۱.

۲. مؤمن، ۴۷.

۳. مؤمن، ۳۰.

۴. مؤمن، ۶۰.

بدیهی است آنها که از عبادت خدا استنکاف دارند و کبر می‌ورزند در برابر بندگان خدا بطریق اولی چنین خواهند بود.

عوامل استضعاف

عوامل استضعاف و استکبار چیست؟

چنانکه گفته شد، استضعاف گاهی از طریق استخفاف و در ظاهر با تظاهر به خیرخواهی و انسان دوستی عملی می‌شود گرچه در واقع با ظلم و ستم همراه است ولی در مواردی از طریق ظلم و ستم و طغیان علنی تحقق می‌پذیرد که ظالمان و گردنکشان جهان با قلدری و زور بر مردم ضعیف هجوم آورده و با قتل عام و نسل‌کشی آنها را از پای درمی‌آورند و به بردگی می‌کشند مانند مغولان که با آدم‌کشی و تخریب و نابود کردن مظاهر و آثار تمدن و فرهنگ ملت‌ها بر آنها مسلط شدند و مانند آمریکا و اسرائیل که امروز ملت مظلوم فلسطین را قتل عام می‌کنند و مزارع و خانه‌ها و کارخانه‌ها و حتی مدارس آنها را تخریب می‌کنند. قرآن کریم از این گروه این‌گونه تعبیر می‌کند:

وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ^۱

این منافقان سعی و کوششان بر این است که در زمین فساد آورند و مزارع و منابع را نابود کرده و نسل‌کشی براه بیندازند.

جهل و نادانی

یکی از عوامل استضعاف، جهل و نادانی مردم است. اینگونه افراد خواه‌ناخواه از کسانی پیروی می‌کنند که آنها را از خود بالاتر می‌بینند.

علم و جهل چیست؟

جهل به معنی نادانی و ناآگاهی و علم به معنای دانایی و آگاهی است اما مصادیق علم و جهل

متفاوت است. گاهی اوقات کسی نسبت به مسائل فنی آگاهی دارد ولی در مسایل سیاسی و اجتماعی نادان است برخی در مسائل فلسفی و مسائل عمیق فکری اهل نظرند ولی در مسائل اجتماعی هیچگونه اطلاعی ندارند.

آن چیزی که برای یک اجتماع مترقی انسانی و اسلامی ضروری است آن است که در آن جامعه همه گونه آگاهی رشد پیدا کند. بشر دارای ابعاد مختلفی است که اگر در یک بعد فعالیت کرد در آن بعد متکامل خواهد شد و در ابعاد دیگری ناقص می ماند. ما می دانیم عده ای از انسانها هستند که در رشته های عرفان و معرفت نفس، ریاضتها و زحماتی را تحمل کرده و به جاهایی هم رسیده اند ولی از مسائل سیاسی - اجتماعی و اقتصادی و فنی و مسائل مربوط به اداره جامعه - بی اطلاعند و حتی از سیاستهای دینی نیز آگاهی کامل ندارند. از این رو وقتی بحث از علم و جهل می شود باید دید که از چه چیز بحث می شود اگر کسی در رشته ای عالم است نمی تواند خود را در همه رشته ها عالم بداند و اگر در رشته ای جاهل است مفهومش این نیست که در رشته های دیگر نیز جاهل است. بنابراین وقتی می گوئیم جامعه ای که آگاهی ندارد به استضعاف کشیده می شود مقصود از این آگاهی، آگاهیهای لازم برای اداره جامعه است و نیز مقصود آگاهی از اوضاع جهان و شرایط زمانست که فرمودند: «أَلْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُهُمْ عَلَيْهِ اللّٰوَابِسُ»^۱ آن که به اوضاع زمانش آگاه باشد حوادث شبهه ناک او را سردرگم نمی کند.

تزلزل و تذبذب

از عواملی که زمینه استضعاف را محقق می کند بی اراده گی، تزلزل و دودلی است. ملتی می تواند روی پای خود بایستد که در راه هدف مصمم و پایدار باشد و در انجام وظیفه سستی و تردید به خود راه ندهد. خدا به پیغمبر می فرماید:

فاستقم كما امرت...^۲ آن گونه که مأمور شده ای استوار باش.

اگر انسان راست قامت باشد باری بر پشتش نمی گذارند و اگر بگذارند می افتد. مرحوم شهید دکتر بهشتی می گفت: ما راست قامتان جاودانه تاریخ خواهیم ماند.

۱. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۲۶۹ و ج ۶۸، ص ۳۰۷.

۲. هود، ۱۱۲.

قرآن می فرماید: ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائكة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التي کنتم توعدون نحن اولیاءکم فی الدنیا و فی الآخرة...^۱

براستی آنانکه بگویند پروردگار ما خدا است و در این گفتار، صادقانه استقامت بورزند فرشتگان بر آنها فرود می آیند و نویدشان می دهند که نرسید و اندوهگین نباشید و مژده باد شما را به بهشتی که وعده داده شده‌اید. ما اولیاء شمایم در دنیا و آخرت...

خلاصه ملتی می تواند از زیر بار سنگین استضعاف و استکبار بیرون آید که آگاه باشد و عوامل ذلت و عزت را بشناسد و راه سعادت و کامیابی را از تمام جهات، خوب درک کند و به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد و در ایمانش ثابت قدم و در برابر مشکلات راست قامت بماند و کمر خم نکند.

دیگر از عوامل استضعاف ظلم‌پذیری و ظالم‌پروری است و ترس از مرگ در این راستا زمینه ساز است و ستمگران را به تجرّی و ا می دارد باید با ظلم و ظالم همواره در ستیز بود و در این راه تا سر حد جان ایستادگی کرد. از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده است: نزدیک است که امتها علیه شما مسلمانان هجوم آورند چنان که شکم بارگان بر غذا حمله می کنند. گفتند یا رسول الله آیا این تهاجم در اثر اندک بودن جمعیت مسلمانان است؟ فرمودند: شما آنروز بسیاری ولی در اثر دنیادوستی و ترس از مرگ در برابر دشمنانتان خوار و زبون می شوید.^۲ اما عوامل استکبار گاهی جنبه درونی و نفسانی دارد مانند حس بی‌نیازی و استغناء چنانکه قرآن می فرماید: ... ان الانسان لیطغی ان راه استغنی^۳ انسان طغیان می کند در صورتی که خود را در تمام جهات مستغنی بداند. (و از هیچ لحاظ خود را به خدا و جامعه وابسته و نیازمند نبیند) چنین انسانی با این احساس کاذب طاغی و یاغی می شود. این احساس حالت خودخواهی و انحطاط طلبی در انسان پدید می آورد و آدمی را به مرز کفر و نفاق نزدیک می کند و روح طغیان و غرور را در انسان پرورش می دهد بدیهی است که غرور خود از عوامل مؤثر در استکبار است به خصوص اگر غرور، غرور قدرت، غرور سیاست و علم باشد که جامعه را به فساد و تباهی سوق می دهد.

۱. فصلت، ۳۱-۳۰.

۲. احمد بن حنبل، مسند، ج ۵، ص ۲۷۸، چاپ بیروت، دار صادر - و سنن الدرّامی، ج ۵.

۳. علق، ۷-۶.

نکته قابل توجه

واژه استضعاف دارای مفهومی اضافی و دوسویه است؛ یک سوی آن به مستکبر و استضعاف کننده و سوی دیگر آن به مستضعف و آن که استضعاف شده برمی گردد. استضعاف به لحاظ اول نشانه طغیان و ظلم و استکبار و ازگناهان کبیره به شمار می آید ولی از لحاظ دوم دو صورت دارد: صورت نخست آن که شخص مستضعف حداقل می تواند از حوزه استضعاف و استکبار مهاجرت کرده و به محیط امن و آزاد برود و صورت دوم آنکه چنین امکانی برایش فراهم نباشد. در صورت نخست چنانچه مستضعف در همان شرایط بماند و استضعاف را تحمل کند و در واقع خود را همرنگ جماعت کند چنین شخصی قطعاً گناهکار است و صرف اینکه تحت فشار بوده و با اکراه و اجبار با کفر و الحاد دمساز شده معذور نیست و در پیشگاه خداوند مؤاخذه خواهد شد زیرا با اختیار، اجبار و اکراه را پذیرفته است که فرموده اند «الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار» البته در صورت دوم که امکان مهاجرت وجود ندارد معذور خواهد بود.

خداوند در قرآن می فرماید:

ان الذین توفاهم الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک ماویهم جهنم وساءت مصیراً الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان لا یستطیعون حيلة ولا یهتدون سبیلاً فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم و کان الله عفواً غفوراً، و من یهاجر فی سبیل الله یجد فی الارض مراغماً کثیراً وسعةً و من یرج من بینه مهاجراً الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت فقد وقع اجره علی الله و کان عفواً رحیماً^۱

کسانی که فرشتگان آنان را در حال ظلم و گناه قبض روح کنند از آنها می پرسند چرا شما اینگونه خود را آلوده کردید؟ پاسخ می دهند ما در دنیا مستضعف و گرفتار بودیم. فرشتگان می گویند مگر زمین خدا گسترده نبود؟ شما می توانستید مهاجرت کنید و از شر مستکبران رهایی یابید (با این وضع شما عذری در پیشگاه خداوند ندارید) جایگاه ایشان دوزخ است و روی کرد بدی خواهند داشت. سپس خداوند گروهی را از این حکم استثنا می کند و می فرماید: مگر گروهی از مردان و زنان و

کودکانی که گرفتار و بی‌چاره بوده و راه گریزی نداشته باشند اینان مورد عفو و بخشش الهی واقع می‌شوند و خداوند عفو‌کننده و آمرزنده است و هر کس در راه خدا هجرت کند در زمین گشایشی خواهد یافت و هر که از خانه و کاشانه خود بیرون آید و به سوی خدا و پیامبرش هجرت کند و سپس در میان راه مرگ او را دریابد و به مقصد نرسد اجر و پاداشش بر خداست و خداوند آمرزنده و مهربان است.

از این آیات کریمه می‌توان استفاده کرد که ماندن در محیط کفر و گناه و یا رفتن در چنین محیط‌هایی که انجام وظایف و مراسم دینی میسر نیست و موجب آلوده شدن انسان به گناه می‌شود حرام است مگر آنکه انسان مجبور باشد و راهی دیگر نداشته باشد از این رو فقهاء فرموده‌اند مهاجرت به کشورهای کفر و الحاد در صورتی که باعث ارتکاب گناه شده و شخص را از تکالیف دینی باز دارد جایز نیست مگر در موارد ضرورت.

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مِنْ خَشِيَّتِهِ تَزْعَدُ السَّمَاوَاتُ وَتَرْجُفُ الْأَرْضُ وَعُمَارُهَا وَتَمُوجُ الْبِحَارُ
وَمَنْ يَسْبِغُ فِي غَمْرَاتِهَا.

ستایش خدایست که از خشیت و هیبتش آسمان و ساکنان آن رعد آساناله سر می‌دهند و زمین و آباد کنندگانش بخود می‌لرزند و دریاها و شناگران در اعماق آن همواره در جنب و جوش و در امواج خروشان سرگردانند.

تمام این صداها و نواها و تمام این حرکات و جنب و جوش موجود در زمین و آسمان در بُعد مادی از سنن خلقت و اقتضاء طبیعت عالم است و حیات و دوام جهان ماده به این جنب و جوش وابسته است که همه در حرکتند و به سوی هدفی مشخص روانه هستند و از بُعد ملکوتی تسبیح گویان، پروردگار را می‌ستایند چنانکه قرآن می‌فرماید:

... وَانْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...^۱

... در جهان چیزی نیست جز آن که تسبیح و حمد او می‌گوید، ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید...

و می‌فرماید: وَ يَسْبِغُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ...^۲ و رعد تسبیح و حمد او می‌گوید...

۱. اسری، ۴۴.

۲. رعد، ۱۳.

... و له اسلم من فی السموات والارض...^۱ ... تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند در برابر او تسلیم اند...

و می فرماید:

فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون^۲

پس منزّه است خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است و (همگی) به سوی او باز می گردید.

خلاصه هر کدام با آوایی متناسب با ساختار وجودشان تسبیح گویان می جنبند و می خروشدند و لکن ما تنها آواها و صداها را می شنویم و از محتوی آن بی خبریم که فرمود «لاتفقهون» و فرمود «لا تسمعون» یعنی می شنوید ولی معنایش را نمی دانید و این ندای اسلام و تسلیم تمام کائنات است که هر کدام به حَسَب ابعاد وجودشان معترفند که در برابر پروردگارشان مطیع و منقادند.

الحمد لله الذی هدانا لهذا، و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله الحمد لله الذی یخلق و لم یخلق و یرزق و لا یرزق و یطعم و لا یطعم و یمیت الأحياء و یُحیی الموتی و هو حیّ لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قَدیر.

سپاس خدای را که ما را به اسلام و معارف آن راهنمایی کرد که اگر هدایت و راهنمایی او نبود ما را به آن راهی نبود.

هدایت خداوند بر دو گونه است. تکوینی و تشریحی.

هدایت تکوینی شامل تمام موجودات می شود که فرمود... رَبُّنَا الَّذی أَعْطَى كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى...^۳ موسی گفت: پروردگار ما به هر چیز آفرینشی مخصوص ارزانی داشت سپس هدایتش کرد.

هدایت تشریحی مخصوص انسان و موجودات باشعور و خردمند است که با اختیار راه خویش برمی گزینند و اهدافی بالاتر از هدفهای طبیعی دارند که اینها در پرتو هدایت عقل و

۱. آل عمران، ۸۳.

۲. پس، ۸۳.

۳. طه، ۵۰.

هدایت پیامبران الهی راه خود را انتخاب می‌کنند امام هفتم علیه السلام به هشام فرمود: یا هشام ان لله على الناس حُجَّتَيْنِ حُجَّةً ظَاهِرَةً وَ حُجَّةً بَاطِنَةً فَاَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرَّسُلُ وَالْاَنْبِيَاءُ وَالْاِئِمَّةُ وَاَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ^۱

خدا بر مردم دو حجت دارد حجت آشکار و حجت پنهان؛ حجت آشکار، رسولان و پیغمبران و امامانند و حجت پنهان، عقل مردم است. و راه عقل نیز راه خدا است یعنی برای رسیدن به شریعت الهی دو راه وجود دارد: عقل و نقل که هر دو به کمک یکدیگر راه را نشان می‌دهند نه آن که عقل در برابر شرع باشد که بعضی دلیل عقلی را در برابر دلیل شرعی قرار می‌دهند. دلیل عقلی در برابر دلیل شرعی نیست هر دو راهنمای انسان به سوی شریعت الهی می‌باشند منتهی یکی از راه نقل فهمیده می‌شود و دیگری از راه عقل که «كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَ كُلُّ مَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» البته مقصود از دلیل عقلی ادراکات ظنی نیست بلکه ادراکات قطعی است و احکام قطعی عقل هیچگاه با شرع منافات ندارد بلکه عقل و نقل معاضد یکدیگرند و به هم کمک می‌کنند عقل در فهم متون شریعت انسان را یاری می‌دهد چنان که وحی الهی چراغ راه عقل می‌باشد و در هر جا که عقل نارسا باشد وحی به یاریش می‌آید و در مستقلات عقلیه یا در مواردی که شارع سکوت اختیار کرده عقل به میدان می‌آید و راه شرع و رضای خداوند را نشان می‌دهد.

الحمد لله الذي يخلق...

ستایش خدای را سزد که ناموس خلقت و قاموس آفرینش از او است و خود آفریده نیست همه چیز را او آفریده و آفریننده‌ای ندارد زیرا او واجب الوجود ازلی و ابدی است و حدوث و نیستی بر او راه ندارد تا نیاز به احداث و ایجاد داشته باشد.

شکی نیست که عالم هستی به موجودی قدیم می‌رسد که از ازل بوده و خواهد بود و این امری است که جملگی برآند زیرا منکران خدا نیز به موجودی قدیم معتقدند منتهی بحث در این است که این موجود قدیم چیست و کیست خدا پرستان معتقدند که این موجود قدیم خداوند قادر توانا و دانا و حکیم است و آنها می‌گویند ماده بی‌شعور است و عقل و خرد حکم می‌کند که «ذات نیافته از هستی بخش - کی تواند که شود هستی بخش»

۱. اصول کافی، همان، ج ۱، کتاب العقل والجهل، حدیث ۱۲، تحف العقول، ص ۲۸۸.

و به قول حکماء: فاقد شیء نمی تواند معطی باشد. آیا با دست خالی می توان جیب دیگران را پر کرد. خداوند متعال در قرآن می فرماید: **أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ...**^۱ آیا آن که منشأ آفرینش عالم هستی (و این همه قوانین پیچیده و دقیق است) به رمز و رموز آن آگاه و دانا نیست؟ حاشا و کلاً چنین چیزی با عقل و خرد سازگار نمی باشد.

ستایش خدای را که روزی می دهد و روزی خوار نیست زیرا کمبود و کاهش در وجودش رخ نمی دهد تا به جبران نیازمند باشد. او صَمَد است، (میان تهی نیست) و جای خالی ندارد تا به غذا احتیاج داشته باشد تمام مواد عالم از ذره تا ذره میان تهی هستند ولی او احد و صَمَد است (یگانه و خالی از ترکیب است). او به دیگران اطعام می کند و خود در بند طعام و خوراک نیست. حیات و ممات و مرگ و زندگی بدست او است زیرا او حَیّ لا یموت است. زنده است و هیچگاه نمی میرد او عین حیات است او سراپا حیات است و به هر چه و به هر کس که بخواهد حیات می بخشد و از هر چه و از هر کس که بخواهد می ستاند.

حیات و زندگی پدیده‌ای مرموز و پیچیده است و در پیدایش آن در جهان ماده بحثها و نظریه‌های گوناگون وجود دارد و بالاخره این نظریه مورد تأیید دانشمندان است که پدیده زنده بدون منشأ حیاتی غیر ممکن است.

قرآن هم همین را تأیید می کند که منشأ حیات و سرانجام آن بالاخره به خدا باز می گردد که او عین حیات است و حیاتش عرضی نیست تا از جایی دیگر زندگی را عاریت گرفته باشد. پس اگر او عین حیات و اصل حیات و سرچشمه زندگی است و پدیده‌های عالم در پرتو حیات به کمال می رسند پس تمام این کمالات از سوی او است. او حیات بخش و کمال آفرین است و او بر هر چیز توانا است ... و هو علی کل شیء قدیر^۲

و اینک دست نیاز به سویش دراز می کنیم و به محمد و آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درود می فرستیم که ما را به این حقایق آشنا کردند و ما را از گرداب ضلالت نجات بخشید.

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ وَامِينِكَ وَصَفِيكَ وَحَبِيبِكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَحَافِظِ سِرِّكَ وَمُبَلِّغِ رِسَالَاتِكَ، أَفْضَلَ وَأَحْسَنَ وَأَجْمَلَ وَأَكْمَلَ وَأَزْكَى وَأَنْمَى وَأَطْيَبَ وَأَطْهَرَ وَأَسْنَى وَأَكْثَرَ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَحَنَّنْتَ وَسَلَّمْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ عِبَادِكَ وَانْبِيَائِكَ وَ

۱. ملک، ۱۴.

۲. مائده، ۱۲۰.

رُسُلِكَ وَ صَفْوَتِكَ وَ أَهْلِ الْكِرَامَةِ عَلَيْكَ مِنْ خَلْقِكَ.

خدایا درود و رحمت را فرو فرست بر محمد بنده یگانه‌ات، پیامبرت، امین وحیت، بنده خالص و نابت و دوستدار و محبوبت و برگزیده از میان بندگانت. نگاهبان اسرار و رساننده پیامهایت، دوردی برتر، بهتر، نیکوتر، کاملتر، شکوفاتر، نابت‌تر، پاکتر، والاتر و بیشتر از آن چه بر هر یک از بندگان، انبیا، پیامبران و خالصان و بزرگان درگاهت فرو فرستاده‌ای.

در این بخش پس از حمد و سپاس الهی و راز و نیاز با خداوند و اعتراف به گناه و تقصیر که همه از لوازم تحمید و تسبیح پروردگار است صلوات بر پیامبر و آل پیامبر که پس از خداوند ولی نعمتان ما می‌باشند آغاز می‌شود.

مقام بندگی خداوند

بالاترین مقام برای انسان عبودیت و بندگی خداوند متعال است. خداوند غایت آفرینش انسان را عبودیت خود معرفی می‌کند که می‌فرماید:

و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون^۱ من جن و انسان را نیافریدم جز برای اینکه مرا پرستند و از این طریق تکامل یابند و به من نزدیک شوند چرا که انسان به وسیله عبودیت به خدا می‌رسد و جاودان و ابدی می‌شود. بندگی بالاترین مقام، و اولیاء خدا به آن افتخار می‌ورزند از این رو ما در شهادت به رسالت حضرت محمد ﷺ عبودیت را بر رسالت و نبوت مقدم می‌داریم و می‌گوییم: اشهد ان محمداً عبده و رسوله. و در دعای افتتاح نیز در مقام صلوات و درود بر رسول الله و امیرالمؤمنین اول آنها را به صفت عبودیت و بندگی خدا می‌ستاییم و سپس به رسالت پیامبر اکرم ﷺ و ولایت حضرت علی علیه السلام شهادت می‌دهیم. پس اساس همه مقامات معنوی عبودیت و بندگی خدا است.

صلوات یعنی چه و برای چه؟

صلوات جمع صلاة است و صلاة به معنای دعا و خواستن است منتهی نه هر خواستنی و نه هر

خواسته‌ای بلکه خواستی متعالی و معنوی. این که نماز را در لغت عرب صلاة می‌نامند بخاطر این است که نماز متضمن ذکر و دعا و توجه به پروردگار متعال است پس اگر صلاة و دعا از طرف بنده باشد در واقع تقاضای رحمت و درخواست صله است و اگر صلوات از طرف خدا باشد نزول برکت و انزال رحمت است آنگاه که می‌گوییم اللهم وصل علی امیرالمومنین، مفهومش این نیست که خدایا تو دعا کن برای علی (علیه السلام) بلکه مقصود فرو فرستادن رحمت و کرامت بر آن حضرت است بطور مثال در آیه شریفه:

ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلّموا تسلیماً^۱

صلوات خداوند و فرشتگان و صلوات مؤمنان گر چه همه نوعی درود و سلام بر پیامبر است و همه از این لحاظ دارای یک مفهوم است لکن در واقع درود خداوند عین نزول رحمت بر پیامبر است و درود ما تقاضای نزول رحمت و برکت بر او است.

به عبارت دیگر صلوات از سویی درود و احترام است و از سوی دیگر تقاضای احترام و اکرام است. در جنبه نخست مؤمنان با خداوند شریک‌اند یعنی صلوات مؤمنان نیز همان درود و احترام است و همه با این لفظ نسبت به پیامبر احترام می‌کنند ولی در مرحله دوم ما تقاضا کننده و خداوند اکرام کننده است. بنابراین آنجا که می‌گوییم خداوند صلوات می‌فرستد بر پیامبر، صلوات او تقاضای چیزی نیست بلکه اراده انجام کاری است که از سنخ رحمت و برکت است یعنی او برای پیامبر رحمت و برکت می‌خواهد و آنچه او می‌خواهد تحقق می‌پذیرد که اراده‌الله عین فعل او است و خواست خدا با خواست ما تفاوت مابهوی دارد. خواسته‌های ما جنبه تقاضا دارد ولی خواست خدا عین ایجاد و انشاء است ما تقاضا می‌کنیم و او ایجاد و انشاء می‌کند.

سؤال:

آیا صلوات بر پیامبر و آل موجب ترفیع مقام برای آنهاست؟

پاسخ:

در این باره دو نظر وجود دارد:

بعضی معتقدند که صلوات مؤمنان بر رسول خدا و اهل بیت علیهم السلام تنها نوعی تحیت

و احترام است که برای ما موجب ثواب و پاداش است ولی برای آنها هیچ‌گونه اثر ترفیعی و ثواب ندارد زیرا آنها انسانهای کاملی هستند که مراتب کمال را به‌عالی درجه ممکن پیموده‌اند و جای خالی ندارند. علامه طباطبایی می‌فرمودند^۱ صلوات بر پیامبر مانند دسته‌گلی است که باغبان از باغ چیده و به حضور صاحب باغ تقدیم می‌دارد. تقدیم دسته گل گرچه نوعی احترام و تکریم نسبت به صاحب باغ محسوب می‌شود و موجب خوشحالی و رضایت خاطرش نیز می‌باشد (و احياناً باغبان را مورد تقدیر نیز قرار می‌دهد) لکن چیزی بر مالک و شخصیت وی نمی‌افزاید زیرا اگر تمام باغ را حضورش تقدیم دارند باز چیزی بر او افزوده نمی‌شود چون همه باغ از او است در مسأله صلوات نیز چون همه برکات و خیرات از ناحیه وجود پیامبر است که «بِئْمَنَةِ رُزْقِ الْوَرَى وَ بِوُجُودِهِ ثَبَتَتِ الْاَرْضُ وَالسَّمَاءُ» «بکم بدء الله و بکم یختم» پس صلوات ما پیشکشی و هدیه‌ای از باغستان ملکوت است که همه متعلق به او است و چیزی بر او افزوده نمی‌کند.

نظر دوم آن است که صلوات مؤمنان موجب ترفیع مقام برای پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام است زیرا حرکت و کمال برای همه ممکن است و در عالم برزخ نیز حرکت و تکامل وجود دارد و تمام اولیاء و انبیاء (و انسانهای کامل) در برابر کمال مطلق، ناقص و ناچیزند و امکان ترفیع مقام و تعالی درجات برای آنها میسر است و هیچ کس به بسی‌نهایت نرسیده و نخواهد رسید.

طبق این نظر صلوات ما تنها درود و تحیت و تجلیل و تکریم نیست بلکه تقاضایی است جدی برای نزول برکات بیشتر و مقامات عالی‌تر چنانکه در پاره‌ای از دعاها می‌گوییم «و تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ وَارْفَعْ دَرَجَتَهُ» و نیز در صلواتی که از معصومین به این مضمون آمده «اللَّهُمَّ اَعْظِ مُحَمَّدًا الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالشَّفَاعَةَ وَالْجَنَّةَ وَالْدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَاماً مَحْمُوداً كَمَا وَعَدْتَهُ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۲ و به مضمون حدیث شریف (من سنّ سنة حسنة فله اجر من عمل بها الی یوم القيامة) تمام اعمال حسنه امت به آن حضرت باز می‌گردد و نمی‌توان باور کرد که این همه اعمال حسنه و خیرات و برکات هیچ‌گونه اثری برای آن بزرگوار نداشته باشد و در واقع

۱. این موضوع را شفاهاً از ایشان شنیده‌ام.

۲. مفاتیح الجنان، دعاهاى ماه رمضان.

هر عمل خوب دو اجر دارد: اجر تأسیس و اجر عمل؛ اجر تأسیس مخصوص مؤسس و بنیان‌گذار است ولی اجر عمل میان مؤسس و عامل مشترک است تنها به عمل‌کننده اختصاص ندارد که به مؤسس نیز پاداشی برابر اجر عامل تعلق می‌گیرد بدون آنکه از اجر عامل چیزی کاسته شود. بدون شک عبادات و صلواتی که حضرات معصومین انجام می‌دادند مشتمل بر این دو اجر است البته با حفظ سلسله مراتب در تأسیس و عمل که بالاترین اجر مخصوص رسول خدا ﷺ است. آیا می‌توان باور کرد که صلوات خداوند در آیه شریفه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی تنها جنبه تشریفاتی داشته و موجب ترفیع مقام نباشد. اگر صلوات خداوند بر رسول الله باعث ارتقاء مقام باشد که هست پس به موازات آن صلوات مؤمنان که در همین آیه به آن امر شده است نیز موجب رفعت مقام خواهد بود والله اعلم.

خداوند به پیامبر امر می‌کند: و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی ان یبعثک ربک مقاماً محموداً^۱ یعنی پاره‌ای از شب را به عبادت پرداز باشد که خداوند تو را به جایگاهی پسندیده برانگیزد آیا این آیه دلالت بر ترفیع مقام ندارد؟

در اینجا یک نکته قابل بررسی و دقت است که آیا هر پاداشی مطلقاً مستلزم ترفیع درجه و مقام است یا قابل تفکیک است؟ چنانکه در پاداشهای دنیایی نیز این تفکیک دیده می‌شود برای مثال: یک استاد یا کارمند یا یک روحانی برای کارهای انجام داده پاداش می‌گیرند بدون آنکه ارتقاء رتبه‌ای به آنها تعلق بگیرد ولی در بعضی موارد پاداش به ضمیمه ارتقا یا به صورت ارتقاء اعطاء می‌شود که در قرآن کریم از آن به درجه یا درجات تعبیر شده است.

قرآن کریم درباره پیامبران و مجاهدان راه خدا و عالمان با ایمان و مؤمنان با تقوی و صالح العمل موضوع رفعت مقام و درجات را مطرح فرموده است و در مواردی نیز بدون اشاره به درجه یا درجات تنها بحث پاداش و اجر را ذکر می‌کند از باب نمونه می‌فرماید:

تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض منهم من کلم الله و رفع بعضهم درجات...^۲

بعضی از آن رسولان را بر بعضی دیگر برتری دادیم خداوند با برخی از پیامبران (مستقیماً) سخن گفت و بعضی را درجاتی بالا برد...

۱. اسراء، ۷۹.

۲. بقره، ۲۵۳.

و نیز می فرماید: ... فضل الله المجاهدين باموالهم و انفسهم على القاعدين درجة...^۱ و باز می فرماید: الذين آمنوا و هاجروا و جاهدوا في سبيل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله...^۲ خداوند آنان را که با مال و جانشان در راه خدا جهاد می کنند بر دیگران برتری داده و آنها در پیش خداوند دارای رتبه ای برترند...

همچنین می فرماید: ... يرفع الله الذين آمنوا منكم والذين أوتوا العلم درجات...^۳
... خداوند مؤمنان را بالا می برد و مؤمنان دانشمند را به درجات بالاتر ارتقاء می دهد...

در جای دیگر می فرماید: ولكل درجات مما عملوا...^۴
به هر یک از آنان درجاتی از ناحیه اعمالشان داده می شود.

و در یک جا می فرماید: هم درجات عند الله والله بصير بما يعملون.^۵

در این آیه خداوند خود مؤمنان را به درجات معرفی می کند یعنی درجات عین ذات و شخصیت و فصل ممیز آنها (نه وصف آنها) می شود و در واقع به تکامل نفوس مؤمنان و حرکت جوهری نفوس اشاره دارد که شخصیت آنها به اعمال و حرکات و رفتار و خلقیات آنها شکل می گیرد و اعمالشان موجب تکامل ذاتی (نه عرضی) آنان می شود یعنی آنها هستند که بهشت را می سازند و در واقع درجات بهشت همان ذاتیات و خلقیات مؤمنان است چنانکه درکات دوزخ خلقیات و ردائل اخلاق کافران و فاسقان می باشد و اصولاً آن اعمال و رفتار شخصیت ساز و درجه آفرین است که دوام داشته و به صفت خلق و اخلاق متصف می شود و جنبه جوهری و ذاتی بخود می گیرد بنابراین ممکن است پاره ای از کارهای خوب از بعضی افراد صادر شود که استحقاق پاداش و اجر داشته باشد ولی موجب ترفیع درجه نشود و حتی ممکن است برخی از اعمال و رفتارهای خوب از مردم ناخالص در دنیا به پادشاهی برسد

۱. نساء، ۹۵.

۲. توبه، ۲۰.

۳. مجادله، ۱۱.

۴. انعام، ۱۳۲، احقاف، ۱۹.

۵. آل عمران، ۱۶۳.

ولی در آخرت پاداش نداشته باشد.

خداوند می‌فرماید:

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ، فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ...

آن که دنیا را بخواهد ما در حدود مشیت و اراده (و مصلحت) در دنیا پاداشش می‌دهیم.

و مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا

و آن کس که آخرت را بخواهد و کوشش مناسب انجام دهد در حالی که با ایمان باشد، سعی و کوشش او مشکور و مأجور است.

و باز می‌فرماید: كَلَّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا^۱

ما هر دو گروه (اهل دنیا و اهل آخرت) را طبق خواستشان امداد می‌کنیم و عطاء پروردگارت هیچ گاه قطع نمی‌شود.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

... وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ سَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ^۲

... هر کس پاداش دنیا را بخواهد چیزی از آن به او خواهیم داد و هر کس پاداش آخرت بخواهد از آن به او می‌دهیم و بزودی شاکران را پاداش خواهیم داد.

و در آیه دیگر می‌فرماید:

... وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ^۳

آن کس که ثواب دنیا را بخواهد از دنیا به او می‌دهیم ولی در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

ولی برخی از مردم به هر دو ثواب می‌رسند آنها که می‌گویند:

... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَ قِنَا عَذَابَ النَّارِ^۴

۱. اسراء، ۲۰-۱۸.

۲. آل عمران، ۱۴۵.

۳. شوری، ۲۰.

۴. بقره، ۲۰۱.

... پروردگارا خیر دنیا و آخرت را به ما عنایت کن و ما را از عذاب دوزخ محفوظ دار.

خداوند این بندگان مؤمن و زیرک را در پوشش رحمت‌های واسعة خویش قرار می‌دهد و در دنیا به تناسب از خوبیها برخوردار شده و در آخرت به اجری عظیم نائل می‌شوند که می‌فرماید: فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ^۱

خداوند ثواب دنیا به آنها می‌دهد و از پاداش نیکو در آخرت آنان را بهره‌مند می‌کند. چنانکه می‌فرماید: ... لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَئِنَّ الْآخِرَةَ خَيْرٌ وَلِنَعْمَ دَارٌ لِّلْمُتَّقِينَ^۲

برای نیکوکاران در این دنیا آثار خوب خواهد بود ولی جایگاه ابدی بهتر است از دنیای گذرا و فانی، و چه زیبا است منزل اهل تقوی.

از مجموعه این آیات می‌توان فهمید که پاداش اعم از ارتقاء درجات است و امکان دارد که پاره‌ای از اعمال پاداش داشته باشد ولی موجب ترفیع درجات نباشد و در هر حال این سؤال هنوز باقی است که آیا صلوات ما بر پیامبر و آل تنها برای ما اجر دارد یا آنکه بر اجر و مقام آن بزرگواران نیز می‌افزاید والله اعلم بالصواب.

صَلَوَاتُ أَبْتَر

از این نکته نیز نباید غافل بود که صلوات بر پیامبر بدون صلوات بر آل صلوات ناقص است زیرا از رسول خدا ﷺ آمده است که فرمود:

لَا تُصَلُّوا عَلَيَّ الصَّلَاةَ الْبَتْرَاءَ فَقَالُوا وَمَا الصَّلَاةُ الْبَتْرَاءُ قَالَ: تَقُولُونَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ، وَتُمْسِكُونَ، بَلْ قُولُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ^۳

هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه فقط بگویند «اللهم صل علی محمد» و ادامه ندهید بلکه بگویند: اللهم صل علی محمد و آل محمد.

۱. آل عمران، ۱۴۸.

۲. نحل، ۳۰.

۳. الهیثمی ابن حجر الصواعق المحرقة مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ هـ. ق، ط ۲، ص ۱۴۴.

مرحوم علامه طباطبائی در ذیل آیه شریفه ان الله و ملائکته يصلون علی النبی... از کتاب تفسیر الدر المنثور سیوطی حدیثی بدین مضمون آورده است:

قال رجل یا رسول الله اما السلام علیک فقد علمناه فكيف الصَّلَاةُ علیک؟ قال: قل اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد كما صَلَّيْتَ علی آل ابراهیم إِنَّكَ حَمِيدٌ مجید. اللهم بارِكْ علی محمد و علی آل محمد كما بَارَكْتَ علی آل ابراهیم انک حمید مجید

مردی خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: ای رسول خدا ما کیفیت سلام بر تو را می دانیم. اما صلوات بر شما چگونه است؟ پیامبر فرمود: بگو اللَّهُمَّ صَلِّ... سپس مرحوم علامه می نویسد: سیوطی هیچده حدیث دیگر از اصحاب سنن و جوامع حدیث از برخی صحابه نقل کرده است که در تمام آنها صلوات بر آل پس از صلوات بر رسول الله آمده است آنگاه می گوید در روایات شیعه در این باره احادیث بی شماری وارد شده است.^۱

۱. تفسیر المیزان، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، ج ۳، ۱۳۹۶ هـ. ق، ج ۱۶، ص ۳۶۶-۳۶۵. الدر المنثور، ج ۵، ص ۲۱۶-۲۱۵، احادیث دیگری به همین مضمون در الدر المنثور آمده است. این حدیث در این منابع نیز آمده است: ابن حیان الاندلسی، ابی عبدالله محمد بن یوسف بن علی بن یوسف، تفسیر البحر المحیط دارالفکر للطباعة والنشر، ط ۲ / ۱۴۰۳ هـ. ۱۹۸۳ م، ج ۷، ص ۲۴۸. البغدادی الشهیر بالخازن علاءالدین علی بن محمد بن ابراهیم تفسیر الخازن المسمی لباب التأویل فی معانی التنزیل دارالکفر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۳۹۹ هـ. ۱۹۷۹ م، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۷۴ به بعد، الفراء البغوی تفسیر البغوی المعروف بمعالم التنزیل دارالکفر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۳۹۹ هـ. ۱۹۷۹ م، در حاشیه لباب التأویل، ج ۳، جزء ۵، ص ۲۷۴. آلوسی روح المعانی داراحیاء التراث العربی، بیروت، لبنان، ادارة الطباعة المنیریة، ج ۲۲، ص ۷۷. خطیب بغدادی تاریخ بغداد از مدینه السلام دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، بی تا، ج ۹، ذکر من اسمه اسماعیل، ص ۱۶، الطبری، محب الدین احمد بن عبدالله ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی الفاهره مکتبه القدس، ۱۳۵۶، ص ۱۹، النووی الدمشقی ابی زکریا یحیی بن شرف ریاض الصالحین، تحقیق عبدالله محمدالدرویش دمشق مکتبه و مطبعة الشریحی، ۱۴۱۷ هـ. ۱۹۹۷ م، ص ۴۵۵، الصواعق المحرقة عمان، القشیری النیسابوری ابی الحسن مسلم بن الحجاج صحیح مسلم، نصیح محمد فؤاد عبدالباقی، المکتبه الاسلامیه استانبول، ترکیا، ج ۳، ص ۳۰۵، باب الصلاة علی النبی (ص)... الامام الفخر الرازی التفسیر الکبیر، بی تا، ج ۲۵، ص ۲۲۷، المسأله الثالثه. الحسینی المرعشی التستری القاضی الشهد السید نورالله احقاق الحق وازهاق الباطل به اهتمام حسن الغفاری، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۸۸ هـ. ق، ج ۳، ص ۲۵۳ به بعد.

بنابراین نمی‌دانم چرا اهل سنت صلوات بر آل را غالباً فراموش می‌کنند و بر آل رسول الله جفا روا می‌دارند و خود را از این فیض بزرگ محروم می‌کنند. اللهم وفقنا لما تُحِبُّ و تَرْضَى و اعف عنا انک انت العفو الکریم.

اللهم و صلِّ علیَّ علیَّ امیرالمؤمنین و وصیِّ رسول رب العالمین، عبدک و ولیک و اخی رسولک و حجتک علی خلقک و آیتک الکربری و النبا العظیم و صل علی الصدیقة الطاهره فاطمة سیده نساء العالمین و صل علی سبطی الرحمة و امامی الهدی الحسن و الحسین سیدی شباب اهل الجنة و صل علی ائمة المسلمین علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن علی و الخلف الهادی المهدی حُجَّجِک علی عبادک و أمنائک فی بلادک صلوة کثیرة دائمة...

از آن رو که شهادت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در ماه مبارک رمضان است، سزاوار است که در برابر آن حضرت اظهار خضوع کنیم و تاریخ زندگیش را بخوانیم، کلماتش را بخوبی و با دقت در نهج البلاغه مطالعه کنیم بخصوص وصیتهای آن حضرت را در بستر شهادت با دقت مرور کنیم که اینها همه نشانگر کردار و رفتار علوی علیه السلام است. بایستی به گوش جان بشنویم و از آنچه امیرالمؤمنین سفارش کرده و دستور داده و وصیت کرده پیروی کنیم و با زبان حال و مقال بگوییم یا امیرالمؤمنین ما در برابر تو اظهار ادب کردیم، کلمات نورانیت را شنیدیم و تصمیم داریم آنچه را که شنیدیم و دیدیم به کار بندیم و سرمشق زندگی قرار دهیم. آری ما با مروری به تاریخ در کنار بستر علی علیه السلام می‌نشینیم و عرضه می‌داریم اگر امروز در کوفه نبودیم که به عیادتت بیاییم و به محضرت سلام گوئیم اینک در کنار بستر تاریخ تو نشسته‌ایم و آماده دفاع از آمال و اهداف تو هستیم و در دعای افتتاح پس از حمد و ثناء الهی نخست به آستان مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض ادب می‌کنیم و بر او درود و سلام می‌فرستیم و سپس بر مولا امیرالمؤمنین علیه السلام درود می‌فرستیم. اللهم صل علی علی امیرالمؤمنین یعنی خدایا! درودت را فرو فرست بر امیرمؤمنان علیه السلام و وصی پیامبر آخر زمان آنکه بنده تو و ولی تو و برادر پیامبر تو و حجت و گواه و دلیل تو بر خلق تو است. خدایا! علی بزرگترین نشانه و آیت تو است آیه کبری، نشانه‌ای بزرگ و نباء عظیم که در سوره نبا بدان اشارت کرده‌ای:

عم يتسائلون عن النبأ العظيم.^۱

از چه پرسش دارند؟ از نبأ بزرگی (که در آن اختلاف دارند).

حضرت علی علیه السلام امیر مؤمنان

کلمه امیرالمؤمنین و لقب امیرالمؤمنین از القابی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله طبق روایت به حضرت علی علیه السلام اختصاص داد و آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود علی علیه السلام را به عنوان امیرالمؤمنین لقب داد و معرفی کرد. گر چه پیشوایان دین و ائمه معصومین علیهم السلام همه امیرالمؤمنین هستند ولی این لقب تنها به حضرت علی اختصاص یافت و دیگر ائمه اهل بیت علیهم السلام حاضر نبودند کسی آنها را امیرالمؤمنین خطاب کند و اگر کسی اینگونه خطاب می کرد منع می کردند و می گفتند این مخصوص جد ما علی بن ابیطالب است که پیامبر این لقب را به او داده است و نباید به شخص دیگری با این لقب مخاطبه کرد چنانکه در حدیثی از ابن عباس آمده است قال رسول الله صلی الله علیه و آله ما أنزلت آية فيها يا ايها الذين آمنوا إلا و عليٌّ رأسها و أميؤها^۲ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ آیه در قرآن نازل نشد که در آن خطاب یا ایهاالذین آمنوا باشد مگر آن که علی علیه السلام قلّه آن و امیر آنست.

وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله (حدیث یوم الدار)

یکی دیگر از امتیازاتی که حضرت علی علیه السلام دارد آن است که وصی پیامبر است در وقتی که آیه شریفه وانذر عشیرتک الاقربین^۳ نازل شد پس از سه سال که پیامبر صلی الله علیه و آله در مکه مخفیانه تبلیغ می کرد دستور رسید که از امروز باید دعوت را آشکار کنی و در مرحله نخست بایستی رسالت را به نزدیکان و قوم و قبیلهات ابلاغ نمایی و آنها را بیم دهی. پیامبر خویشان خود را به میهمانی فراخواند و از آنها سه روز پذیرایی کرد و فرمود من پیامبر خدا هستم و هر

۱. نبأ، ۱-۲.

۲. البلاغی النجفی، محمد جواد آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن الناشر مکتبة الوجدانی، قم، ط ۲، ص ۱۳.

۳. شعراء، ۲۱۴.

کس اول به من ایمان بیاورد او وصی و خلیفه من است... که این جریان به «حدیث یوم الدار» معروف است و تفصیل آن از نظرتان می‌گذرد.

بر اساس آنچه در تواریخ اسلامی آمده پیامبر ﷺ در سال سوم بعثت مأمور ابلاغ این دعوت شده زیرا تا آن زمان، دعوت مخفیانه انجام می‌گرفت و تعداد کمی اسلام را پذیرا شده بودند. اما هنگامی که آیه: فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَاَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ^۱ «یعنی مأموریت خود را آشکار کن و از مشرکان روی گردان» (و به آنها اعتنا نکن) نازل شد پیغمبر ﷺ مأمور شد دعوت خود را آشکار سازد و نخست از خویشاوندان خود آغاز کند.^۲

اما کیفیت این ابلاغ و انداز به طور اجمال چنین بوده که پیامبر ﷺ بستگان نزدیکش را به خانه ابوطالب دعوت کرده، آنها در آن روز حدود چهل نفر بودند و عموهای پیامبر ﷺ، ابوطالب، حمزه و ابولهب حضور داشتند. پس از صرف غذا هنگامی که پیامبر ﷺ می‌خواست رسالت خود را ابلاغ کند ابولهب با گفته‌های خود مجلس را متشنج کرد و زمینه را از میان برد. از این رو فردای آن روز پیامبر ﷺ آنها را دوباره دعوت کرد. بعد از صرف غذا فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند من هیچ جوانی را در عرب نمی‌شناسم که برای بستگانش چیزی بهتر از آنچه من آورده‌ام آورده باشد؛ من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده‌ام و خداوند به من دستور داده است که شما را به این آیین دعوت کنم. کدامیک از شما مراد در این کار یاری خواهد کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟ جمعیت همگی سر باز زدند جز علی ﷺ که از همه کوچکتر بود. او برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا! من در این راه یار و یاور توام. پیامبر ﷺ دست بر گردن علی ﷺ نهاد و فرمود: «إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي فَيُكْم فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا» «براستی این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید. جمعیت از جا برخاستند در حالی که خنده تمسخرآمیزی بر لب داشتند و به ابوطالب می‌گفتند از این پس پسرت بر تو امیر شد و بایستی از او فرمان ببری و او را اطاعت کنی.^۳

۱. حجر، ۹۴.

۲. ابن هشام السیره النبویه تحقیق، مصطفی السقاء،... بیروت، لبنان، دار احیاء التراث العربی، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳. احقاق الحق، ج ۴، ص ۶۲ به بعد، المراجعات، ص ۱۳۰ به بعد.

ولایت و زعامت امت

چنانکه اشاره کردیم هنگام صلوات بر رسول ﷺ نخست به عبودیت سپس به رسالت آن حضرت و دربارهٔ امیرالمومنین ﷺ نخست به عبودیت و سپس به ولایت آن بزرگوار شهادت می‌دهیم که عبادت پایهٔ تمام مقامات معنوی و مدارج عالیة انسانی است چنانکه فرموده‌اند العبادَةُ جَوْهَرَةٌ كُنْهُهَا الرُّبُوبِيَّةُ، عبادت گوهری است که حقیقت آن ربوبیت است و ربوبیت همان ولایت تکوینی و تشریحی بر جهان است.

سؤال:

ولایت در اینجا به چه معنی است؟

پاسخ:

ولایت از ماده «وَلِيَ يَلِي» بر نوعی پیوند و ارتباط تنگاتنگ دلالت دارد که یکی در کنار دیگری و به دنبال آن بوده و فاصله میان آنها نباشد و معانی دیگر از قبیل: دوستی، محبت، نصرت، پیروی و تبعیت، نظارت، قیمومت و سرپرستی و... که برای آن در کتب لغت ذکر کرده‌اند همهٔ آنها از مفاهیم تضمینی است که حسب مورد و به لحاظ شواهد حال و مقال بر آن دلالت دارد و مضاف الیه کلمهٔ ولی در تعیین این معانی نقش اساسی ایفا می‌کند.

برای مثال چنانچه این کلمه به خداوند اضافه شود مانند «ولی الله» مقصود آن کسی است که در مقام قرب و دوستی تا جایی پیش رفته که ولایت الهی را در وجدان خود و در اعماق وجود خویش حس می‌کند و به عبارت دیگر به مقام «فناء فی الله» رسیده و چیزی جز او نخواهد و نبیند چنانکه می‌فرماید:

الا ان اولياء الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون^۱

آگاه باشید! اولیا (و دوستان) خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.

بدون شك چنین شخصی زیر پوشش ولایت الله قرار گرفته و خداوند نیز ولی او می‌شود که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور...^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: ان

۱. یونس، ۶۲.

۲. بقره، ۲۵۷.

وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ^۱

ولی و سرپرست من خدایی است که این کتاب را نازل کرده است و او سرپرست همه صالحان است.

ولی خدا با وصول به این مرتبه در پرتو ولایت الهی بر دیگران نیز ولایت پیدا می‌کند چنان که می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^۲
 سرپرست و رهبر شما تنها خدا است، و پیامبر او، و آنها که ایمان آورده‌اند و نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌پردازند. این ولایت در رتبه‌ی پس از ولایت خدا و رسول قرار می‌گیرد و تالی تلور رسول الله ﷺ واقع می‌شود و اما اگر ولایت به شیطان اضافه شود مقصود از ولی کسی است که تابع شیطان شده و ولایت شیطان را پذیرفته و در واقع شیطان بر او حاکم و والی شده است چنانکه فرموده است: إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ...^۳ سلطه شیطان بر آنها بی است که ولایت او را پذیرا باشند یعنی ولایتش را گردن نهند که او اولیائش را از نور به تاریکی‌ها می‌برد.

... وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ...^۴

... کسانی که کافر شدند اولیای آنها طاغوت می‌باشند که آنها را از نور به سوی ظلمتها بیرون می‌برند...

و نیز اگر مضاف الیه «ولی» اشخاص باشند مانند انما ولیکم الله... و اولیائهم الطاغوت... در تمام این موارد، ولایت متضمن معنای تدبیر امر و سرپرستی می‌باشد که خداوند متعال و رسول الله و ائمه معصومین علیهم السلام اولیاء مؤمنان و در مقابل شیطان و طاغوت اولیاء کافران می‌باشند که در مجموعه این تعابیر، واژه ولی بر ولایت تدبیری اشارت دارد که آنها

۱. اعراف، ۱۹۶.

۲. مائده، ۵۵.

۳. نحل، ۱۰۰.

۴. بقره، ۲۵۷.

ولی و سرپرست امت و اولی به تصرف بر مؤمنانند چنان که می فرماید: النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم...^۱ رسول خدا نسبت به مؤمنان از خودشان بیشتر اختیار دارد.

و می فرماید: و ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرأ ان یکون لهم الخیرة من امرهم...^۲ هنگامی که رسول خدا حکمی صادر فرمود کسی حق ندارد آنرا نقض کند.

این واژه در برخی موارد متضمن معنای نظارت نیز هست چنانکه در آیه شریفه می فرماید: المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء بعض یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر...^۳ مردان و زنان با ایمان ولی (یار و یاور) یکدیگرند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند...

ولایت مؤمنان بر یکدیگر با نوعی نظارت اجتماعی و همگانی همراه است که از آثار آن امر به خوبیها و نهی از بدیهاست و این اثر در تمام سطوح به عنوان نظارت مردمی و عمومی در وظایف سیاسی و اجتماعی اسلام مطرح است که البته بعضی از مراتب آن بایستی با دخالت حکومت انجام پذیرد.^۴ پس اگر ولایت به معنای تدبیر امر و سرپرستی اجتماعی باشد افزون بر دوستی و خیرخواهی با عنوان زعامت و حکومت متقارن و متلازم می شود. ولی امر در این مرحله، حاکم بر مردم نیز بوده و تشریح و تقنین قوانین حکومتی و اجتماعی بر عهده او و زیر نظر وی اجراء خواهد شد و در این مقام حفظ اصول و پاسداری از احکام اسلام بر عهده امام و والی است چنانکه امام حسین علیه السلام آنگاه که مسلم بن عقیل را به درخواست اهل کوفه به آن شهر اعزام داشت در نامه ای خطاب به مردم کوفه نوشت: ... فَلَعُمْرَى مَا الْإِمَامُ الْأَحَاكِمُ بِالْكِتَابِ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ، الْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَلِكِ لِلَّهِ، وَالسَّلَامُ^۵

۱. احزاب، ۶.

۲. احزاب، ۳۶.

۳. توبه، ۷۱.

۴. امر به معروف و نهی از منکر در صورتی که به زدو خورد و تعذیب و ضرب و جرح برسد در این جا دخالت حاکم شرع ضرورت دارد تا حقوق و حدود محفوظ بماند و به هرج و مرج و اختلال نظم عمومی منتهی نشود.

۵. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۵-۳۳۴.

هدف از حکومت ولایی تنها اقامه حق و ابطال باطل است و امام نیست جز آنکه حاکم به کتاب خدا و قائم به عدل و داد بوده و خود را بر ذات خداوند وقف کند و به چیزی جز رضای خدا نیندیشد. حاکم الهی با این خصوصیات که ذکر شد در صدد خوشگذرانی و رفاه شخصی و سلطه بر مردم نیست بلکه هدفش احقاق حقوق خداوند و خدمت به مردم است و این نمی شود جز آنکه حاکم و والی تمام همتش بر اقامه قسط و عدل و احقاق حق و ابطال باطل باشد و چیزی را بر آن مقدم ندارد.

ابن عباس می گوید: دخلت علی امیرالمؤمنین علیه السلام بذي قار و هو يخصف نعله فقال لي: ما قيمة هذا النعل؟ فقلت لاقيمة لها! فقال علیه السلام: واللّٰه لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ إِمْرَتِكُمْ، إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا...^۱

در ذی قار بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم در حالی که کفش خویش وصله می زد. فرمود: ای ابن عباس! این کفش چه اندازه می ارزد؟ عرض کردم هیچ ارزشی ندارد. فرمود: به خدا سوگند این کفش نزد من از حکومت بر شما محبوبتر است مگر آنکه با این حکومت بتوانم حقی را به پای دارم و یا باطلی را دفع کنم.

و در نامه ای که به عثمان بن حنیف فرماندار بصره نوشت فرمود:

...وَلَوْ سِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَبُابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَرْوِ وَ لَكِنْ هَيْهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعِمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ بِالْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقَرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشَّبَعِ.

اگر می خواستم می توانستم از عسل خالص و مغز گندم و بافته های ابریشم برای خود خوراک و پوشاک فراهم کنم لکن دور است که هوی و هوس بر من چیره شده و آز و طمع مرا به گزینش غذاهای لذیذ و رنگارنگ و ادار کند شاید در سرزمین حجاز و یمامه (که در آن روز دور از مرکز خلافت بود) کسانی باشند که نه به قرص نانی امیدوار و نه با سیری آشنایند. أَوْ أُبَيْتُ مِبْطَانًا وَ حَوْلِي بُطُونٌ غَزْنِي وَ أَكْبَادُ حَزِي أَوْ أَكُونُ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

و حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِسِطْنَةٍ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقِدِّ^۲

۱. نهج البلاغه صبحی الصالح، خطبه ۳۳، ص ۷۶.

۲. همان، نامه ۴۵، ص ۴۱۸-۴۱۷.

آیا من با شکم سیر بخوابم و در اطرافم شکمهای گرسنه و جگرهای سوزان وجود داشته باشد و یا چنان باشم که شاعر گفته است: این درد تو را بس که شب سیر بخوابی حال آنکه در اطراف تو شکمهای گرسنه و به پشت چسبیده وجود داشته باشد.

علی آیت کبرای حق

در فراز دیگری از این دعا می‌خوانیم: علی آیت کبرای تو است.

سؤال:

آیا ممکن است بنده‌ای از بندگان خدا آیه‌ای از آیات و بزرگترین آیت او باشد؟

پاسخ:

اولاً قرآن کریم همه موجودات را آیات خدا می‌داند و می‌فرماید:

و من آیاته ان خلق لکم من انفسکم ازواجاً لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون^۱

و از نشانه‌های او اینکه همسرانی از جنس خود شما برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش یابید، و در میان شما زن و مرد (بالتبع) جاذبه مودت و رحمت قرار داد برآستی در آفرینش نشانه‌هایی است برای گروهی که می‌اندیشند.

خداوند خلقت مرد و زن را از آیات خود می‌شمارد. آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز همه از آیات خدا است: می‌فرماید:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لِأُولِي الْأَبْصَارِ^۲

مسلمانان در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌های روشنی برای صاحبان خرد و عقل است.

خلاصه همه موجودات عالم آیه خدا هستند.

۱. روم، ۲۱.

۲. آل عمران، ۱۹۰.

و فی کُلِّ شَیْءٍ لَه آیةٌ تَسُدُّ عَلَیْ اَنْتَه وَاحِدٌ

در هر چیزی نشانه‌ای هست که دلالت بر وحدانیت و یگانگی خدای متعال می‌کند اینها همه آیات عمومی خدا هستند که در سراسر عالم هستی پراکنده است از این دیدگاه همه انسانها می‌توانند به جهتی آیت و نشانه حق باشند زیرا همه نشان دهنده این هستند که خدایی آنها را آفریده و در خلقت آنها علم و اراده و قدرت و سایر صفات کمال و جمال به کار رفته است اما بعضی از انسانها هستند که آیه کبری حَقُّد نشانه بزرگ یا بزرگترین نشانه او هستند چون در وجود آنها خصیصه‌هایی نهفته است که می‌تواند آینه تمام نمای حق تعالی باشد و از مظاهر علیای صفات و اسماء الهی باشد. امیرالمؤمنین یکی از همان آیات بزرگ حق است آینه تمام نمایی که واقعاً پس از رسول خدا آیتی بزرگتر از آن در جهان بشریت وجود ندارد و مادر روزگار نازا است از اینکه مانند علی دنیا آورد.

علی (عَلِیُّ) انسان نامتناهی

اگر بخواهیم در حالات امیرالمؤمنین (عَلِیُّ) تأمل کنیم می‌بینیم که علی جامع صفات و اوصاف متضاد است و اجتماع این اضداد از معجزات و کرامات آن حضرت است و حقاً باید گفت علی (عَلِیُّ) مرد نامتناهی است. مردی که نمی‌شود کمالات او را شماره و تعریف کرد. ابن ابی‌الحدید می‌گوید: علی مردی است که دشمنانش از روی دشمنی، فضایلش را پنهان و دوستانش از ترس، کتمان کردند ولی با همه این حق‌کشی‌ها و پنهان‌کاری‌ها فضایل او آسمان و زمین را پر کرده است و همه در برابر او خاضعند بگونه‌ای که دشمنان نیز به شخصیت والای او اعتراف دارند. حتی معاویه دشمن سرسخت او اعتراف داشت که علی به دنیا هیچ‌گونه وابستگی نداشت و مفتون دنیا و مقامات آن نبود. بشنوید: ضرار وارد بر معاویه شد و سألَه عن امیرالمؤمنین و قال فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتَهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مَحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَی لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَ يَبْكِي بُكَاءَ الْعَزِيزِ وَ يَقُولُ: يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا! الْيَكِ عَنِّي! أَبِي تَعَرَّضْتِ؟ أَمْ إِلَيَّ تَشَوَّقْتِ؟ لَأَحَانَ حِينُكَ! هِيَهَاتَ غُرَى غَيْرِي! لَأَحَاجَةُ لِي فَيَكِ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَرْجِعَنَّ فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطَرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ، آه مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ

طُولِ الطَّرِيقِ وَ بُعْدِ السَّفَرِ وَعَظِيمِ الْمَوْرِدِ^۱

«ضرار بن حمزه ضبائی» (که از یاران امام علی علیه السلام بود) بر معاویه وارد شد. معاویه از او احوال امیر مؤمنان علی علیه السلام را جویا شد. «ضرار» در پاسخ گفت: گواهی می‌دهم که او را در بعضی از مواقف عبادتش دیدم، آن هنگام که شب پرده تاریکیش را فرو افکنده بود. او در محراب ایستاده، و محاسنش را بدست گرفته همچون انسان مارگزیده بخود می‌پیچید و در تب و تاب بود و بسان انسان محزون و غمگین گریه می‌کرد و می‌گفت: ای دنیا! ای دنیا! از من دور شو! خود را به من عرضه می‌کنی؟ آیا می‌خواهی مرا به سوی خود بکشانی؟ هرگز، آن زمان که تو در من نفوذ کنی فرا نرسد هیئات! دور شو! دیگری را فریب ده! من نیازی به تو ندارم. من تو را سه طلاقه کرده‌ام که رجوعی در آن نیست. زندگی تو کوتاه، ارزش تو کم، و آرزوی تو ناچیز است. آه از کمی زاد و توشه و درازای راه و دوری سفر و بزرگی مقصد.

وصف علی علیه السلام از زبان ضرار بگونه‌ای دیگر

مسعودی می‌نویسد:

دخل ضرار بن حمزة و كان من خواصّ علی علیه السلام علی معاویة فقال له: صِفْ لی علیاً، قال اغفنی یا امیرالمومنین، قال معاویه لا بد من ذلك، فقال: اما اذا كان لا بد من ذلك فانه كان والله بعيد المدی، شدید القوی يقول فضلاً و یحکم عدلاً یتفجر العلم من جوانبه و تنطق الحکمة من نواحيه یعجبه من الطعام ما خشن و من اللباس ما قصر و كان والله یجیبنا اذا دعونا و یعطینا اذا سألناه و کنا والله علی تقریبه لنا و قربه منا لا نکلّمه هیبة له ولا ینتدئه لعظمتیه فی نفوسنا... یُعظیمُ اهل الدین و یزحمُ المساکین و یطعم فی المسغبة یتیماً ذامقربة او مسکیناً ذامقربة، یکسوا العریان و ینصرا للهنان و ینتوحش من الدنيا و زهرتها و یأنس باللیل و ظلّمته...^۲

ضرار بر معاویه وارد شد. معاویه به او گفت حالات علی را برای من بازگو کن! گفت مرا عفو کن و معذور بدار که چیزی نگویم. معاویه گفت باید بگویی گفت: اکنون که ناگزیرم خواهم گفت. بخدا

۱. نهج البلاغه صبحی الصالح، حکمت ۷۷.

۲. مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۳۳، مصادر نهج البلاغه و اسانیده، ج ۱، قسمت کلمات فصار، ص ۷۲.

سوگند او بسیار دوراندیش و نیرومند بود. کوتاه سخن می‌گفت ولی بُرنده و قاطع بود. همیشه به عدل حکومت می‌کرد. علم و دانش از اطرافش فرو می‌ریخت و حکمت از وجودش سرازیر می‌شد. از غذاها، غذاهای غلیظ و سخت را دوست می‌داشت و به لباسهای کوتاه قناعت می‌کرد. بخدا سوگند هر گاه او را می‌خواندیم اجابت می‌کرد. اگر از او چیزی می‌خواستیم می‌داد. مانند یکی از ما بود. با اینکه بسیار به او نزدیک بودیم و او به ما نزدیک بود ولی چنان هیبتی داشت که نمی‌توانستیم هر چیز را در برابر او بیان کنیم. اهل دین را احترام و تعظیم می‌کرد. نسبت به مساکین دلسوزی می‌نمود. در روزهای گرسنگی، یتیمان و مستمندان به خاک افتاده را غذا می‌داد و اطعام می‌کرد. برهنه‌ها را می‌پوشاند. به بیچارگان کمک می‌کرد. و از دنیا و زیباییهایش وحشت داشت. هیچگاه با دنیا انس نمی‌گرفت و با شب و تاریکی آن مأنوس بود و همواره چشمانی پر از اشک داشت.

یار مظلوم دشمن ظالم

علی در نامه‌اش به عثمان بن حنیف انصاری این گونه می‌نویسد:

... والله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما وَلَّيْتُ عنها ولو امكنك الفرض من رقابها
لسارعت اليها و سأجهد في أن أظهر الارض من هذا الشخص المعكوس والجسم المزكوس حتى
تخرج المدرة من بين حبّ الحصيد...^۱

بخدا سوگند اگر تمام عرب برای نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند من از نبرد روی نمی‌گردانم و اگر فرصت دست دهد که بتوانم آنها را مهار کنم به سرعت سوی آنان خواهم شتافت و تلاش خواهم کرد که زمین را از این شخص وارونه و این جسم کج اندیش (معاویه) پاک سازم، تا سنگ و شن از میان دانه‌ها خارج شود.

این علی که بفرموده‌اش هیچ کس در جنگ از او پیشگامتر نبود آن‌گاه که یارانش را ملامت می‌کند، می‌فرماید:

يا أشباه الرجال ولا رجال، حُلُوم الأطفال و عقول رباتِ الرجال لو ددتُ أني لَمَ أَرَكُم و لَمَ
أَعْرِفَكُم معرفةً واللّه جَرَّتْ نَدْمًا وَأَعْقَبَتْ سَدْمًا قَاتَلَكُم اللّهُ لَقَدْ مَلَأْتُم قَلْبِي قَيْحًا وَشَحْنُتُمْ صَدْرِي

غَيْظاً وَجَزَّعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاساً وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَالْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قَرِيشُ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَزْبِ! لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاساً وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَاماً مِنِّي؟ لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَإِنَّا إِذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَيَّ السِّتِينَ وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ^۱

ای مردنماهای نامرد، ای کودک صفتان بی خرد و ای عروسان حجله نشین (که جز عیش و نوش به چیزی نمی‌اندیشید) چقدر دوست داشتم که هرگز شما را نمی‌دیدم و نمی‌شناختم. همان شناسایی که سرانجام مرا این چنین ملول و ناراحت ساخت. خدا شما را بکشد که این قدر خون به دل من کردید و سینه‌ام را از خشم پر کردید و کاسه‌های غم و اندوه را جرعه جرعه به من نوشاندید. با سرپیچی و یاری نکردن نقشه‌ها و طرح‌های مرا (برای سرکوبی دشمن و ساختن یک جامعه آباد اسلامی) نقش بر آب کردید. تا آنجا که قریش گفتند پسر ابوطالب مردی است شجاع ولی از فنون جنگ آگاهی ندارد خدا خیرشان دهد آیا هیچیک از آنها با سابقه‌تر و پیشروتر از من در این میدانها بوده؟ من آن روز گام در میدان نبرد گذاشتم که هنوز بیست سال از عمرم نگذشته بود و هم‌اکنون از شصت گذشته‌ام. ولی آن کس که فرمایش را اجرا نکنند، طرح و نقشه‌ای ندارد (هر اندازه فکر او بلند و نقشه او دقیق باشد هرگز به جایی نمی‌رسد).

این همان علی بن ابیطالب است که زرهش پشت نداشت چرا که پشت به دشمن نمی‌کرد و از جنگ نمی‌گریخت اما وقتی در پیشگاه خدا قرار می‌گرفت اشکهایش مانند باران جاری می‌شد و هنگامی که با مظلوم و یتیمی برخورد می‌کرد پایش می‌لرزید و بی‌اختیار گریه می‌کرد. مؤرخان نوشته‌اند روزی در کوچه‌های کوفه می‌گذشت کودکی را دید که در کناری نشسته و گریه می‌کند حضرت علی از او می‌پرسد تو چرا بازی نمی‌کنی و کناری نشسته‌ای؟ می‌گوید من یتیمم و پدر ندارم و این بچه‌ها مرا به بازی نمی‌گیرند. در این هنگام زانوی علی می‌لرزد، می‌نشیند و کودک را به دامن خود می‌نشاند و گریه می‌کند و گویا با زبان حال می‌گوید، بیا تا با هم گریه کنیم که تو نیز مانند علی مظلومی.

اللَّهُمَّ وَضَلَّ عَلِيٌّ وَلِيَ اسْرَكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُتَنْظَرِ وَحُفَّهُ بِمَلَايِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ
أَيُّدِهِ بَرُوحِ الْقُدْسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ الدَّاعِيَ إِلَى كِتَابِكَ وَالْقَائِمَ بِدُنْيِكَ اسْتَخْلَفَهُ

فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفْتَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِ، مَكِّنْ لَهُ دِينَهِ الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ لَهُ، أَبَدِلْهُ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِ أَمْنًا
يَعْبُدُكَ لَا يَشْرِكُ بِكَ شَيْئًا اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ وَأَعِزِّزْ بِهِ وَأَنْصُرْهُ وَأَنْتَصِرْ بِهِ وَأَنْصُرْهُ نَصْرًا عَزِيزًا وَافْتَحْ لَهُ
فَتْحًا يَسِيرًا وَاجْعَلْ لَهُ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا.

آخرین بخش دعا - درود بر ولی امر

خدایا! درود و صلوات را فرو فرست بر ولی امرت آن کس که پاسداری از امر تو می کند و تدابیرت را نگهبانی و به اجرا می گذارد آن امام قائم و پیا خاسته که مورد آرزو و آرمان های مظلومان و مستضعفان است، آن پیشوای دادگر که همه انتظارش را دارند تا پیاخیزد و جهان را پر از عدل و داد کند پس از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد؛ امامی که سراپا عدل و داد و تندیس عدالت است. بار پروردگارا! او را محضوف بدار به فرشتگان مقربت (فرشتگانی که به تو نزدیکند) که مانند دایره او را در میان بگیرند و پاسدار و یاورش باشند. بار خدایا! او را به روح القدس (روح قدسی) مؤید بدار و فرشته وحی و علمت را به یاریش بفرست که از سوی تو الهامش دهد و از وساوس شیاطین نگاهش دار! خدایا! او را دعوت کننده به سوی کتابت قرار ده تا بتواند آنچه را که در این کتاب برای هدایت و احقاق حقوق مردم فرستاده ای (بدون بیم و هراس، ابلاغ کرده و به اجرا بگذارد) خدایا! او را قائم به دینت قرار ده تا دینت را پابرجا کند و او را جانشین حاکمان زمین کن! (و حکومت جهانی را در اختیارش بگذار) چنانکه پیشوایان قبل از او را جانشین حاکمان زمان و جایگزین مستکبران کردی. خدایا! امکانات اجرای دینی را که خود پسندیده ای (یعنی دین ولایت و امامت)^۱ برایش فراهم آر و بیمش را به امنیت و آرامش تبدیل کن تا بدون بیم و هراس عبادتت کند و به هیچ گونه شرک و تقید دچار نشود (یعنی آن گونه که تو خواسته ای بدون کم و کاست و بدون اینکه از کسی تقیه و ملاحظه ای در میان باشد ترا عبادت و دستورهای تو را اطاعت کند و فرمانت برد).

بار خدایا! او را عزیز بدار و مسلمانان را نیز به وسیله او عزت ده! خدایا! او را یاری کن! و

۱. یعنی همان دینی که روز غدیر به ولایت حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) اتمام و اکمال کردی و فرمودی...الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا... (مائده، ۳) دینی که تا آن روز از آن راضی نبودی و به دو نعمت ولایت و امامت از آن خوشنود شدی.

به او پیروزی آسان و گسترده عنایت فرما و موانع را از سر راهش بردار! آمین!

اشاره به سوره نور

این بخش از دعا اشاره دارد به آیه ۵۵ از سوره مبارکه نور که می فرماید:

وعدالله الذین آمنوا منکم و عملواالصالحات لیستخلفنهم فی الارض...

خداوند به مؤمنانی از شما که صالح العمل باشند نوید داده است که آنها را در زمین خلیفه کند

(جانشین دیگران کند) چنانکه پیشینیان ایشان را جانشین کرد...

اشاره به زمان ظهور ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

این آیه اشاره به زمان ظهور حضرت بقیة الله الاعظم عجل الله له الفرج دارد که خداوند به صالحان امت و عده استخلاف داده تا دینش را به طور کامل پیاده کنند و بدون بیم و هراس خدای را پرستند و توحید ناب را در تمام ابعاد رعایت کنند و آثار شرک را از دلها بزدايند و این مخصوص زمان ظهور آن حضرت است که برای مؤمنان امنیت واقعی فراهم شده و برای اقامه دین و بسط عدل و قسط تمام امکانات در اختیارشان قرار می گیرد. زمینه های شرک و بت پرستی به تمام جهات و ابعاد از میان می رود و دلها به نور توحید ناب روشن می گردد و با رهبری عادل و معصوم بیعت می کنند و ما در پایان دعای افتتاح آرزوی دیدار چنین روزی را داریم و به انتظار آن نشسته و با خدا راز و نیاز داریم و به امید آن زنده ایم و دقیقه شماری می کنیم و می گوئیم:

اللهم اظهر به دینک و سنّة نبیّک، حتی لا یستخفی بشیء من الحق مخافة احد من الحق.

بار خدایا دینت و سنت پیامبرت را به وسیله او آشکار کن تا ذرّه ای از حق بخاطر ترس از مردم

پنهان نماند.

انتظار دولت کریمه

اللهم انا نرغب الیک فی دولة کریمه، تعزّبها الاسلام و اهله و تدلّ بها النفاق و اهله...

بار خدایا! ما از تو حکومت کریمه ای را می خواهیم که در پرتو آن اسلام و مسلمانان را عزیز کنی

و نفاق و منافقان را خوار و زبون گردانی.

این بخش از دعا اشاره دارد به آیه شریفه هوالذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون^۱ او پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد تا دین او را بر تمام ادیان پیروز کند هر چند مشرکان دوست نداشته باشند.

وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدَّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقْنَا بِهَا كِرَامَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.
خدایا! ما از تو می‌خواهیم که در آن حکومت ما را از دعوت کنندگان به فرمانت و از راهبران راحت قرار دهی و کرامت دنیا و آخرت به ما عنایت فرمایی!

چند نکته جالب

در این بخش به چند نکته جالب اشاره شده است:

نکته اول: نخست آنکه پیش از ظهور حضرت قائم، حقایق دین به طور شایسته و کامل آشکار نشده است و گناه آن به گردن خودمان است که نخواستیم و مانع از ظهور حقیقت شدیم.

نکته دوم: در واقع غیبت حضرت ولی عصر ارواحنا فداه از ترس ما است که فرموده‌اند: **وُجُودُهُ لُطْفٌ وَ تَصَرُّفُهُ لُطْفٌ آخِرٌ وَ غَيْبَتُهُ (عَدَمُهُ) مِثْلًا.** وجود آن حضرت از الطاف الهی و تصرف او در عالم لطفی دیگر است و غیبت او از ناحیه ما است. زیرا ما برای ظهور حق آنگونه که بایست آمادگی نداریم و در زیارت آن حضرت در روز جمعه می‌خوانیم «السلام علیک ایها المهدب الخائف» یعنی سلام بر تو ای امام مهدب و بیمناک. حضرت موسی عليه السلام اگر ترسید و از فرعونیان گریخت ظاهراً شخصی را کشته بود اما تو هیچ کاری نکرده‌ای که به حسب ظاهر تو را گنه کار بدانند ولی با اینهمه مردم تحمل تو را ندارند و اگر بیایی فرمانت نمی‌برند و در صدد قتل تو برمی‌آیند.

نکته سوم: دولت آن حضرت حافظ و پاسدار کرامت انسانهای مؤمن و صالح است و کرامت هیچ کس شکسته و هتک نمی‌شود مگر آنها که در اثر نفاق و دورویی کرامت خود

بشکنند و از دایره انسانیت بیرون روند.

نکته چهارم: آن در آن حکومت ترس و واهمه مفهومی ندارد و هیچ کس در اثر ترس از دیگران در مقام پنهان کاری بر نمی آید همه چیز روشن و شفاف است و جایی برای نفاق و دورویی باقی نمی ماند مگر آنها که با نفاق خو گرفته باشند و در زمان ظهور نیز به راه خود ادامه دهند چنان که اهل دوزخ در میان آتش نیز با کفر و نفاق می سوزند و اعمال و باورها و معبودهای باطلشان هیزم دوزخشان می باشد چنان که قرآن کریم می فرماید: انکم و ما تعبدون من دون الله حَصْبُ جهنم...^۱ شما و معبودهایتان «بتها» آتش دوزخ می باشید و در جای دیگر می فرماید: فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...^۲

بترسید (خود را حفظ کنید) از آتشی که آتش آن مردم و سنگها (بتها) هستند.

نکته پنجم: مؤمنان آرزو دارند در آن دولت و حکومت پیشرو باشند و مردم را به حق و حقیقت دعوت کنند و زمام امور را در دست بگیرند و مردم را به راه راست راهنمایی کنند و این درسی است برای مؤمنان که همواره آرزوی رهبری داشته و در کارهای خیر پیشگام باشند چنان که در صفات مؤمنان می فرماید والذین يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا و ذریاتنا قرۃ اعین واجعلنا للمتقین اماماً.^۳ عباد الرحمن همواره آرزو می کنند که پروردگارا بوسیله همسران و فرزندان و ذریه ما چشم ما را روشن کن و ما را پیشوای اهل تقوی قرار داده.

نکته ششم: آرزوی عزت و بزرگواری در دنیا و آخرت چنان که در آیه شریفه آمده است... ربنا آتنا فی الدنيا حسنة و فی الاخرة حسنة...^۴

اللهم ما عَرَفْتَنَا مِنَ الْحَقِّ فَحَمِّلْنَاهُ و ما قصرنا عنه فَبَلِّغْنَاهُ. بار خدایا! آن چه از حق به ما آموخته و شناسانده ای توان تحملش را به ما بده و آن چه را که کوتاهی کرده و بدان نرسیده ایم به آن برسان. و چه ارزشمند است که انسان بتواند حق را به همان اندازه که یافته تحمل کند و از زیر بارش شانه تهی نکند.

۱. انبیاء، ۹۸.

۲. بقره، ۲۴.

۳. فرقان، ۷۴.

۴. بقره، ۲۰۱.

سه نکته دیگر: این بخش از دعا به سه نکته اشاره دارد اول آنکه ما تمام حقیقت را نیافته ایم و باید به آن اعتراف داشته باشیم.

دوم آنکه گنجایش و تحمل حقیقت چیزی جز درک حقیقت است. چه بسیارند کسانی که حقیقت را درک کرده اند اما گنجایش تحمل آنرا ندارند.

سوم آنکه انسان بایستی همیشه به دنبال ازدیاد علم و معرفت باشد و از خدا بخواهد... رب زدنی علماً...^۱ جایی که پیامبر اکرم ﷺ مأمور به این دعا و درخواست بوده است وظیفه من و شما کاملاً روشن است.

اللهم المم به شعثنا واشعب به صدعنا وارتق به فتقنا وكثر به قلتنا واعزبه ذلتنا واغن به عائلنا واقض به عن مغرنا واجبر به فقرنا وسد به خلتننا ويسر به عسرنا وبيض به وجوهنا و فک به اسرنا وانجح به طلبتنا وانجز به مواعيدنا واستجب به دعوتنا واعطنا به سؤلنا وبلغنا به من الدنيا والآخرة آمالنا واعطنا به فوق رغبتنا، يا خير المسئولين واوسع المعطين اشف به صدورنا وأذهب به غيظ قلوبنا واهدنا به لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم وانصرنا به على عدوك و عدونا اله الحق آمين اللهم انا نشكو اليك فقد نبينا صلواتك عليه و آله و غيبة ولينا وكثرة عدونا و قلة عددنا و شدة الفتن بنا و تظاهر الزمان علينا، فصل على محمد و اله واعنا على ذلك بفتح منك تُعجِّلُهُ و بضر تكشفه و نصر تعزّه و سلطان حق تظهروه و رحمة منك تُجَلِّلُنَاها و عافية منك تلبسناها برحمتك يا ارحم الراحمين.

بار خدایا! به ظهور و فرجش آشفته‌گی مان را سامان ده و پراکندگیمان را به اتفاق مبدل ساز و جدایی‌ها را به وفاق مبدل فرما! خدایا! جمعیت ما را فراوان کن و ذلت و خواری مان را به عزت، و فقر و نیازمان را به غنی و بی‌نیازی برگردان و غرامتها و بدهی‌هایمان را ادا کن و کمبودهای ما را جبران فرما و راههای نفوذ دشمن را مسدود کن و سختی‌ها را آسان فرما! خدایا! به ظهور باهرالتورش روی ما سفید کن و زنجیرهای اسارت و بردگی را بگسل و ما را به هدفهایمان برسان و به وعده‌هایی که به ما درباره ظهورش داده‌ای وفا کن و دعا‌های ما را به اجابت برسان و خواسته‌هایمان را عطا کن و ما را به آنچه از امور دنیا و آخرت از تو خواسته‌ایم

برسان و بوسیله او بیش از آنچه ما می‌خواهیم عنایت فرما! ای کسی که بهتر از همه سؤال شدگان و بخشنده‌تر از همه عطاکنندگان. بار خدایا! سینه‌های دردمندان را به وسیله او درمان کن و خشم ما را از میان بردار و در موارد اختلاف، ما را به حقیقت رهنمون باش! خدایا! همه اینها به اذن تو و اراده تو است و همه امور بدست تو است و تو هر کس را بخواهی براه راست راهنمایی می‌کنی. خدایا! ما را بر دشمنان خود و دشمنانمان پیروز کن! ای معبود برحق! دعاهايمان را مستجاب فرما! بار خدایا! در فضای غربت و غیبت آن امام، ما به سوی تو شکوه و شکایت آورده‌ایم. پیامبر ما (که درود تو بر او و آتش باد) در میان ما نیست و ولایت غایب است و دشمنان ما فراوان و شمارمان اندک و فتنه‌ها شدید و سخت و اوضاع علیه ما هماهنگ و منسجم است. خدایا! درود و صلوات را بر محمد و آتش فرو فرست و ما را در مشکلات با پیروزی سریع یاری کن و سختی‌ها را از میان ما بردار و یاریت را با عزت قرین کن و حکومت حق را آشکار نما و در پر تو رحمت بر جلال و عظمتمان بیفزا و بر ما لباس عافیت و سلامت بپوشان! برحمتک یا ارحم الراحمین.

فهرست آیات

سوره بقره (۲)

صفحه	آیه	
۳	۱۸۳	کتب علیکم الصیام...
۸	۱۵۲	فاذکرونی اذکرکم و...
۱۳۳، ۶۸، ۸	۱۸۶	و اذا سألتک عبادی عنی...
۱۵۵، ۸۶، ۶۸	۱۱۵	فاینما تولوا فثم وجه الله...
۶۸	۲۵۵	وسع کرسیه السموات و الارض
۹۲	۲۵۵	من ذا الذی یشفع عنده...
۱۰۵	۱۱۷	بديع السموات و الارض...
/ ۱۸۹، ۱۲۱	۲۵۷	الله ولی الذین آمنوا...
۱۲۸	۲۱۹	و اثمهما اکبر من نفعهما...
۱۷۰	۲۰۵	و اذا تونی سعی فی الارض...
۱۸۱	۲۵۳	تلك الرسل فضلنا بعضهم...
۲۰۱، ۱۸۳	۲۰۱	ربنا آتانا فی الدنیا حسنة...
۱۹۰	۲۵۷	والذین کفروا اولیاءوهم الطاغوت...
۲۰۱	۲۴	فاتقوا النار التی و قودها...

سوره آل عمران (۳)

۸	۱۹۱	الذین یذکرون الله قیاماً و...
۵۰	۲۶	قل اللهم مالک الملک...
۹۵	۴۹	و رسولاً الی بنی اسرائیل...
۱۰۵	۴۷	قالت رب انی یکون لی ولد...
۱۰۶	۴۷	کذلک الله یخلق ما یشاء
۱۱۴	۸	ربنا لا ترغ قلوبنا...
۱۳۱	۱۳۴	الذین ینفقون فی اسراء و النصرء
۱۳۴	۱۷۸	ولا یحسبن الذین کفروا انما...
۱۴۳	۱۴۵	و من یرد ثواب الآخرة...
۱۶۵	۱۳۹	و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین
۱۷۵	۸۳	و له اسلم من فی...
۱۸۲	۱۶۳	هم درجات عند الله و...
۱۸۳	۱۴۵	و من یرد ثواب الدنیا
۱۸۴	۱۴۸	فآتاهم الله ثواب الدنیا...
۱۹۳	۱۹۰	ان فی خلق السموات و...

سوره نساء (۴)

۹	۱۴۲	ان المنافقین یخادعون الله...
۶۶	۱۷۱	قل یا اهل الکتاب لا تغلوا...
۶۷	۱۷۲	لن یستکن المسیح ان...
۱۰۰	۱۳۵	فلا تتبعوا الهوی ان تعدلوا...
۱۰۴	۵۹	یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و...
۱۷۳	۹۷-۱۰۰	ان الذین توفاهم الملائکة...
۱۸۲	۹۵	فضل الله المجاهدین علی...

سوره مائده (۵)

۹۵	۱۱۰	از قال الله یا عیسی بن مریم...
۹۷	۶۴	و قالت الیهود یدالله مغلولة...

۱۷۷	۱۲۰	و هو على كل شيء قدير
۱۹۰	۵۵	انما وليكم الله ورسوله و...
۱۹۸	۳	اليوم اكملت لكم دينكم و...
سوره انعام (۶)		
۳	۵۴	كتب ربكم على نفسه الرحمة
۲۱	۱۳۳	و ربك الغنى ذو الرحمة...
۱۵۸، ۷۱	۱۰۳	لا تدركه الابصار و هو...
۹۲	۲۵۹	و عنده مفاتيح الغيب...
۱۱۶	۵۰	قل لا اقول عندى خزائن...
۱۸۲	۱۳۲	و لكن درجات مما عملوا
سوره اعراف (۷)		
۳۳-۳۲	۵۵	ادعوا ربكم تضرعاً و خفيةً
۶۱	۱۳۸	يا موسى اجعل لنا الها...
۶۳	۷۱	قال قد وقع عليكم من ربكم...
۶۶	۱۸۰	و ذروا الذين يلحدون فى اسمائه...
۶۸	۱۵۶	و رحمتى وسعت كل شيء...
۶۸	۵۶	ان رحمت الله قريب من المحسنين
۱۰۴	۵۴	ان ربكم الله الذى خلق...
۱۰۷	۵۴	والشمس و القمر و النجوم مسخرات...
۱۰۷	۵۴	الا له الخلق و الامر...
۱۳۳	۱۸۲	و الذين كذبوا باياتنا سنستدرجهم...
۱۶۸	۷۵	قال الملاء الذين استكبروا...
۱۸۹	۱۹۶	ان ولى الله الذى انزل...
سوره انفال (۸)		
۱۶۵، ۴۲	۲۵	و اتقوا فتنةً لا تصيبن...
۱۲۷	۶۱	و ان جنحوا للسلم فاجنح لها

سوره توبه (٩)

٨١	٢٥-٢٦	لقد نصرکم اللہ فی مواطن كثيرة...
١٥٣	٧٢	و رضوان من اللہ اکبر
١٨٢	٢٠	الذین آمنوا و ہاجرنا و جامدوا...
١٩١	٧١	المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء...

سوره یونس (١٠)

٦٢	١٨	هؤلاء شفعاؤنا عند اللہ
٦٤	١٨	و یعبدون من دون اللہ ما...
٨١	٨٣	ان فرعون لعالی فی الارض...
١٢١	٥٧	قد جائتکم موعظة...
١٨٩	٦٢	الا ان اولیاء اللہ...

سوره ہود (١١)

٨٨	١٠٧	مادامت السموات و الارض...
١٤٣	١	کتاب احکمت آیاتہ...
١٥٤	٢٦	و ما من دابة فی الارض الا...
١٦٧	٦١	هو انشاءکم من الارض...
١٧١	١١٢	فاستقم كما امرت

سوره یوسف (١٢)

٦٤	٤٠	ما تعبدون من دونه الا اسماء...
٦٤	٤٠	ما انزل اللہ بها من سلطان...
٩٣	١٠٦	و ما یؤمن اکثرهم باللہ و هم مشرکون
١٠٧	٤٠	امر الا تعبدوا اياه...
١٣٠، ١٢٩	٩٢	لا تریب علیکم الیوم

سوره رعد (١٣)

١٤٦	١١	ان اللہ لا ینیر ما بقوم...
١٧٤	١٣	و یسیح الرعد بحمده...

سوره ابراهیم (۱۴)

۱۴۱، ۷۶	۷	و اذ تأذَنَ رَبِّكُمْ لئنْ شُكِرْتُمْ...
۱۶۹	۲۱	و برزوا لله جمعياً...

سوره حجر (۱۵)

۱۱۸، ۱۱۵	۲۱	و ان من شيء الا عندنا...
۱۲۹	۸۵	فاصفح الصفح الجميل...
۱۸۹	۹۴	فاصدع بما تؤمر...

سوره نحل (۱۶)

۱۳۰	۶۰	ولو يؤاخذ الله الناس...
۱۹۰، ۱۴۳	۱۰۰	انما سلطانه على الذين...
۱۴۴	۹۷	فمن عمل صالحاً من ذكرا و انثى...
۱۵۴	۷۱	و الله فضل بعضكم على بعض...
۱۸۴	۳۰	للذين احسنوا فى هذه الدنيا...

سوره اسراء (۱۷)

۱۸۱، ۲۹	۷۹	و من الليل فتجهد به...
۳۲	۱۱۰	قل ادعوا الله او ادعوا...
۹۰	۴۳	سبحانه و تعالى عما...
۱۱۶	۱۰۰	قل لو انتم تملكون خزائن...
۱۲۰	۸۲	و نزل من القرآن ما هو...
۱۵۹	۴۴	تسبح له السموات السبع و...
۱۷۴	۴۴	و ان من شيء الا يسبح...
۱۸۳	۱۸-۲۰	من كان يريد العاجلة...

سوره كهف (۱۸)

۹۹	۲۸	ولا تطع من اعقلنا قلبه...
----	----	---------------------------

۱۵۹	۴۴	هنالك الولايه لله الحق
		سوره مريم (۱۹)
۳۲	۳	اذنادى ربه نداءً خفياً
۶۷	۳۰	قال انى عبدالله...
		سوره طه (۲۰)
۹۹	۱۶	فلا يصدنك عنها من...
۲۰۲، ۱۱۰	۱۱۴	رب زدنى علماً...
۱۷۵، ۱۱۲	۵۰	ربنا الذى اعطى كل شىء...
		سوره انبياء (۲۱)
۳۵	۹۰	فاستجبنا له و وهبنا...
۸۸	۲۲	لو كان فيهما آلهة الا الله...
۲۰۱	۹۸	انكم و ما تعبدون من...
		سوره مؤمنون (۲۳)
۱۰۰	۷۱	و لو اتبع الحق اهلهم...
۱۴۰، ۱۱۱	۱۴	فتبارك الله احسن الخالقين
		سوره نور (۲۴)
۱۳۱	۲۲	وليعنوا و ليصفحوا...
۱۴۲	۳۶	في بيوت اذن الله ان ترفع...
۱۵۷، ۱۴۳	۳۵	الله نور السموات و الارض
۱۹۹	۵۵	وعد الله الذين آمنوا منكم...
		سوره فرقان (۲۵)
۹۸	۴۳	ارأيت من اتخذ الهه هويه...

۱۳۵، ۱۲۰	۷۷	قل ما يعظوبكم ربى لولا...
۲۰۱	۷۴	والذين يقولون ربنا هب لنا...

سوره شعراء (۲۶)

۲۹	۸۸-۸۹	يوم لا ينفع مال و لا بنون...
۹۲	۷۸-۸۱	الذى خلقنى فهو يهدين...
۱۸۷	۲۱۴	و انذر عشيرتك الاقربين

سوره قصص (۲۸)

۸۰	۳۸	و قال فرعون يا ايها الملا...
۸۰	۴	ان فرعون علا فى الارض و جعل...
۹۹	۵۰	و من اضل ممَّن اتبع هويه
۱۶۵، ۱۶۲	۸۳	تلك الدار الآخرة نجعلها...

سوره روم (۳۰)

۱۹۳، ۶۹	۲۱	و من آياته ان خلق لكم من...
۱۶۶	۴۱	ظهر الفساد فى البر و البحر...

سوره لقمان (۳۱)

۶۲	۲۵	و لئن سألتهم من خلق...
----	----	------------------------

سوره سجده (۳۲)

۱۰۷	۵	يدبر الامر من السماء الى الارض
۱۴۹	۱۲	و لو ترى اذ المجرمون...

سوره احزاب (۳۳)

۱۸۵، ۱۸۱، ۱۷۹	۵۶	ان الله و ملائكته يصلون...
---------------	----	----------------------------

۱۹۱	۶	النبي اولى بالمؤمنين من...
۱۹۱	۳۶	و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة...

سوره سبأ (۳۴)

۴۰	۳۹	و ما انققتم من شيء فهو يخلفه
۱۶۸	۳۱-۳۳	يقول الذين استضعفوا...

سوره فاطر (۳۵)

۷۱، ۲۱	۱۵-۱۷	يا ايها الناس انتم الفقراء...
۱۰۷	۴۳	فلن تجد لسنة الله...

سوره يس (۳۶)

۲۵	۴۷	و اذا قيل لهم انفقوا...
۱۰۳	۶۰	الم اعهد اليكم يا بنى آدم...
۱۰۵	۸۱-۸۳	او ليس الذى خلق السموات و...
۱۰۶	۸۲	انما امره اذا اراد شيئاً...
۱۷۵	۸۳	فسبحان الذى بيده ملكوت...

سوره صافات (۳۷)

۶۴	۹۵	قال اتعبدون ما تنحتون
۶۴	۹۶	والله خلقكم و ما تعلمون

سوره ص (۳۸)

۱۰۰	۲۶	فاحكم بين الناس بالحق...
۱۱۴	۹	ام عندهم خزائن رحمة...
۱۱۴	۳۵	قال رب اغفرلى وهبلى...
۱۶۱	۷۵	استكبرت ام كنت من العاتين

سوره زمر (۳۹)

۶۳، ۶۲	۳	ما نعبدهم الا ليقربونا...
۶۳	۴۳	ام اتخذوا من دون الله شفعاء...
۱۰۲	۷	ولا يرضى لعباده الكفر
۱۴۴، ۱۳۱	۵۳	قل يا عبادى الذين اسرفوا...

سوره مؤمن (۴۰)

۲۲	۶۰	و قال ربكم ادعوني استجب لكم...
۵۳	۵۸	ما يستوى الاعمى و البصير...
۸۰	۳۶-۳۸	و قال فرعون يا هامان ابن لى صرحاً
۸۰	۲۶	و قال فرعون ذرونى اقتل موسى...
۱۶۹	۴۷	و اذ يتحاجون فى النار...
۱۶۹	۳۰	واذكروا اذ انتم قليل...
۱۶۹	۶۰	ان الذين يستكبرون عن...

سوره فصلت (۴۱)

۱۲۱	۴۴	قل هو للذين آمنوا هدى و شفاءً
۱۳۲	۳۴	و لاتستوى الحسنه و لا السيئه
۱۵۴	۱۰	و قدر فيها اقواتها فى...
۱۷۲	۳۰-۳۱	ان الذين قالوا ربنا الله ثم...

سوره شورى (۴۲)

۵۷	۳۰	زما اصابكم من مصيبة...
۱۸۳	۲۰	و من كان يريد حرث الدنيا...

سوره زخرف (۴۳)

۶۸	۸۴	و هو الذى فى السماء اله و...
۱۶۳	۵۴	فاستخف قومه فاطاعوه...

		سوره احقاف (۴۶)
۱۸۲	۱۹	و لكل درجاتٌ مما عملوا...
		سوره محمد (۴۷)
۲۲	۳۸	اللَّهُ الغنى و انتم الفقراء و...
۱۰۲	۱	الذين كفروا و صدوا عن...
		سوره فتح (۴۸)
۵۴	۲۹	محمّد رسول اللّٰه و الذين معه...
۸۱	۷	وللّٰه جنود السموات و الارض...
۸۱	۴	هو الذى انزل السكينة...
۱۱۵	۱۰	يداللّٰه فوق ايديهم
		سوره ق (۵۰)
۶۷	۱۶	و نحن اقرب اليه من حبل الوريد
۱۵۷	۱۶	و لقد خلقنا الانسان و توسوس...
		سوره ذاريات (۵۱)
۲۹	۱۷-۱۸	كانوا قليلاً من الليل...
۱۷۸	۵۶	و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون
		سوره نجم (۵۳)
۶۴	۱۹-۲۲	افرايتم اللات و العزى...
		سوره قمر (۵۴)
۱۰۶	۵۰	و ما امرنا الا واحده...
		سوره رحمن (۵۵)
۸۴	۳۳	يا معشر الجن و الانس...

۱۱۹، ۹۶	۲۹	کل يوم هو فى شأن
		سوره حدید (۵۷)
۵۷	۲۳	لكيلا تأسوا على ما فاتكم...
۱۵۵، ۶۷	۴	و هو معكم اينما كنتم
۱۴۹، ۱۴۴	۱۶	الم يأن للذين آمنوا ان...
		سوره مجادله (۵۸)
۱۸۲	۱۱	يرفع الله الذين آمنوا...
		سوره حشر (۵۹)
۹۸	۱۹	ولا تكونوا كالذين نسوا الله...
۱۶۲	۲۳	هو الله الذى لا اله الا هو الملك...
		سوره صف (۶۱)
۲۰۰	۹	هو الذى ارسل رسوله بالهدى...
		سوره منافقون (۶۲)
۱۱۵	۷	و لله خزائن السموات و الارض...
۱۶۵	۸	و لله الغرة و لرسوله و للمؤمنين
		سوره ملك (۶۷)
۱۷۷	۱۴	الا يعلم من خلق...
		سوره مدثر (۷۴)
۸۱	۳۱	و ما يعلم جنود ربك الا هو...

سوره انسان (۷۶)

انا هدیناه السبیل اما...

انا اعتدنا للکافرین...

۱۱۰، ۱۰۹، ۱۰۸

۳

۱۱۰

۴

سوره نبأ (۷۸)

عم یتسألون...

۱۸۷

۱-۲

سوره نازعات (۷۹)

هل ایتیک حدیث موسی...

۷۹

۱۵-۲۴

سوره تکویر (۸۱)

و ما تشاؤون الا ان...

۱۵۳

۲۹

سوره انفطار (۸۲)

و ان علیکم لحافظین...

۱۴۹

۱۰-۱۲

سوره ضحی (۹۳)

و اما بنعمة ربك فحدث

فاما الیتیم فلا تقهر

۵۵

۱۱

۱۲۳

۹

سوره تین (۹۵)

لقد خلقنا الانسان فی...

۱۴۰

۳-۴

سوره علق (۹۶)

ان الانسان لیطغی...

۱۷۲

۶-۷

سوره قدر (۹۷)

۱۰۷	۴	تنزل الملائكة و الروح...
۱۴۱	۱	انا انزلناه فى ليلة القدر
۱۴۲	۳	ليلة القدر خير من الف شهر

سوره زلزله (۹۹)

۱۲۸	۷-۸	فمن يعمل مثقال ذره خيراً...
-----	-----	-----------------------------

سوره فیل (۱۰۵)

۸۲	۱-۵	الم تر كيف فعل...
----	-----	-------------------

فهرست روایات

صفحه

رسول اکرم (ص)

۴	ایها الناس قد اقبل اليكم شهر الله...
۶	ان ربكم في ايام دهركم نفحات...
۶	من فتح له باب خير فليتنهزه...
۷	ما من الذكر شيء افضل من...
۱۰	ذكر الله عز وجل في الغافلين كالمقاتل...
۱۴	ما جلس قوم مجلساً يذكرون الله...
۲۲	ان الدعاء هو العبادة...
۲۳	الدعاء سلاح المؤمن و...
۲۶	الخلق عيال الله فاحب...
۲۶	سئل رسول الله... انفع الناس للناس
۲۷	دخل عبد الجنة بغصن...
۲۷	انما المؤمنون في تراحمهم...
۳۰	ان آخر الليل في التهجد احب...
۳۳	اياكم والسجع في الدعاء حسب...
۳۵	لا يقل احدكم اذا دعا اللهم...
۳۶	ادعوا الله و انتم مدقنون...

٣٦	كان اذا دعاء ذعا ثلاثة...
٣٦	يستجاب لأحدكم ما لم يعجل...
٣٧	اذا احب الله عبداً ابتلاه...
٤٣	فان الشقى من حرم غفران الله...
٤٨	اللهم انى لا استطيع ان...
٩٨	ما تحت ظل السماء من اله...
١١١	الهى انها الاشياء كما هى
١٢٤	و من اكرم فيه يتيماً...
١٢٤	تحتنوا على ايتام الناس...
١٣٥	فان الصلوة معراج المؤمن
١٣٥	الدعاء مع العبادة
١٨٤	لا تُصلّوا على الصلاة البتراء...
١٨٥	قال رجل يا رسول الله... قال قل اللهم صل...
١٨٧	ما اترلت آية فيها يا ايها...
١٨٨	ان هذا اخى و وصيى و...

امام على (ع)

٩	من ذكر الله عزوجل فى السر...
١٩	لسان العقل وراء قلبه
٣٤	يا صاحب الدعاء لاتسأل...
٣٤	من سأل فوق قدرة...
٤٥	الهى هب لى كمال الانقطاع اليك...
٥١	خدا فرموده است كارى كه با نام خدا...
٥٤	فلا يكونن المحسن و المسيء عندك...
٦٨	هو داخل فى الاشياء على غير ممازجة و...
٧٤	كلمة حق يراد بها الباطل...
٧٤	... حكم الله انتظر فيكم...
٧٨	لا يصاده فى ملكه احد
٨٣	ثم فتق ما بين السموات العلى...
٩٠	تو گمان مى كنى جرم صغيرى...

- ۹۱ اول الدین معرفته و کمال...
 ۹۱ فهن وصف الله سبحانه فقد قرنه...
 ۹۵ و من اتى غنياً فتواضع له...
 ۱۰۰ الشقى من انخدع...
 ۱۱۶ ان الله يبتلى عباده...
 ۱۱۶ واعلم ان الذى بيده خزائن...
 ۱۱۶ و سألته على خزائن رحمته...
 ۱۱۷ ثم جعل فى يدىك مفاتيح خزائنه...
 ۱۲۱ فاستشفوه من ادوائكم...
 ۱۲۴ الله الله فى الايتام...
 ۱۴۹ ولا يمكن الفرار من حكومتك
 ۱۵۴ ان الله سبحانه فرض فى اموال الاغنياء...
 ۱۵۶ او مكان را آفریده و او...
 ۱۵۶ مبادئ لجميع ما حدث...
 ۱۵۶ و قد سأله ذعلب اليماني فقال هل...
 ۱۵۷ مع كل شيء لا بالمقارنة و...
 ۱۹۲ دخلت على امير المؤمنين بنى قار...
 ۱۹۲ و لو شئت لاهتديت الطريق...
 ۱۹۴ و سأله عن امير المؤمنين... يا دنيا، يا دنيا، اليك عنى...
 ۱۹۶ والله لو تظاهرت العرب...
 ۱۹۶ يا اشباه الرجال و لا رجال...

امام حسين (ع)

- ۵۱ أغيرك من الظهور ما ليس لك...
 ۵۹ خدایا از هدایتت، از راهنمائیت...
 ۱۱۰ عمیت عین لا تراک...
 ۱۹۱ فلعمری ما الامام الا الحاكم

امام سجاد (ع)

- ۱۵ او لعلک رأیتنی فی الغافلین...

٣٥	ولا ینجینی منک الا التضرع الیک...
٤٤	سئل علی بن الحسین عن التوحید فقال: ان الله تعالی...
٥٠	بک عرفتک و انت دللتی علیک...
١١٧	یا من لا تفتنی خزائنه المسائل...
١١٧	یا من لا تفتنی خزائن رحمته...
١١٧	ان خزائنک لا تنقص...

امام باقر (ع)

٣٧	والله لا یلح عبد مؤمن...
٩٤	شرك طاعة و ليس شرك عبادة و...
١٣٥	كان نبي اسرائيل رجل...

امام صادق (ع)

١٠	الذاکر لله عزوجل فی الغافلین...
١٠	قال الله عزوجل: من ذکر نبي سرأ...
١١	ان الله عزوجل یقول: من شغل بذكری...
١١	ما من شیء الا وله حد...
١٣	شیعتنا الذین اذا خلوا ذکروا الله كثيراً...
١٣	قال رسول الله من اکثر ذکر الله عزوجل احبه الله...
١٤	ما اجتمع فی مجلس قوم لم یذكروا الله...
١٥	ما من مجلس تجتمع فيه ابرار و فجار...
١٦	من سبح تسبیح فاطمة الزهراء...
١٧	علمنی دعاءً جامعاً قال احمد الله فانه لا ینقی احد...
١٧	كان رسول الله یحمد الله فی کل یوم...
١٧	انی اخاف ان تکفروا...
١٨	من قال یا الله یا الله عشر مرات...
١٩	من قال عشر مرات یا رب یا رب...
١٩	من كان ذاکراً لله علی الحقیقة...
٢٣	یا میسر ادع ولا تقل ان الامر...

۲۶	مقصود از جعلنی مبارکاً «جعلنی نفاعاً»...
۳۱	اغتموا الدعاء عند اربع...
۳۱	كان رسول الله يرفع يديه اذا ابتهل...
۳۶	اذا دعوت فظن...
۳۶	ان الله لا يستجيب دعاء...
۳۷	ان العبد ليدعوا فيقون الله...
۳۸	قلت لابي عبدالله ربما دعا رجل...
۳۸	ان المؤمن ليدعو الله في حاجة...
۳۹	... اياكم اذا اراد احدكم...
۳۹	آيتان في كتاب الله عزوجل...
۴۱	اذا اراد احدكم ان يستجاب له...
۴۱	من سره ان يستجاب...
۵۸	ايما عبد مسلم اقال مسلماً...
۹۴	... قال هو الرجل يقول لولا فلان...
۹۷	ان قال في قول الله عزوجل «و قالت اليهود...»
۱۲۲	من طاف بالبيت اسبوعاً...
۱۴۵	در شب نوزدهم از شهر رمضان...
۱۴۶	این تقدیر و ابرام دست خدا را...

امام کاظم (ع)

۲۳	عليكم بالدعاء فان الدعاء...
۱۷۶	يا هشام ان لله على الناس...

امام رضا (ع)

۱۶	قال الله تعالى: كلمة لا اله الا الله...
۳۳	دعوة العبد دعوة واحدة...
۷۷	من لم يشكر المنعم من المخلوقين...
۱۳۵	الصلاة قربان كل تقى

معصومین (ع)

٣٢	ان النبی کان فی غزاة...
٣٣	دعوة تخفيها افضل عند الله...
٤٢	اصاب الناس قحط شديد...
٥٣	تخلقوا باخلاق الله..
٩٠	من عرف نفسه عرف ربه
١٠٢	ارادة الرب في مقادير اموره...
١٠٩	حلال محمد حلال الى يوم...
١٥١	اللهم اني استلك بكتابك...
١٥١	اللهم بحق هذا القرآن...
١٧١	العالم بزمانه لا تهجم...
١٨٠	اللهم اعط محمداً الوسيله و...
١٨٠	من سن سنة حسنة فله اجر...
١٨٠	ييمنه رزق الوري...
١٨٠	بكم بدء الله و بكم يختم
١٨٩	العبادة جوهرة كنهها الربوبية...

احاديث قدسي

١٠	يا عيسى اذكرني في نفسك اذكرك
١٠١	عبدى اطعني حتى اجعلك مثلي

فهرست اعلام

«ج»

جبرئیل: ۱۴۲، ۱۴۷

امام جعفر بن محمد الصادق (ع): ۵، ۱۰،
۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹،
۲۳، ۲۶، ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱،
۵۸، ۹۴، ۹۷، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۵، ۱۴۶،
۱۸۶

«ح»

حارث بن مغیره: ۳۸

حافظ شیرازی: ۳۰

امام حجة بن الحسن المهدي (عج): ۲، ۴۷،
۱۴۲، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۸۶، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۰۳

امام حسن بن علی العسكري (ع): ۱۸۶

امام حسن بن علی المجتبی (ع): ۱۵۲، ۱۸۶

امام حسین بن علی (ع): ۵، ۵۹، ۱۰۲،

۱۵۰، ۱۵۲، ۱۸۶، ۱۹۱

حزبه بن عبدالمطلب: ۱۸۸

«الف»

ابراهیم (ع): ۶۴، ۹۳

ابی ابی الحدید: ۱۹۴

ابن عباس: ۸، ۱۸۷، ۱۹۲

ابن مسعود: ۳۶

ابن ملجم: ۱۲۴

ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید عمری: ۱، ۲

ابوحزبه ثمالی: ۱، ۱۵، ۴۴، ۱۵۰

ابوطالب: ۱۸۸

ابولهیب: ۱۸۸

احمد بن حسن قطان: ۵

احمد بن محمد بن سعید همدانی: ۵

اسحاق بن عمار: ۱۲۲

افلاطون: ۱۶۴

«ب»

شیخ بهایی (بهاءالدین عاملی): ۵، ۳۰

بهشتی، سید محمد حسین (شهید بهشتی): ۱۷۱

«ش»	«خ»
شہید ثانی: ۵۸	امام خمینی (رہ): ۲۵، ۱۴۱
«ص»	«د»
صائب تبریزی: ۲۰	داوود (ع): ۱۴
صاحب جواہر (شیخ محمد حسن نجفی): ۵۸	«ذ»
صالح (ع): ۱۶۸	ذعلب یمانی: ۱۵۶
«ض»	«ر»
ضرار بن حمزہ ضبائی: ۱۹۴، ۱۹۵	راغب اصفہانی: ۵۵، ۱۱۸
«ط»	رسول اکرم (ص): ۴، ۵، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۳،
علامہ طباطبائی، سید محمد حسین: ۱۱۸،	۱۴، ۱۵، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷،
۱۸۰، ۱۸۵	۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸،
طبرسی، ابوعلی الفضل بن حسن: ۱۱۸	۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۸، ۵۴، ۶۲، ۹۸، ۱۰۹،
طنطاوی، جوہری: ۱۱۱	۱۱۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۲،
شیخ طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن: ۱۱۸	۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۵،
«ع»	۱۷۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱،
عبدالاعلیٰ بن اعین: ۱۷، ۱۸	۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،
عثمان بن حنیف انصاری: ۱۹۲، ۱۹۶	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳،
عثمان بن عیسیٰ: ۳۹	«ز»
امام علی بن ابیطالب (ع): ۵، ۹، ۱۹، ۳۴،	زکریا (ع): ۳۲، ۳۵
۳۹، ۵۱، ۵۴، ۶۸، ۷۴، ۷۸، ۸۳، ۹۰،	«س»
۹۴، ۹۵، ۱۰۰، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۴،	سعدی شیرازی: ۱۹، ۲۷
۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۷۸،	سلیمان (ع): ۱۱۴
۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲،	سید بن طاووس: ۱، ۲
۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸،	سید رضی: ۱۹
امام علی بن الحسین السجاد (ع): ۵، ۱۵، ۳۵،	سیوطی، عبدالرحمن: ۱۸۵
۴۴، ۱۱۷، ۱۸۶	

- علی بن الحسین الفضال: ۵
 امام علی بن محمد الهادی (ع): ۱۸۶
 امام علی بن موسی الرضا (ع): ۵، ۱۶، ۳۳، ۷۷، ۱۸۶
 عیسی بن مریم (ع): ۱۰، ۱۱، ۲۶، ۶۶، ۶۷، ۹۵، ۹۶، ۱۰۶
 «ن»
 ناصر خسرو: ۳۰
 «هـ»
 هشام: ۱۷۶
 «ی»
 یحیی (ع): ۳۵
 یوسف (ع): ۱۲۹، ۱۳۰
 «م»
 مارکس، کارل: ۱۰۱
 مالک بن اشتر: ۵۴
 محمد بن بابویه (صدوق): ۵
 مالک بن عطیه: ۹۴
 امام محمد بن علی الباقر (ع): ۵، ۳۷، ۹۳، ۱۲۰، ۱۸۶
 امام محمد بن علی الجواد (ع): ۱۸۶
 مریم بنت عمران (ع): ۱۰۵
 مسلم بن عقیل: ۱۹۱
 معاویه بن ابی سفیان: ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶
 مفضل: ۱۷
 منصور صیقل: ۳۷
 امام موسی بن جعفر الکاظم (ع): ۵، ۲۳، ۱۷۶، ۱۸۶
 موسی بن عمران (ع): ۴۲، ۶۱، ۶۲، ۷۹، ۸۰، ۱۷۵، ۲۰۰

فهرست منابع

«آ»

۱- آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، البلاغی، النجفی، محمدجواد، ناشر قم مکتبه الوجدانی ط ۲، بی تا

«الف»

۲- الإقبال بالاعمال، ابن طاووس السید رضی الدین، ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر، تهران دارالکتب الاسلامیه ۱۳۹۰ هـ. ق، ۱۳۴۹ هـ ش ط ۲

۳- الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، الحائری، الیزدی، الحاج شیم علی، منشورات مؤسسة الاعلمی، بیروت، لبنان، ط ۴، ۱۳۹۷ هـ ۱۹۷۷ م

۴- الوافی، الفیض الکاشانی، قم، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی، النجفی، ۱۴۰۴ هـ. ق

۵- امالی الصدوق، ابن بابویه قمی، ابی جعفر، محمد بن علی بن حسین، بیروت، منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ هـ. ق ط ۵

۶- الاربعون، الشیخ البهائی، تصحیح عقیقی، بخشایشی، قم، دفتر نشر نوید اسلام ۱۴۱۵ هـ. ق

۷- الاصول من الکافی، الکلینی، ابی جعفر، محمد بن یعقوب، تهران، منشورات دارالکتب الاسلامیه ۱۳۸۸ هـ

۸- الامالی الطوسی، شیخ الطائفة، ابی جعفر، محمد بن الحسن الطوسی، تحقیق مؤسسة البعثة ط ۱، ۱۴۱۴ هـ

۹- الامام المهدي من المهدي الى الظهور، قزوینی السید محمد کاظم، منشورات مؤسسة النور للمطبوعات، بیروت، لبنان، ط ۱، ۱۴۱۵ هـ ۱۹۹۵ م

۱۰- البرهان فی تفسیر القرآن، الحسینی البحرانی، السید هاشم، قم، منشورات دارالکتب العلمیه ط ۳، ۱۳۹۳ هـ. ق

۱۱- التبیان فی تفسیر القرآن، الطوسی، ابی جعفر، محمد بن الحسن، بیروت، منشورات دار احیاء التراث العربی، بی تا

۱۲- التفسیر الکبیر، فخر رازی، بی جا، بی تا، بی تا، ط ۲

- ١٣- التوحيد، الشيخ الصدوق، ابى جعفر، محمد بن على بن الحسين، تصحيح حسيني تهراني، منشورات جامعة مدرسين قم، ١٣٨٩ هـ . ق
- ١٤- التهذيب، الطوسي، ابو جعفر محمد بن حسن، تهران، مكتبة الصدوق
- ١٥- الجامع لاحكام القرآن، القرطبي، محمد بن احمد، القاهرة، منشورات دارالكتب المصرية، ١٣٦٩ هـ . ق
- ١٦- الجواهر السنية فى الاحاديث القدسية، الحرّ العاملى، محمد بن الحسن، قم، منشورات، پيس ١٤٠٢ هـ . ق، ط ١
- ١٧- الجواهر فى تفسير القرآن، الشيخ الطنطاوى، جوهرى، مطبعة مصر، مصطفى البابى الحلبي، ط ٢ شوال ١٣٥٠
- ١٨- احقاق الحق وازهاق الباطل، القاضى الشهيد السيد نورالله الحسينى المرعشى التستري، به اهتمام حسن الغفارى، كتابفروشى اسلاميه ١٣٨٨ هـ . ق
- ١٩- الدر المنثور فى التفسير بالمأثور، علامه الشيخ جلال الدين عبدالرحمن السيوطى، قم، منشورات مكتبة آية الله العظمى، النجفى، ١٤٠٤ هـ . ق
- ٢٠- الروضة البهية فى شرح اللمعة الدمشقيه
- ٢١- السيرة النبويه، ابن هشام، تحقيق، مصطفى السقاء ابراهيم الايبارى، عبدالحفيظ شلبي، منشورات داراحياء التراث العربى، بيروت، بى تا
- ٢٢- الصواعق المحرقة، الهيثمى، ابن حجر، مكتبة القاهرة ط ٢، ١٣٨٥ هـ . ق
- ٢٣- الفروع من الكافى، الكليني، ابى جعفر، محمد بن يعقوب، تهران، منشورات دارالكتب الاسلاميه، تعليق على اكبر الغفارى، ١٣٩١ هـ . ق، ١٣٥٠ ش
- ٢٤- اللؤلؤ والمرجان فيما اتفق عليه الشيخان، عبدالباقي، محمد فؤاد، نشر وزارة الاوقاف والشؤون الاسلاميه، التراث الاسلامى، الكويت، ط ٢، ١٤١٣ هـ . ق ١٩٩٢ م
- ٢٥- المحجّة البيضاء فى تهذيب الاحياء، الكاشانى، مولى محسن، قم انتشارات اسلامى بى تا، ١٣٩٣ هـ
- ٢٦- المراجعات، الموسوى الامام السيد عبدالحسين شرف الدين دارالصادق للمطبوعات بيروت
- ٢٧- المفردات فى غريب القرآن، ابى القاسم الحسين بن محمد، الراغب الاصفهاني، تحقيق محمد سيد گيلاني، تهران، منشورات المكتبة المرتضويه بى تا
- ٢٨- الميزان فى تفسير القرآن، علامه طباطبائى، سيد محمد حسين، تهران، دارالكتب الاسلاميه، ط ٢، ١٣٩٤ هـ . ق

«ب»

٢٩- بحار الانوار، مجلسى، محمد باقر، منشورات، بيروت، لبنان، مؤسسة الوفاء ط ٢، ١٤٠٣ هـ . ق

«ت»

- ٣٠- تاج المواليد فى مواليد الائمة و وفياتهم العلامة، الطبرسى، (ضمن مجموعة نفيسة حاوية رسائل شريفه) منشورات قم مكتبة بصيرتى
- ٣١- تاريخ بغداد او مدينة السلام، خطيب بغدادى، دارالكتب العلمية، بيروت، لبنان، بى تا.
- ٣٢- تحف العقول عن آل الرسول، الحرانى، ابو محمد، الحسن بن على بن حسين بن شعبه، قم،

منشورات، مكتبة بصيرتى، ط ۵، ۱۳۹۴ هـ. ق

۳۳- ترجمه و شرح نهج البلاغه فيض الاسلام، سيد علينقى

۳۴- تفسير البحر المحيظ ابن حيان الاندلسى، دارالفكر للطباعة والنشر ۱۴۰۳ هـ ۱۹۸۳ م ط ۲

۳۵- تفسير البغوى المعروف بمعالم التنزيل فى حاشية لباب التأويل، الفراء البغوى، دارالفكر للطباعة

والنشر والتوزيع ۱۳۹۹ هـ ۱۹۷۹ م

۳۶- تفسير الخازن المسمى لباب التأويل فى معانى التنزيل البغدادى، الشهير بالخازن، علاء الدين على بن

محمد بن ابراهيم، دارالفكر للطباعة والنشر والتوزيع ۱۳۹۹ هـ ۱۹۷۹ م

۳۷- تفسير نورالثقلين، العروسى، الحويزى، عبدعلى، قم، منشورات مؤسسه اسماعيليان، ۱۳۶۴ هـ. ش ط ۴

۳۸- تهذيب الأخبار شيخ طوسى، تحقيق و تعليق على اكبر غفارى، مكتبة الصدوق

«ث»

۳۹- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، الشيخ الصدوق، تصحيح على اكبر الغفارى، تهران، منشورات

مكتبة الصدوق، بى تا

«ج»

۴۰- جامع احاديث الشيعة، قم، منشورات الطبعة العلمية، ۱۳۹۷ هـ. ق

۴۱- جواهر الكلام فى شرح شرايع الاسلام، النجفى، محمدحسن، تعليق شيخ عباس قوچانى، بيروت،

لبنان، داراحياء التراث العربى، ط ۷

«د»

۴۲- ديوان پروين اعتصامى، چاپخانه محمد على فردين، تهران، ناشر ابوالفتح عاصمى، ۱۳۹۷ هـ چ ۷

۴۳- ديوان صائب تبريزى باهتمام جهانگير منصور، سيماى دانش، تهران، مركز پخش مؤسسه

انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۸، چ ۲

۴۴- ديوان ناصر خسرو، حكيم ابو معين حميدالدين ناصر خسرو قباديانى، مقدمه، تقى زاده باهتمام و

تصحيح مجتبى مينوى، تعليقات على اكبر دهخدا

۴۵- زادالمعاد مرحوم مجلسى، چاپ سنگى

«ذ»

۴۶- ذخائر العقبى، فى مناقب ذوى القربى، طبرى، احمد بن عبدالله، القاهرة مكتبة القدسى، ۱۳۵۶

۴۷- ذمّ الهوى، ابى الفرج، ابن الجوزى، عبدالرحمن بن على بن محمد بن على، تحقيق و ضبط احمد

عبدالسلام عطاء، بيروت، لبنان، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۳ هـ ۱۹۹۳ م ط ۲

«ر»

۴۸- رياض الصالحين، النووى، الدمشقى، ابى زكريا، يحيى بن شرف، تحقيق عبدالله محمد

- الدرويش، دمشق، مكتبة و مطبعة الشربجي ١٤١٧ هـ ١٩٩٧ م
- ٤٩- روح المعاني في تفسير القرآن العظيم و السبع المثاني، الآلوسی، البغدادي، ابی الفضل السيد محمود شهاب الدين، تحقيق السيد محمود شكري الآلوسی البغدادي، ادارة الطباعة المنيرية، داراحياء التراث العربي، بيروت، لبنان
- ٥٠- روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه، مجلسي، محمد تقي، المطبعة، قم، شوال ١٣٩٨، ناشر، بنياد فرهنگ اسلامي، حاج محمد حسين كوشانپور

«س»

- ٥١- سفينة البحار، قمی، حاج شيخ عباسی، تهران، انتشارات فراهانی، بی تا
- ٥٢- سلوة الحزين (المعروف به الدعوات الراوندي) قطب الدين، سعيد بن هبة الله مطبعة امير، قم، تحقيق و منشورات قم، مؤسسة الامام المهدي ١٤٠٧ هـ . ق ط ١
- ٥٣- سنن ابن ماجه، ابن ماجه، محمد بن يزيد، بيروت، منشورات داراحياء التراث العربي
- ٥٤- سنن الدارمی

«ش»

- ٥٥- شرح مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة گيلاني، عبدالرزاق، مقدمه دكتور سيد جلال الدين محدث (ارموی) ناشر كتابخانه صدوق، تهران چ ٢، ١٣٦٠

«ص»

- ٥٦- صحيح البخاري، بشرح الكرمانی داراحياء التراث العربي، بيروت، لبنان، ط ٢، ١٤٠١ هـ ١٩٨١ م
- ٥٧- صحيح مسلم، ابی الحسن مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، تصحيح محمد فؤاد عبدالباقي، المكتبة الاسلامية، استانبول، تركيا
- ٥٨- صحيفه سجاديه

«ع»

- ٥٩- عدة الداعي و نجاح الساعي، الحلّي، احمد بن فهد، بيروت، لبنان، دارالمرتضى، دارالكتاب الاسلامي
- ٦٠- عيون اخبار الرضا عليه السلام الشيخ الصدوق، النجف، منشورات مكتبة الحيدريه، ١٣٩٠ هـ . ق

«ف»

- ٦١- فلاح السائل، سيد بن طاووس، رضي الدين ابوالقاسم، علي بن موسى بن جعفر بن محمد، كتابفروشي تهراني، ١٣٢٨ هـ . ق

«ك»

- ٦٢- كشف الرية عن احكام الغيبة العاملي الشيخ زين الدين (الشهيد الثاني) منشورات المكتبة المرتضويه

لاحياء الآثار الجعفرية، تهران، ج ۳

- ۶۳- کلیات سعدی، مقدمه و تصحیح، محمد علی فروغی، انتشارات کتابفروشی موسی اعلمی، تهران، بازار بین الحرمین، بی تا
- ۶۴- کلیات شیخ بهائی، العاملی، محمد، بهاءالدین به کوشش غلامحسین جواهری انتشارات کتابفروشی محمودی.
- ۶۵- کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، الهندی، المتقی، بیروت، مؤسسة الرسالة ۱۹۹۳ م ۱۴۱۳ هـ
- «م»

- ۶۶- مثنوی معنوی، مولوی جلال الدین، تهران، چاپخانه آینده، نشر طلوع، ج ۶، ص ۱۳۷۸
- ۶۷- مثنوی معنوی، مولوی، انتشارات اسلامی، تصحیح عبدالرحیم نصیرآبادی زنجانی، ۱۳۷۸
- ۶۸- مجمع البیان فی تفسیر القرآن، الطبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، بیروت، منشورات داراحیاء التراث العربی، ۱۳۷۹ هـ. ق
- ۶۹- مسند الامام احمد بن حنبل، بیروت، دار صادر
- ۷۰- مروج الذهب المسعودی، علی بن حسین بن علی، مصر، مطبعة السعادة، ط ۴، ۱۳۸۳ هـ. ق
- ۷۱- مستدرک الوسائل، النوری، الطبرسی، میرزا حسین، تهران، منشورات المكتبة الاسلامیه، ۱۳۸۳ هـ. ق
- ۷۲- مصادر نهج البلاغة و اسانیده، الحسینی، الخطیب، عبدالزهراء، مطبعة القضاء فی النجف، ط ۱، ۱۳۸۶ هـ ۱۹۶۶ م
- ۷۳- مفاتیح الجنان، مرحوم حاج شیخ عباس قمی
- ۷۴- مکارم الاخلاق، الطبرسی، رضی الدین ابی نصر الحسن بن الفضل، مقدمه و تحقیق محمد حسین اعلمی، منشورات مؤسسة الاعلمی، بیروت، لبنان، ط ۶، ۱۳۹۲
- ۷۵- منتخب الاثر فی الامام الثاني عشر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) الصافی الکلبایگانی، لطف الله، تهران، منشورات صدر، ط ۳، بی تا
- ۷۶- من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، محمد بن علی، تهران، منشورات دارالکتب الاسلامیه، ط ۵، ۱۳۹۰ هـ. ق
- «ن»

۷۷- نهج البلاغة صبحی الصالح، قم، منشورات دارالهجرة، ۱۳۹۵ هـ. ق

«و»

- ۷۸- وسائل الشیعه، الحر العاملی، محمد بن الحسن، بیروت، منشورات داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ هـ. ق، ط ۴



دفتر نشر فرهنگ اسلامی

-
- تحسین شده در
سیزدهمین نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران (۱۳۷۹)
فعالترین ناشر کشور
با چاپ ۳۱۰ عنوان کتاب (۱۳۷۸)
فعالترین ناشر کشور
با چاپ ۳۵۱ عنوان کتاب (۱۳۷۷)
ناشر برگزیده هفتمین جشنواره کتاب
کودک و نوجوان (۱۳۷۶)
ناشر برگزیده سال (۱۳۷۵)
ناشر برگزیده سومین نمایشگاه
قرآن و علوم قرآنی (۱۳۷۴)
ناشر نمونه هفتمین نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران (۱۳۷۳)
ناشر برگزیده سال (۱۳۷۲)
برنده لوح تقدیر از سومین نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران (۱۳۶۹)
ناشر برگزیده دومین نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران (۱۳۶۸)
برنده لوح تقدیر از اولین نمایشگاه بین‌المللی
کتاب تهران (۱۳۶۷)
-